

دیوان
کمال خجندی

КАМĀЛ ХУДЖАНДĪ

ДĪВĀН

II,2

آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی خاورشناسی

دیوان
کمال الدین مسعود خجندی
متن انتقادی به اهتمام
ک. شیدفر

۲-۲

اداره انتشارات دانش
شعبه ادبیات خاور
مسکو ۱۹۷۵

تحت نظر ای . س . براگینسکی

مندرجات

۲ - ۲

۷۹۵	غزلیات (ادامه)
۱۰۱۰	قطعات
۱۰۴۱	مستزاد
۱۰۴۲	ترانه
۱۰۴۳	رباعیات
۱۰۵۳	مثنوی
۱۰۵۴	معماها
۱۰۵۶	مفردات

فهرستها

۱۰۵۸	فهرست اسامی
۱۰۶۰	فهرست اماکن

با درد تو آرمید نتوان
 از داغ تو هم رهید^۱ نتوان
 گر تیغ ببارد^۲ از تو برسر
 از همچو توشی برید نتوان
 چون از^۳ همه دلبران گزینی
 بر تو دگری گزید نتوان^۴
 رخسار جو زر چه سود مارا
 وملت جو بزر خرید نتوان
 رویت مه^۵ عید عاشقانست
 هردم مه عید دید نتوان^۶
 سبب ذلتن شکر بهانسان
 بوسید توان گزید نتوان
 گویند کمال هست کن^۷ آه
 پستست سخن شنید نتوان

(۱) به تاش - برید (۲) ب - نیاید (۳) ب - بر (۴) س - بیت ۳ و
 ۶ را ندارد (۵) ب - که جو (۶) تاش - این بیت را ندارد
 (۷) تاش - بس کن این

بحر عشق بحر بی پایاب گفتن میتوان
 در وملت گوهر نایاب گفتن میتوان^۱
 عاشق گریان که گوید با تو دستی ده بما^۲
 گرچه گستاخیت در غرقاب گفتن میتوان
 گر کنم با چشم و دل که که^۳ ز بخت خود حدیث
 پیش بیداران حدیث خواب گفتن میتوان
 ابرویت^۴ از گوشه گهران دل بناحسی میبرد
 قول حق در گوشه^۵ محراب گفتن میتوان
 گر نند گفتن^۶ با هو وصف چشمت چون^۷ گریخت^۸
 از خطت حرفی بمنک ناب گفتن میتوان
 بلبلان شب تا سحر از گل حکایت میکنند
 این حکایت با گل سیراب گفتن میتوان
 غم مخور چون زاهدان خطک از پیری کمال
 تا غزلهای تر چون آب گفتن میتوان

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) لن - مرا (۳) لن - که به چشم و
 دل (۴) تاش - ابروت (۵) تاش - گفته (۶) ب - خون (۷) لن -
 چشم ای صنم

بدیده سوی تو حیف آیدم گذر کردن
 نشان پای تو آزرده^۱ نظرا^۱ کردن
 نهاده ایم همه^۲ سوی آستان تو روی
 بعزم کعبه مبارک بود سفر کردن
 لب تو هدم ما^۳ چون بریم^۴ ازان سر زلف
 ز ذوق جان که تواند بترك سر کردن^۵
 دعای جان تو گویم همیشه^۶ پیش رقیب
 که بیدعا^۷ نتوان از بلا حذر کردن
 رقیب نیز کند گفتی از برای تو تیغ^۸
 کراست^۹ صبر بفرمای نیز تر کردن^۹
 زبیم آنکه بدرمان حوالتم نکنی
 ز درد خویش نیام^{۱۰} ترا خبر کردن

علاج درد^{۱۱} خود ار پرسی^{۱۲} از طبیب کمال
 دران مقام زبان بایدت بدر کردن

-
- (۱) سر - بصر (۲) ب - نهاده ام همه دم (۳) ب، تب - جان (۴) ب -
 جهیم (۵) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد (۶) ب، تب - تو گفتم مدام
 (۷) ل، تاش - نگفتی از پی تو نیز میکنم شمشیر؛ ب - جان
 (۸) تصحیح قیاسی - مراست (۹) د - بیت پس از بیت ۳ جای
 دارد (۱۰) ب، تب - خود نتوانم (۱۱) ل - ضعف (۱۲) د - ارخواهی

برخ قدر گل و گلزار بشکن
 سخن گو قند را بازار بشکن
 اگر خواهی شکست^۱ مشک در چین
 ز زلف عنبرین یک تار بشکن
 بمزگان چون بگیری^۲ نهزه بازی
 سنان در سینه افگسار بشکن
 شکست من دلت گر میکند خوش
 بروزی خاطرم صد بار بشکن^۳
 شگفت ای باغبان اطراف گلزار
 قفس بر عندلیب زار بشکن
 نظر هم غیرم آید بدان سرو
 بچشم نوگس ای گل خار بشکن^۴
 برویش سجده کن ناموس بگذار
 مسلمان شو بت پندار بشکن
 بزن سر بر در میخانه موفی
 دماغ عقل دعوی‌دار بشکن^۵

کمال این توبه^۶ مد جا شکسته
 بیادش ده جو زلف یار بشکن

(۱) ب - شکستن (۲) تاش - بکردی (۳) د - این بیت را ندارد
 س - بیت ۳ و ۴ و ۶ را ندارد (۴) د - این بیت را ندارد (۵) ب -
 ده تاش - بیت پس از بیت ۶ جای دارد

بر درت بسی آب شد اشکم ز بسیار آمدن
 بعد ازین خون خواهد از چشم گهربار آمدن
 ای دل ار آهنگ آن در میکنی چون آه خویش
 باید از خود شد بدر آنگه بر یار آمدن
 گر بعد بندم نگه دارند چون آب روان
 خواهم از شوق گلی گریان^۱ بگلزار آمدن
 چون بدود رویش ای گل حسن نتوانی فروخت
 از چمن دامن کشان تاکی ببازار آمدن^۲
 زاهدان شرمت نمیآید از آن چشمان مست
 پیش^۳ اصحاب نظر^۴ تاچند هتیار آمدن
 گر ملولی کامدم پیش تو دشنام^۵ مده^۶
 و دهمی از ذوق آن خواهم^۷ دگر بار آمدن
 چون^۸ طبیب عاشقانی رنجه شو سوی کمال
 هست قانون اطبا^۹ پیش بیمار آمدن

(۱) ب، تب - گل عطشان (۲) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۳) تاش -
 نزد (۴) پ - این اصحاب خود (۵) ب - بده (۶) ب، تب - خواهم
 ز ذوق آن ؛ د - خواهم بدوی آن ؛ تاش - خواهم بشوق آن (۷) ب -
 گر (۸) تاش - طبیبان

برگ گل خواندمش از لطف برنجید ز من
 مگر این نکته رنگین نپسندید ز من
 آن پری چهره که دیوانه خویشم گرداند^۱
 چه خطا رفت^۲ که چون بخت بگردید ز من
 ظاهرا برگ کسی^۳ نیست جو گل سرو مرا^۴
 وند چون غنچه چرا روی ببوشید ز من
 تا بمهر تو جو ابروی یسو پیوستم دل
 چون^۵ سر زلف برآفتی و ببرید ز من
 شب برآن در زدم از درد^۶ چنان فریادی
 که سنگ کوی تو در خواب بترسید ز من
 بوفایت که من امروز بغایت حجل^۷م
 از رقیب تو که بسیار جفا^۸ دید ز من^۹

سالها منتظر پرستی او بود کمال
 عمر بگشت درینا و نپرسید ز من^۹

(۱) ب - دانست؛ س، تب - کردست؛ تاش - میخواند (۲) ل - دید
 (۳) د - گلی (۴) د - جو گلبرگ مرا (۵) ب - جو (۶) ب، د، تب -
 شوی (۷) د - وفا (۸) س - این بیت را ندارد (۹) ب - همه جا
 قافیه " از من " آمده است

تا طوطی لب تو در افتاد در سخن
 برد^۱ از دهان تنگ تو تنگ شکر سخن^۲
 از فندق تو هیچ نخیزد بجز نبات
 در پسته^۳ تو هیچ نگنجد مگر سخن
 اول حدیث روی تو گویند بلبلان
 بر شاخسار گل جو در آیند در سخن
 با اهل عشق عادت تو گفتن است سخت^۴
 آری جو از لب تو ندارد خبر^۵ سخن
 دلرا به پیش لعل تو قلب است^۶ نقد جان
 تا همچو سکه بانو نگوید بزد سخن
 بر باد رفت عمر عزیز آخر ای صبا
 در پیش آن نگار بگو این قدر سخن
 مقصود گفت و گوی کمال از میان توئی
 گفت آنچه داشت بانو نگوید دگر سخن

(۱) تاش - بود (۲) ب، د، س، ل، ن، تب - این غزل را ندارد
 (۳) تاش - تو سخت گفتنت (۴) تاش - شکر (۵) تاش - قلبیست

توك دل گفت آن دو چشم و دل ز تیر^۱ غمزه خون
 توك از ده رفت و سهم او نرفت از ده^۲ برون
 چون نهاد از وسمه زه برطاق^۳ ابرو گفتمش
 نیست چون چشم تو شوخی^۴ زیر طاق نهالگون
 عاشق فرد از ستون خیمه^۵ هم در وحشتست
 ساخت فرهاد از پی این^۶ خانه خود بیستون^۷
 طالب سیمورغ باش و کیمیا لیکمن مجوی
 در بتان مهر و وفا با^۸ عاشقان صبر و سکون
 گفته بودی توك سر کن تا ببوسی پای من
 آنچنان کردم که فرمودی چه میگوئی^۹ کنون
 سوز ما از گریه شد چون آتش از روغن زیاد
 شمع را آری زاشك آمد فزون^{۱۰} سوز درون

دود از آن لبهای خندان چشم گریان کمال
 طفل آب افتاده را ماند که داری^{۱۱} سرنگون

(۱) ب، ده، س - ز بیم؛ تاش - شد ز تیر (۲) ب، ده، تاش، س، تب -
 از دل (۳) تاش - توکی (۴) ب، تاش، تب - خانه (۵) ب، ده، تب -
 آن (۶) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۷) ب، تاش - در؛ تب - وز
 (۸) تاش - فرمائی (۹) تاش - ز اشك افزون بود؛ تب - شمع را از
 اشك میاید فزون (۱۰) ب، تب - باشد؛ ل، تاش، س - دارد

چشم اگر اینست و ابرو این و ناز و شبهه این
 الوداع ای^۱ زهد و تقوی الفراق ای^۲ عقل و دین
 میکشی ناوک ز مژگان در^۳ کمان ابروان
 که بدانم میکشی ای نامسلمان گـه بسدین
 گر پری میگویدت من با تو میمانم نـرنج
 بی ادب گر آدمی بودی نگفتی اینچنین^۴
 دوش اندک برقصی از پیش رو^۵ بررداشتی
 داشت ماه آسمان پیش^۶ تو رویی بر زمین
 کمترین اقبال من بنگر که خود را برردت
 از سر^۷ اخلاص میدانم^۸ غلام کمترین^۹
 گر ملولی از حریم دل که^{۱۰} تاریکست و تنگ
 دیده ماوانیست روشن بعد ازین آنجا نشین

بعد ازین^{۱۱} کم جوی آزار دل ریش کمال
 هرچه در دل داشتم گفتم تو دانی بعد ازین

(۱) ب، ل - (ای) ندارد (۲) ب - یا؛ تاش - بر (۳) تاش - بیت را
 باین شکل میاورد:

هر شبی در خواب می بینم که سنگین دل تری
 باشد آری عادت بخت گران خواب اینچنین
 (۴) ده تب - رخ؛ تاش - دی زمانی اندکی برقع ز رخ (۵) ل -
 نزد (۶) تاش - آفتاب از شرم آن بنهاد رخ را (۷) ب، تاش - از
 ره؛ ده تب - از در (۸) ب، تاش، ده تب - میدام (۹) س - بیت
 ۴ و ۵ را ندارد (۱۰) ب، تاش، تب - از دلم کان جای (۱۱) س -
 گفتمش

چو زلف یار زخود لازمت ببریدن
 گر اختیار کنی خاک پاش بوسیدن
 دلاچو در حرم عشق^۱ میروی^۲ خودرا
 چو شمع جمع ادب نیست در میان دیدن
 بخاک بوسی پایت هنوز دایم چشم
 دران زمان که بگیرم بخاک بوسیدن
 اگر نه داعیه^۳ شبرویست زلف تـسـرا
 چه موجبست بدامن چراغ پوشیدن^۴
 بکشت پیچش آن زلف تابدار مسرا
 چنان که دام کشد مرغ را ز^۵ پیچیدن
 همیشه گرد تو خواهیم چون گمر گردید
 که گرد موی میانان خوش است گردیدن
 کمال وصف مهانش اگر کنی تحریر
 قلم ببايد باریکتر^۶ تـسـراشیدن

(۱) ب، د، تب - وصل (۲) تب، ب - میزنی (۳) س - بیت ۴ و ۵
 را ندارد (۴) ب، تاش - به (۵) ل - ببايد ازین خوبتر

چه خوش است از تو بوسی^۱ بخوشی نیاز کردن
 ز لب تو وعده دادن پس وعده نیاز کردن^۲
 من دل سیه جو خالت نکند شکیب از آن لب
 ز شکر کجا تواند مگس احتساراز کردن
 بسؤال بوسه از ما چه کنی بخواب چشمان^۳
 در منعمان نشاءد بگدا فراز کردن
 رخ خوب باز بگشا که قیامتت بیتـــو
 جو قیامتت باید در خلد باز کردن
 بسجود سویی قبله بنهمیم خیال رویست
 که حضور باید اول پس از آن نماز کردن^۴
 ز در تو عاشقان را بحرم کجا کشد دل
 جو تو کعبه چه حاجت^۵ هوس حجاز کردن
 تو کثی کمال باری که بساط قوب جوئی
 بعد گلیم باید پی خود^۶ دراز کردن

(۱) ب - خوش آید از تو بوسی؛ تاش - بوسی از تو؛ من - چه
 خوش آید از تو بوسی (۲) ده لن - این غزل را ندارد (۳) ب -
 مژگان (۴) ل - پیش (۵) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۶) ب، تاش -
 وانگه (۷) ب - باید سر پا؛ ل - باید همه پا؛ تاش - بگلیسم
 خویش باید قدمت

حدیث یار شیرین لب ننگنجد در دهان من
 که باشم من که نام او برآید بر زبان من
 رفیقم روزی از چشمت بکشتن داد پیغامی
 هنوز آن موده دولت نرفت از گوش جان من
 نسیم^۱ دوستی آید سگان آستانش را
 پس از صد سال اگر يك يك ببويند^۲ استخوان من
 گمان میبرد می کان مه بسرو بوستان ماند
 چو دیدم شکل او شد راست از قدش کمان من
 غم او ناتوان دارد بجان میجوید آرام
 چه میجوید نمیدانم^۳ ز جان ناتوان من
 کمال ار بشنود سعدی دوبیتی زین غزل گوید
 که خاک باغ طبع باد آب بوستان من

چنین مرغ خوش الحانی که من باشم روا باشد^۴
 که خارستان بار اشکند^۵ باشد گلستان من^۶

(۱) تاش، س - نشان (۷) تاش - يك ره ببوید (۳) تاش - نمیدانم
 چه میجوید (۴) د - کجا یابند (۵) تاش - یار اشکسته (۶) س - بیت
 ۳ و ۷ را ندارد

خاک پایت دوست دارد روی من
 نیست عیب ای دوستان حب لوطن^۱
 خاک گشتم این سخن چندان رقیب
 در دهن داری که خاکت در دهن
 آرزوی ماست زلفت بشکنش
 در جهان يك آرزوی ما فکن
 گفته دیگر نسوزم جان تو
 جان من دیگر چه باشد سوختن
 من خشم تو آتشی چند انتظار
 در دل من ز انتظار آتش مزن
 ای رقیب از چشم از سر برکنی
 چشم ازو گر برکنم چشم بکن
 عقل و دل گفتم که دزدید از کمال
 زیر لب خندان چه دانم گفت من

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

خبری یافتیم از یار می‌رسید^۱ ز من
 تا نهار رسید بر من خبر دار و رسن
 خبر دار و رسن رایت منصور بسود
 خبر رایت و^۲ منصور بسود قلب شکن^۳
 خبری یافته‌ام از گل و از باد بهار
 خبر من برسانید بمرغستان چمن
 خبر مرغ چمن باغ و گلستان باشد
 خبر باغ و گلستان چه کند دفع حزن
 خبری یافتیم از نکت پیراهن دوست
 بخطا چند دوید از پی آهوی ختن
 خبر نکت جانان چه بود موده^۴ جان
 موده^۵ جان چه بود صحبت عقل و دل و تن
 خبری یافتیم ای جوهری از معدن لعل
 تو چرا میروی از بهر عقیقی به یمن
 خبر معدن لعل آن لب شیرین باشد
 لب شیرین ببرد تلخی غمها ز دهن
 خبری یافتیم از دولت و صلت بنوی
 تو کجا میروی از بهر اویسی بلخ
 خبر وصل پتی موده^۶ آن دوست^۷ کمال
 ختم شد قصه^۸ آن روی بوجه احسن

(۱) تاش - از دوست می‌رسید (۲) تاش - (و) افتاده است (۳) س -
 بیت ۲ و ۷ را ندارد (۴) ل - خبر (۵) ب، تب - خبر وصل بسود
 موده^۶ از دوست

خواجه چرا نشسته خیز که رفت کاروان
 بار به بند و شو توهم در پی کاروان روان
 قصر امل چه میکنی روزه^۱ دلگشا ببین
 کلبه فقر خوشتر از شاه نشین خسروان
 ریخت بهار زندگی برگ خود و تو بیخبر
 بر سر گل چو نرگی مست شراب ارغوان
 نفس^۲ که کوه بر کند مرد خدا بیفکند^۳
 پنجه شیر بشکند زود هزار پهلوان
 روزه گرفته پارسا ورد چه خواند و دعا
 گرسنه سه روزه را بر سر خوان بگو^۴ بخوان
 پیر حریص باشد و هست زحریص پیرست
 اینکه بجنت^۵ آشی و باز شوی ز سر جوان
 چیست کمال جنت عدن که نگذرد^۶ از آن^۷
 از همه میتوان گشت از در او نمیتوان

(۱) ب، ده تاش، س، تب - روزن (۲) ب - نقش (۳) تاش - احد
 نیفکند (۴) د - نکوه تاش - برو؛ س - خود (۵) ب - آنکس
 نخست (۶) د، س - نگذری (۷) ب، ده تاش، س، تب - نگذرد
 ازو

خواهیم نقد جان و سر در پای جانان ریختن
 بر خاک کوبش خون و اشک از چشم گریان ریختن^۱
 هر گرد دردی کز ره سوداش گرد آورد جان
 در خاک هم نتوانم آن از دامن جان ریختن^۲
 مجروح تیر غمزه را گفتی زلب ساقم دوا
 سودی نمیدارد نمک بر زخم پیکان ریختن
 برخوان حسن^۳ خود نکو کردی پریشان زلف را
 عادت بود بر روی^۴ خوان سبزی پریشان ریختن
 زینسان که دامنهای زلف از جان و دل پرکرده ای
 جانهای ما در زیر پا خواهی زد امان ریختن
 تا بردرت هرکس روان چون آب چشم نگذرد
 برخاک آن ره خاها خواهم زموگان ریختن
 از گریه آب از خانه^۵ چشم کمال آمد^۶ برون^۷
 باشد خرابی خانه را اکثر زیاران ریختن

(۱) ده لن - این غزل را ندارد (۲) سه - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۳) ل -
 زلف (۴) سه - بر گرد (۵) ب - آید (۶) تاش - فرود

داری لب و دهانی شیرین ولی چه شیرین
 بر رخ خطی و خالی مشکین ولی چه مشکین
 غارگریست زلفت ظالم ولی چه ظالم
 عاشق کفایت چشمت بیدین ولی چه بیدین
 از ماه رنگ گیرد هرچیز و اشک ما هم
 از عکس آن دو رخ شد رنگین ولی چه رنگین
 بینم بهشت شاید در خواب خوش که شبها
 دارم زآستانت بالین ولی چه بالین
 بیمار بود عاشق آن لب که نوش ببادش
 از قند ساخت شربت شیرین ولی چه شیرین^۱
 آبست^۲ آب آن بر درآب سنگ بساند
 در پردلی ترا هم سنگین ولی چه سنگین
 در خیل دلبرانی سلطان ولی چه سلطان
 بیشت کمال بیدل مسکین ولی چه مسکین

(۱) ب، تب - نوشین ولی چه نوشین؛ س - بیت ۵ و ۶ را ندارد
 (۲) ب - آببست

در سر زنجیر زلف او من بیهقل و دین
 باز در پیچیده‌ام هذا جنون العاشقین^۱
 دی طبیب آمد بهوش بر سر بـالین من
 گفت بهمن رحمت تو گفتمش رحمت مبین
 پیش لب خال سیه را آن دودخ گر جای داد
 سادگسی باشد مگر در برشکر کردن امین
 چون روی^۲ ای تیمراز آن ترکش روان منشین بخاک
 تو بقدر یار میمانی^۳ بیا برجان نشین
 لطف اندامت که پیراهن بـدامن مینهفت
 ترسم از ساعد که ننهد در میان با^۴ آستین
 آستین بوست چو کمر را برنمایند ز دست
 دامن از ما خاکیان چون زلف باری در^۵ چنین

یا نشان در پیش تیغم یا نشین پیش کمال
 من نخواهم عمر بیتو یا چنان کن یا چنین

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - شوی (۳) ب، تاش -
 یار ما مانی (۴) ب، تاش، تب - (یا) ندارد (۵) ب، تب - بر

دلا تحفه جان بجانان رسان
 نیاز گدا پیش سلطان^۱ رسان^۲
 ز مینبوس موران سر زیر پای^۳
 بهاك جناب سلیمان رسان
 شنیدم که چنمش مسلمان کش است
 مرا پیش^۴ آن نامسلمان رسان
 از آن زلف دلیند و چاه ذفن
 مرا مزده^۵ بند و زندان رسان^۵
 حدیث سر ما و پای حبیب
 چو از سر گرفتی بیایان رسان
 ز اشك من این ماجرا گوش داد
 یکایك بدرهای غلطان رسان
 ز سیلاب مؤگان درود کمال
 بجیحون خوانم و یاران^۶ رسان

(۱) س - گدایان سلطان (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) د - سر
 گشته روز (۴) د - نزد (۵) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۶) ب، ناش،
 س - عمان

دلبر نازك دل من هر زمان رنجد ز من
 گرا^۱ لبش كويم بجان ماند بجان رنجد ز من
 گر ببندم^۲ نقشي بوش در خيال آيد بجنك
 و در^۳ برآرم نام آن لب برزيان رنجد ز من^۴
 گر بگويم نيست در خوبان^۵ مسلماني و رحم
 زين شكايتهـا سخت آن دلستان رنجد ز من
 فتنه انگيزي و شوخي را اگر عيبي نهم
 اول آن چشم انگهي آن ابروان رنجد ز من
 دوست دارم ز خوبانش همه دانند گو
 من چه غم دارم گراين آزارد آن^۶ رنجد ز من
 خاطر جان^۷ جهان من چو باشد برقرار
 سهل باشد گر دل خلق جهان رنجد ز من

درد سر كم ده بناله آن سگ كورا كمال
 گر نميخواهي كه يار مهربان^۸ رنجد ز من

(۱) د - و (۲) ل، د - گر (۳) س - بيت ۲ و ۶ را ندارد (۴) تاش -
 خوبان را (۵) پ - كه آن آرام جان (۶) ب، تاش، د، تب - جان
 و (۷) ل - كه آن آرام جان

دلست جایش^۱ یا دیده فتاده بخون
 بدین^۲ خوشیم که باری از این دو نیست برون
 عجب مدار که پروانه شب نهارامید
 که شمع لیلی حسنت و عاشقش مجنون^۳
 فزون ز ماه نوست ابرویت^۴ بصد خوبی
 که صد بود چو بگیرند در حساب دو خون
 چو همنشین قدرت شد دل اضطراب نمود
 ز دل سکون رود ار با الف شود مقون
 بعنکبوت بگوئید تا بیک دو مگس
 تن نزار من آرد بخانه بهر ستون^۵
 درون دل چو نشستی نه ایستاد دمی
 ز دیده خون و بدین وجه رفت تا اکنون
 رجوع قند لبی گم رفت^۶ اشک کمال
 بتازیانه شیرین دهنده شد گلگون

(۱) ب، تاش، س، تب - جایش و (۲) ده تاش - بآن؛ ب - بران
 (۳) س - این بیت را ندارد (۴) ب، س - ابرویت (۵) ب، تب -
 سکون (۶) ل - رفت گم

دل که میرفت ز خود چون نرود باز چنین
چشم و ابروی^۱ ترا شیوه چنان ناز چنین^۲
من بیدل جو زدم به^۳ تو ز اخلاص دیون
قلب چون نیست مرا این همه مگذار چنین
تیر خاکی نبود^۴ رسم که دور اندازند
خاکیم من ز خودم دور مینداز چنین
واعظ آن گوش که پند تو شنیدی همه وقت
شد زفریاد تو کر برمکش آواز چنین
چون شوی قاصد جانها بنه از من بنیاد^۵
تا برآید همه کارت بکن آغاز چنین
همدمیهاست بآن غمزه دل پرخیون^۶ را
کس نشد همدم و همراز بغمراز چنین

گفته^۷ جای تو بر خاک در ماست کمال
آن^۷ محل نیست گدا را مکن اعزاز چنین

(۱) د - چشم خونریزه؛ تاش، ل - خونبار (۲) س، ل - این غزل را
ندارد (۳) ب، تب - با (۴) ب - تیر خاکبست نکو (۵) ل، تاش -
جانها ز دلم کن آغاز (۶) تاش - خونین (۷) تاش - این

دل من عاشق یاریست که گفتن نتوان
 روز و شب در پی کاریست که گفتن نتوان
 این همه چهره که کردیم بخونابه نگار
 از غم روی نگاریست که گفتن نتوان
 دیده زان دم که ز خون^۱ خاک درت شست باشک
 بردل از دیده غباریست که گفتن نتوان
 دامن^۲ چون تو گلی کی بکف آم که رقیب
 در تو آویخته خاریست که گفتن نتوان
 چشم خونریز ترا دوش بخونم که بریخت
 درس امروز خاریست که گفتن نتوان^۳
 باتو ای سنگدل از من که رساند که مرا
 بردل از هجر تو باریست که گفتن نتوان^۴
 سهل منبر که بزلف^۵ تو در افتاد کمال
 که درین دام شکاریست که گفتن نتوان

(۱) ده س - ز خود (۲) س - دامن (۳) ب - بیت پس از بیت ۳
 جای دارد (۴) س - این بیت را ندارد (۵) تاش - بدام

دل نثار زلف جانان کرد جان خویشتن
 جان دهد مرغ از برای آشیان خویشتن^۱
 قمری نالان که عاشق بود بر بالای سرو
 در سر او کرد آفرخان و ممان خویشتن
 همچو شمع از انگبین کام ز شیرینی سوخت
 تا گرفتم نام آن لب بر زبان خویشتن^۲
 از لبیت کردم سخن بگذار تا نامت بسم
 چون بآب زندگی شتم دهان خویشتن
 درد سر آورده ام بر آستان ای طبیب^۳
 دفع کن دردسم از آستان خویشتن^۴
 گرداری باور از بیماری این ناتوان
 خسود ببین اینک^۵ بچشم ناتوان خویشتن
 میخورد خون جگر بیتو، بجانموزی^۶ کمال
 میخورد سوگند باورکن بجان خویشتن

۱) د، لن - این غزل را ندارد ۲) تاش - بیت پس از بیت يك
 جای دارد ۳) تاش، ل - بر سر (تاش - بر در) بمالش زیر
 پای ۴) م - این بیت را ندارد ۵) ب - اشکم ۶) ل، م، تب -
 بجان تو

دلم را صبر ممکن نیست از روی نکو کردن
 ولی گرا اینچنین باشد شاید عیب او کردن^۲
 بشبگردی برآمد نام من چون ماه^۳ در کویش
 شبی از روزنش ناچار خواهم سر فرو کردن
 بحسن آئینه میگوید که هستم چون مه رویش
 من آن رو سخت را بادوست خواهم روبرو کردن
 اگر چون فرصتی داری منه يك لحظه جام از کف
 که خواهد کوزه گر روزی رخاك ما سبو کردن

بسخون دل وضو سازم برآم رو بسابرویش^۵
 که در محراب دلها سجده نتوان بیوضو کردن

(۱) ب - گو (۲) ده تاش، س، ل، ل - این غزل را ندارد (۳) ب -
 چون باد (۴) تب - می (۵) تب - جو آیم پیش روی او بسخون دل
 وضو سازم

دوستان مرحمتی بر دل بیچاره من
 که برفت از بر من یار شتمکاره^۱ من
 دل نهادم من مسکین بهلاک تن خویش
 چه کنم در غم او نیست جز این چاره من
 وای بوجان من از بیکسی ز تنهائی
 گر نبودی غم او مونس و غمخواره^۲ من
 هوس لعل لب او بخرابات مغان
 کرد صد باره گرو خرقه صد^۳ باره^۴ من
 ای صبا گر گذر از کوی دلارام^۵ کنی
 باز پرسی خبری زان^۶ دل آواره^۷ من
 دایم امروز سر آنکه کنم جانبازی^۸
 تا قدم رنجه کند دوست بنظاره^۹ من
 گر نیارد^{۱۰} بزبان سوز تو چون شمع کمال
 خود گواهیست برو گونه رخساره^{۱۱} من

(۱) د، س - این غزل را ندارد (۲) تاش، ل، لن - دلق دو صد
 (۳) ب، تاش - خرابات (۴) تاش، ل، لن - زمین؛ تاسب - از
 (۵) تاش - سربازی (۶) تاش، ل - گر برارد
 (۷) د، س - این غزل را ندارد (۸) تاش، ل، لن - دلق دو صد
 (۹) ب، تاش - خرابات (۱۰) تاش، ل، لن - زمین؛ تاسب - از
 (۱۱) تاش - سربازی (۱۲) تاش، ل - گر برارد

راز عشقت ز دل آید بزبان
 مهر در ذره نهفتن نتوان
 گفنی از چشم تو خون میآید
 هرچه میآید ازو در گذران
 دهننت دیدم و گفتم شکرت
 گفتمت هرچه خوش آمد^۱ بدان^۲
 لاف اگر زد بقدرت سرو چمن
 گویش اینک گز و اینک میدان
 نسبت روی تو کردیم^۳ بماء
 ماء چرخى بزد از شادی آن
 گفته^۴ خون تو ریزیم^۵ کمال
 ز انتظام چه کشی باش برآن^۵

حاکمی^۶ خواه بکش خواه بیخش
 بنده^۷ ام خواه بخوان خواه بران

(۱) ب، تب - آید (۲) تاش، س - بزبان (۳) د - کردند (۴) تب -
 تو ریزیم جو؛ ب - رانیم (۵) تاش - کشی باز رهان (۶) ب، تب -
 بنده ام (۷) ب، تب - حاکمی

روی او از زلف دیدن میتوان
 گل شب مهتاب^۱ چیدن میتوان^۲
 گرچه زلف او ز سر تا پا جفاست
 این جفا از وی کشیدن میتوان
 کشتنی^۳ مرغی که باشد خانگی
 گر بیام او پریدن میتوان
 با لب او^۴ میوه^۵ شهرین وصل
 گر رسد وقتی^۵ رسیدن میتوان^۶
 از دهانش جرعه^۷ آب حیات^۸
 گو بقا باشد چشیدن میتوان^۹
 دل برغمی از تو ترك ناله گفت^{۱۰}
 وقت مرهم آرمیدن میتوان
 دید عکس جان در آن عارض کمال
 عکس گل^{۱۱} در آب دیدن میتوان

(۱) تاش - شب گل دزدیده (۲) ده لن - این غزل را ندارد (۳) ل
 تاش - کشتن (۴) ل، تاش - بالیش در (۵) تاش، ل - وقت
 (۶) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۷) ب - چشمه (۸) تاش، ل - بقا
 (۹) تاش، ل - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۱۰) تاش - کرد
 (۱۱) تاش - مه

زلف بر دوش آن پری در ماهتاب^۱ آمد برون
 گوشتها از سوی چین صد آفتاب آمد برون
 دور سازم گفتم^۲ اشک از چشم تر با آستین
 چشمه چندانمی که کردم پاک آب آمد برون
 میرود آمم بگردون تا ز دل خون میرود
 دود از دوزخ ز خوناب کباب آمد برون^۳
 کاو کاو^۴ خرقة ها کردند در دور لب^۵
 ز آستین صوفیان جام شراب آمد برون
 گر ز دل بیرون شد و بنیشت بر چشم چه پاک^۶
 بود گنج حسن^۷ از کنج خراب آمد برون
 بوسه ها دادم حمایل را که از بهر رقیب
 چون گنودم فال آیات عذاب آمد برون

تا نیفتد در دویدن پیش بالایش^۸ کمال
 از در خلوت بتمجیل و شتاب آمد برون

(۱) ب - گر بی نقاب؛ س - چون از نقاب (۲) ب - گفتی (۳) س -
 این بیت را ندارد (۴) ب - جست و جوی؛ تاش - گاه گاهی (۵) ب -
 لب (۶) ب - خیال (۷) تاش - حسن و (۸) د، ل، تاش - بالایت

۱ نشاط و عیش بادا لب تو همیشه خندان
 شکرست آن نه لبها گهرست آن نه دندان
 بدهان تنگ فرما که رَحْمَتِ موهمی ده
 چو بخنده تازه کردی سر ریش دردمندان
 بغبار گرد روی تو خطی نوشته دیدم
 که بحسن از آنچه بودی شده هزار چندان
 قلم مصوران گو سر خود بگیر و میرو
 تو بیا و صورت خود بنماین نقش بندگان
 به بتان آهنین دل نشوی دلا مقابله
 که تو آبگینه داری و نهی^۲ حریف سندان
 چو مجال بوسه افتد بلب^۳ نیاز صوفی
 تو و آستین زاهد من و آستان رندان^۴
 ننهی^۵ کمال خود را ز سگان آستانش
 که بیایه^۶ بزرگی نرسند خود پندان

(۱) ب - به (۲) تاش - دل (۳) ب - بلبت (۴) تاش - تو و آستین
 صوفی من و آستان جانان؛ س - این بیت را ندارد (۵) س مشمرد؛
 ب - ننهد

زیر پا دامن کشان زلف دوتای او ببین
 بر زمین افتاده چندین سرا^۱ برای^۲ او ببین^۳
 جنت اعلیٰ و طوبیٰ^۴ فکر پیوست و دراز
 برگذر زان کوی و^۵ قد دلربای او ببین
 توتیا را گر خیال چنم روشن^۶ کسردنست
 گو بچنم ما بیا و^۷ خاک پای او ببین
 گه بغمزه جنگ جوید گه بعارض آشتی
 هر زمان با این و آن جنگ و صفای^۸ او ببین
 دیده رای پایبوس سو تو دارد چو آب
 تاجه غایت روشن و عالیت رای او ببین
 دل هلاک جان خود^۹ میخواست بیتو در دعا
 عاقبت چون مستجاب آمد دعای او ببین^{۱۰}

باسگ کویش پیرم صحبتی دارد کمال
 از محبان همت کمتر گدای او ببین

(۱) ب - سر چندین (۲) تاش، س - بپای (۳) لن - این غزل را ندارد (۴) تاش - جنت و فردوس اعلیٰ (۵) ب - آن صفای روی و (۶) س - زیبا (۷) تاش - در او (۸) س - جفای؛ تاش - رضای (۹) تاش - من (۱۰) س - این بیت را ندارد

سرو میماند بسقد پیار من
 خاک پای سرو از آن روشد چمن
 میکنند از لطف خود باتو حدیث
 غنچه و سوسن زبان بین و دهن^۱
 گل ترا و او^۲ مرا پیار عزیز
 صحبت یوسف به از صد پیرهن
 زلف تو دائم رسن تابی^۳ کند
 تا کند دلها از آن^۴ چاه ذقن^۵
 نقل جان افشان زلب برخوان عشق^۶
 باز شوری در نمکدانها فکن
 تا نیایی تو پیش عاشقان
 عاشقانرا جان نیاید بعن^۷
 خواست دل بود بودی از کمال
 جان من دیگر چه میخواهی زمن

(۱) ب، تب - دهن بین و سخن (۲) ب، تب - ترا با دو (۳) تاش،
 ل - بازی (۴) تاش - دران (۵) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد
 (۶) ب - دل (۷) تاش - بیت پس از بیت يك جای دارد

سوخت بداغ غم چنان دل که نماند ازو نشان
 پیش من آدمی نشین آتش جان من نشان
 بیغو مرا ز تشنگی^۱ آمده بود جان بلب
 داد ز آب زندگی خال لب توأم نشان
 تا فکنی بزیر پا جان جهانهای همسه
 دست ز آستین بکش دامن زلف برفشان
 پند و نصیحت کسان تلخ کنند عیش من
 ناصح تلخ گوی را چاشنی زلب چنان^۲
 مستی ما ز چشم تو سر بسجئون کشد یقین
 چون بکرشده ازو جمله شدیسم سرخوشان^۳
 من نه به اختیار خود میروم از قفای تو^۴
 آن دو کمند عنبرین میکشدم کشان کشان
 بهر پری اگر کسی عود^۵ بر آتش افکند
 سوخت کمال عود جان از هوس بر یو شان

(۱) ل، تاش - ز تشنگی (۲) س - این بیت را ندارد (۳) ل -
 بیت پس از بیت ۳ جای دارد؛ د - بیت پس از بیت ۲ جای
 دارد (۴) ب، تاش، تب - او (۵) ب، د، س، تب - عطر

سوخت جانم تا ز پا^۱ افتاد زلفت بر ذقن
 تشنه را جان سوزد آری چون بجاه افتد رسن
 دیده نامیم دهان و نون ابروی تو دید
 نقش آن بستم بدل چون بود هر دو نقش من
 دلبران را از برون پهرن باشد خیال
 زان میان اودا خیالی در دیون پهرن
 میکنند سرو از فضولی پیش آن گل^۲ پا دراز
 ای صبا چندانکه پایش بشکنی بروی بسزن
 گر در آرد سر بمهر آن زلف برخار نه^۳
 چون سلمان شد بگو ز نار بر آتش فکن
 ما فقیریم و گدا دامن ندارد گوش ما
 چون بزر او را تعلقهاست چون^۴ در عدن^۵

نیستی و تنگستی^۶ باشدت دایم کمال
 چون نداری دل که داری دست از آن شیرین دهن

(۱) ده، ل، تاش، سر، تب - تا ز باد (۲) ب - قد (۳) ب - مه
 ل، تب - به (۴) د - تا (۵) ب، تب - با (۶) ل، تاش - بهت
 پس از بیت ۴ جای دارد (۷) تاش - دست تنگی

سوختی ای مرهم جانها درون ریش من
 آتشی بنشان دمی یعنی نشین در پیش من
 شاکم ز انعام مسخومی که گفتی با رقیب
 بیشتر ده بخش غم با عاشق درویش من
 ای که^۱ هم چاکر شدی هم بنده یار خویش^۲ را
 گو نداری عار هم یار منی هم خویش^۳ من
 عقل گفت اندیشه دورست عزم کوی دوست^۴
 خاک بر اندیشه های عقل دور اندیش من
 گفتم از^۵ نوشی^۶ نباشد کم ز نیش^۷ آن^۸ غمزه گفت
 با دل مجروح تاکی رنجه^۹ سازی نیش من
 بهر پیکان در نزاع افتند جان و دل بهم
 گو بجان تیری رسد از ترك^{۱۰} کافر گیش من
 یاد جان کردی و دل را از لب جانان کمال
 یاد دادی و پراکندی نمک برویش من

(۱) ب - گفت (۲) تاش - هم یار (۳) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد
 (۴) د - او (۵) ب، د، تب - ار (۶) ل - ز نیشی (۷) ی - ز نوش
 (۸) ب - (آن) را ندارد (۹) ل، تاش - خسته؛ ب - غصه (۱۰) تاش -
 نوك

شبی خواهم چو شمع لب گزیدن
 بدین قولم زبان باید بریدن
 چو آن لب در خیال آرد دو چشمم
 چو آب از نازکی^۱ گیرد چکیدن
 ندانم انك خونین از^۲ پی کیست
 که دم بر دم فتادش از دوییدن
 مرا چمنی گرت بینم چه باشد
 بچشم خود گناهی نیست دیدن
 حدیث حسن گل نازك حدیثی است
 ز بلبل باید این معنی شنیدن^۳
 مگو ای باغبان بگل از آن سرو
 که حیف است از چنان مروی بریدن
 کمال آن زلف دانست و خیالست
 چنان دالی بانگشتان کشیدن^۴

(۱) پ - زندگی ؛ ل ، س - نازکی (۲) ل - در (۳) س - بیت ۵ و
 ۶ را ندارد (۴) د ، ل ، تاش - ببرید (۵) تاش - بیت را بساین
 شکل میاورد؛

کشیدم دوش جان در پای او گفت
 کمال از جود تاکسی سرکشیدن

شبی نگذرد بر دو چشم^۱ اشک گلگون
 که از دل برآید^۲ نیارد^۳ شبهخون
 گر آن مه پذیرد ز من ناله و آه
 از اینسان^۴ متاعش فروشم^۵ بگردون
 خیالت^۶ چو بر آب چشم نشیند
 بگویند بنشست شیرین بگلگون
 کجا ایستند آهوان پیش چشمست
 که دارند از تو جگرهای پر خون
 چو یاد آید آن ابروان در نمازم
 بخوانم بمحراب جز سوره^۷ نسون^۸
 ز لب خستگانرا دهی^۹ نشو وندارد
 طبیب شفا بخش باشد بقانون
 کمال اهل حکمت چو شعر تو خوانند^{۱۰}
 ازین^{۱۱} خوب ترکیب سازند معجون

(۱) ل - چشم (۲) تاش - دیده (۳) د - نیاری (۴) ب - فروشم (۵) س -
 خیالش (۶) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۷) ل، تاش، تب - دهد
 (۸) ب، س - تب - بینند (۹) ب - ازان

نه لشکرکش ما برد از ما عقل و هوش و دین
 چرا آن ترک کافر کیش غارت میکند چندین^۱
 در آن صف کو سپه راند بقصد غارت دلهای^۲
 دلی کانجا نخواهد^۳ شد اسیر او^۴ زهی مسکین
 چو دود آه خود با او رساندم سوخت چشمانش
 چه بینی زرق خود صوفی تو کافر سوزی من بین
 جهانگیری همین باشد که چون برق براندازی
 رخت فی الحال بگشاید خطا^۵ زلفت بگیرد جبین
 مرا هر لحظه با تیر تو جنگ زرگری^۶ باشد
 چو بینم نوك آن پیکان^۷ بخون دیگری رنگین
 بگلگون گر هوس داری که بنشینی بشیرینی^۸
 دو چشم شد بخون گلگون بها برچشم من بنشین
 کمال امسال چندی شد غزل براسب گفت اکثر
 سخنهای^۹ سراسپی نباشد غالبا بس زین

۱) س، لن - این غزل را ندارد ۲) ل - جانها ۳) ب - نمیخواهد
 ۴) فاش - غم ۵) ب، فاش - سر ۶) فاش، دل - دیگری ۷) ب ،
 تب - موگان ۸) ل ، فاش - ز شیرینی ۹) ب، فاش، تب -
 غزلهای

طوطی لب تو دید و در افتاد در سخن
 برد از دهان تنگ تو تنگ شکر سخن
 از فندق تو هیچ نخیزد بجز نبات
 در پسته تو هیچ نگنجد مگر سخن
 اول حدیث روی تو گویند بلبلان
 بر شاخسار گل چو در آیند در سخن
 با آهل عشق عادت تو تلخ گفتن است
 آری چو از لب تو ندارد خبر سخن
 دلرا به پیش لعل تو قلب است نقد جان
 تا همچو سکه با تو نگوید بزر سخن
 بر باد رفت عمر عزیز آخر ای صبا
 در پیش آن نگار بگوی این قدر سخن

مقصود گفت و گوی کمال از میان توئی
 گفت آنچه داشت با تو نگوید دگر سخن

(ا) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 نسخه چاپ تبریز بیاخذ نسخه محمد نخجوانی)

عاشق کیست دلم باز نخواهم گفتن
 سر موئی بکس این راز نخواهم گفتن
 وصف آن روی کز آسیب نظرهاست نهان^۱
 پیش رندان نظرباز نخواهم گفتن
 گر ببرد زمن آن غمزه که خون تو که ریخت
 هرگز این راز بغماز نخواهم گفتن
 گله^۲ ناز و عتاب تو بآن^۳ ابرو و چشم
 گر کشی صد رهم از ناز نخواهم گفتن
 پیش بالات کزان^۴ قامت طوبی پست^۵
 سخن سرو سرافراز نخواهم گفتن^۶
 در مقامی که برانم سخن از^۷ سنگدلان
 جز حدیث تو در آغاز نخواهم گفتن
 گر بگویم زسگ کوی تو وصفی بکمال
 جز باکرام و باعزاز نخواهم گفتن

(۱) عاشق - روی که از اهل نظر هست ملول (۲) ب، س - بر آن ؛
 عاشق - ازان (۳) عاشق، د - کزو (۴) د، ل - کزو شهره^۵ طوبیست
 نه پست (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ب - (از) ندارد

عشقِ حالِیست که جبریل برآن نیست امین
 صاحبِ حال شناسد سخنِ اهلِ یقین^۱
 جرعه^۲ بر سرِ خاک از می عشق افشانند
 عرش و کرسی همه بر خاک نهادند جبین
 مرغ فردوس درین^۳ پرده نوازد دستان
 طوطیِ قدس ازین آینه گیرد تلقین^۴
 اهل فتوی^۵ که فرو رفته کلك و ورقند
 مشرکانند که اقوار ندارند بدین^۶
 مغلس عشق ندارد هوس منصب و جاه
 خاک این راه به از مملکت روی زمین
 شبِ قیامت^۷ مرو^۸ ای دل غم‌دیده^۹ بخواب^{۱۰}
 که سر زنده‌دلان حیف بود در بالین
 ای که روشن نهدت حال دل سوختگان
 همچو شمع از سر جان^{۱۱} خیز و بر آتش بنشین
 باد روشن بتماشای رخت چم کمال^{۱۲}
 این دعا را ز همه خلق جهان باد آمین

(۱) ل، تاش، س - مصراع را بدین شکل آورده است: بمقالات
 گمان حل نشود سر یقین (۲) س - ازین (۳) ب - این بیت را
 ندارد (۴) ده، ل، لن - تقوی (۵) س - بیت‌های ۴ و ۶ و ۷ را ندارد
 (۶) ل، تاش - قدرست (۷) ب - مراد (۸) د - دیده (۹) ل، ده، ب،
 تب - حق دیده (۱۰) پ - بخواب (۱۱) ل، تاش - کین (۱۲) س -
 مصراع را بدین شکل آورده است: دیده بخت کمال از نظرت
 روشن باد

قدست آن یا الف یا پرو سیمین
 بگویم راست هم آنی و هم این^۱
 خط سبزه ز رخ دل بردن آموخت
 که طوطی گیرد از آئینه تلخین
 ز بیماری مرا درد سری نیست
 چو خاک آستان تست بالین
 برویت زلف را طی مکنانست
 که شب در روم باشد روز در چین
 زهی فرهاد و شیرینکاری او
 که دینی^۲ کرد و دین در کار شیرین
 به از فرهاد مرد بار غم نیست
 که بار عاشقی باریست سنگین

کمال از لطف آن لب^۳ گوی و رخسار
 که خوش باشد حکایت های رنگین

(۱) م، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، تب - دنیا (۳) ب ،
 تب - مو

که خبر بود بیار از من مبتلای غمگین
 که لبش بریخت خونم ببهانه‌های رنگین
 شب هجر دلفروزان جو سحر ندارد امشب
 تو هم ای چراغ مجلس بامهد صبح منشین
 سر ما دگر نخواهد بوجود آستان
 که بخواب هم ببیند همه عمر نقش بالین
 بسمنبران بستان ببر ای صبا پیامی
 که به بلبل خوش الحان مکنید ناز چندین
 اگر آیدم بخلوت جو تو سرو گل‌گذاری
 نکنم میل صحرا و تفرج ریاحین
 دل ازین کمند سودا عجب ار خلاص یابد
 مگر آنکه تو گشائی گرهی ز زلف مشکین

چه غریب التفاتی بکمال اگر نمائی
 که کنند پادشاهان نظری بحال مسکین

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقسل از
 نسخه چاپ تبریز به مأخذ (م - ن)]

گر سر ز تیغ تیزت دارد سر بریدن
 من بار سر نخواهم باراً دگر کشیدن
 زینسان که دل بیارب زان غمزه خواست تیری
 يك تیر برنشاند خواهد یقین؟ رسیدن
 هرکس بدفع دردی آرام یابد؟ و من
 تا درد او نبینم نتوانم آرامیدن
 گر پارسا بخواند در زیر لب دعائی
 بهر شفای دردم نگذارمش دمیدن؟
 هر شربت کزینم رنجورتر ندارد
 گر تشنه لب بمیم نتوانم آن چشیدن
 حکمت فروش تاکی مرهم همی کند عرض
 ما خستگان نخواهیم اینها ازو خریدن
 گوش کمال پرشد از آه درد مندان
 دیگر نمیتواند نام دوا شنیدن

(۱) تاش - باری (۲) تاش - بوی (۳) ب. - بنوع دردی آرام جوید
 (۴) س. - بیت ۴ و ۵ را ندارد

گر شبی آن مه ز منزل بی نقاب آید برون
 ز اول شب^۱ تا دم صبح^۲ آفتاب آید برون^۳
 تا بچشم من^۴ خیال آن لب^۵ آمد خواب رفت
 چون نمک افتد درون دیده^۶ خواب آید برون
 از جگر خون^۷ که ریزم^۸ دل غذا میسازدش
 فوت آتش باشد آن خون کز کباب آید برون
 هرکجا باشد نشان پای او آنجا بچشم
 خاک برداریم چندان^۹ که آب آید برون
 کی برون آید لب^{۱۰} از عهده^{۱۱} بوسی که گفت
 چون محالست آب حیوان کز شراب آید برون
 خرقه‌های صوفیان در دور چشم مست ———
 سالها باید که از رهن شراب آید برون
 با همه دقوی و زهد ار بشنود نامت کمال
 از درون صومعه مست و خراب آید برون

(۱) ل، تاش، تب - از در او (۲) لن - تا سحرگاه (۳) د - ایسن
 غزل را ندارد (۴) ب، ل، س، تب - ما (۵) تاش - مه (۶) ل - چشم؛
 ب - میان دیده (۷) ب، س، لن - سازم (۸) تاش - لبش

ما باز دل نهادیم بر جور دلدستانان
 مارا بما گذارید یاران و مهربانان
 از بیم بد زبانان بردن نمیتوانیم^۱
 الا بزیر لبها نام شکر دهانان
 با چشم و غمزه تو افتاده جان شیرین
 همچو مویز^۲ امانت در دست ترکمانان^۳
 خال تو خود خونم داداشت باغ آن رخ
 آری حرام خواره باشند باغبانان
 چشمان بکشتن ما تا چند رنجه سازی
 بخشای یا توانی برجای ناتوانان^۴
 در زلف تو مقصد جانیت هوشی را
 بگذار تا فشانند آن زلف جان فشانان^۵
 دلبر جو خط برآرد موزد کمال جانت^۶
 این حرف یاد دایم از نا نوشته خوانان

(۱) ب، لن - که میتواند؛ تاش، تب - گفتن نمیتوانم (۲) ب - خر
 (۳) د - این بیت را ندارد (۴) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۵) ب -
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۶) ب - جانرا

من نخواهم دیده از رویت دگر برداشتن
 مشکلت از دیده^۱ روشن نظر برداشتن^۱
 چشم داری ای کبوتر این چه گستاخیت باز
 نامه^۲ کانهجاست نام او بپر برداشتن
 همچو بر موثیت از جا برگرفتن بار کوه
 پیش آن موی میان بار کمر برداشتن
 دیده گریان خواست گردی از درش^۳ خندید و گفت
 چون^۴ توان ای دیده گرد از خاک تر برداشتن^۴
 بار^۵ شبهای فراق چون تواند برگرفت
 آنکه نتواند ز ضعف آه سحر برداشتن^۶
 ای مگر منشین بر آن لب جان شیرین گوشدار
 بار تو نتواند از لطف شکر برداشتن
 سر محقو بود چون بنهاد بر پایت^۷ کمال
 از خجالت باز نتوانست سر برداشتن

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - زان قدم (۳) تاش -
 کی (۴) ل - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۵) تاش - تاز
 (۶) تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۷) تاش - بیست

من و محنت تو زهی راحت من
 چه راحت که بخت من و دولت من
 چو من باتو باشم زهی راحت^۱ تو
 اگر این نباشد زهی محنت من
 بدشنام من و نجه گشتی شنیدم
 زهی خواری تو زهی عزت من
 من و اقتدا باتو در هر نمازی
 همین است تا زنده‌ام نیست من
 غم گو مسخورد^۲ چونکه آن یار دیرین
 نکو می‌شناسد حق نعمت من^۳
 ز تعدیع می‌ترسم ای جان روانتر
 ز خاک در او ببر رحمت من
 کمال این شرف تا قیامت ترا بس
 که گوید فلان نیست در خدمت^۴ من

(۱) ده تاش، ل، لن - رحمت (۲) پ - عشرت (۳) تاش - بخورد
 (۴) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۵) ل - در صحبت

مه عیدت مبارک باد ای خورشید مهرویان
 ز لب حلوائ عیدی ده نخستین^۱ با^۱ دعاگویان
 خلایق را نظر برماه و مارا بر^۲ تو نظاره
 برویت عاشقانرا عید و مردم ماه نو جویمان
 مه عید و شب قدری که میگویند^۳ آن و این
 دل ما یافت در ابروی و زلف^۴ عنبرین مویان
 صباح عید اگر سوزید^۵ عطری مجلس مارا
 شکر گیرید و عود از زلف و لبهای سمن بویان
 رقیب ای کاش از ناگه چو ماه روزه^۶ میشد گم^۷
 که من بی روستائی عید میکردم بدلجو^۸یان
 نماز عید خواهم کرد همین ساقی بهار آبی
 برای آب دست من بر ابریق قدح شویان
 کسان شاد از مه عید و کمال از یار مه منظر
 همه مشتاق روی ماه و او مشتاق مهرویان

(۱) ب، تب - بر (۲) ل، تاش - در (۳) د، ل، تاش، س - میجویند؛
 ب - شب قدر و شب عیدی که میگویند (۴) د، ل، تاش، س -
 یافت در زلف سیاه (۵) ل، س - سوزید (۶) ب - کاجکی ناگه چو
 ماه؛ تب - کاجکی ناگه چو ماه روزه (۷) تاش - گم میشد
 (۸) س - آیین بیت را ندارد

نمیدهد دهنّت کام ما از آن لب شیرین
 چرا بتنگ دلان میکند مه‌ایقه چندین^۱
 چو بوسه ز تو خواهم سوی رقیب گزی لب
 زهی تعلّل رنگین زهی بهانه شیرین^۲
 چنین که خواب شب ازما بچشم مست ربودی
 دگر بخواب نبینی که سرنهیم بیالین^۳
 دلا چو نقد تو جز بار آبگینه نباشد
 مکن معامله بار دگر^۴ بآن دل سنگین^۵

کمال چون سخت به زخرو و حسن آمد
 دگر مدار ازین و از آن توقع نخسین

(۱) ب، د، ل، ن، تاش - این غزل را ندارد (۲) تب : بیت را میافزاید:

همیشه من ز خدا دولت وصال تو خواهم
 بود که وقت دعا بگذرد فرشته آمین

(۳) تب - بیت را میافزاید:

اگر سعادت و دولت دواسبه آیدم از پی
 چو در رکاب تو باشم کدام مرتبه به زین
 (۴) س - باری (۵) تب - بیت را میافزاید:

رسید تا در دهلی قوافل سخن من
 کجاست خسرو تا بشنود مقالات شیرین

(۶) س - وز حسن

نوش کن خواجه^۱ علی رغم صراحی شکنان
 باده^۲ تلخ بیاد لب شیرین دهنان^۳
 بطلب یافت نشان^۴ از لب شیرین فوهاد
 ره سوی لعل نبردند بجز کوه کنان
 خاک برفوق کمانی که زد و سیم بخاک
 باز بردند و نخوردند بسیمین ذقنان
 دوش رفتم بچمن از هوس بلبل و گل
 این یکی جامه دران دیدم و آن نعره زنان
 گفتم این چیست بگفتند که^۵ آن قوم که پاره^۶
 مهر میدند درین روزه بهم جلوه کنان
 همه را خاک بفرسود کنون نوبت ماست
 حال شمشاد قدان بنگر و نازک^۷ بدنسان
 بلبل این گفت و دگر گفت که می نوش کمال
 فصل گلریز و^۸ بمطرب بگذار این سخنان

(۱) ب - باز (۲) ده، می، لن - این غزل را ندارد (۳) ب - مراد
 (۴) ل، قاش - گر (۵) ل - باز (۶) قاش - سیمین (۷) قاش - (و)
 افقاده است

نه جویت آن روان در قصر شیرین
 که گرید سنگ بر فرهاد مسکین^۱
 جگر خون گشت مسکین آهوانسرا
 زاه و ناله^۲ مجنون غمگین^۳
 چه افتادست لیلی را به پرسید
 که پرسد دیر دیر از یار دیرین
 رقیب ما بمرد الحمد للّٰه
 بخوان بر بولهب تبت نه یاسمین
 مرا وقتی در آن کو پا بگل رفت
 که آدم بود بین الماء و الطّین
 جو زد بر آب نقش دیده دانست^۴
 که نقش ما^۵ ندارد صورت چمن^۶
 کمال از سادگی بانقش و تذهیب
 میارا هفت بیت خویش چندین

سخن هرگز^۷ ترو رنگین نگردد
 بزر کاری و جدولهای رنگین

(۱) تاش، س، لن - این غزل را ندارد (۲) د - فرهاد (۳) د، ل،
 تب - مسکین (۴) ب - نقش دیده زانست (۵) تصحیح غیائی - او
 (۶) د - این بیت را ندارد (۷) د - پاک و

نیست بازی بارخ او عشق پنهان باختن
 باچنان رخ غایبانه نیست آسان باختن^۱
 جان بسی در باخت عاشق تا بآن رخ عشق باخت^۲
 پاکباز آمد^۳ ملامرا از فراوان باختن
 تابری از من ببازی^۴ جان و سر وانگه روان
 خواهم این شطرنج باتو تا بیایان باختن^۵
 چون^۶ بلب بازی کنی در عشوه^۷ جان بازم منت
 هر چه خواهد باخت باید با حریفان باختن
 در میان گریه بازلف تو چون بآنم^۸ نظر
 روز باران نیست^۹ گوئی وقت^{۱۰} چوگان باختن
 دست بازی خویش بود که پاتو که بازلف تو
 این میسر نیست الا برسر و جان باختن

با دهانش پیش آن عارض نظر بازی کمال
 چون توان کانگفتی در روز نتوان باختن

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) تاش، س - باخت عشق (۳) ب - آید
 (۴) ب - شطرنج از من (۵) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد؛ لن - این
 بیت را ندارد (۶) ب، تاش - تا (۷) ب، تاش - در عشق (۸) ل -
 چون زلف تو آم در (۹) ب - روز باران نیست (۱۰) س - وقت
 گوی و چوگان

هر دمی با^۱ دگری ناز مکن
 چشم بر روی خسان باز مکن^۲
 چون نصیبی دهی از درد مرا
 دگری را بمن انباز مکن
 میکنم ناز دگر از تو نیاز
 ناز کن بار دگر ناز مکن^۳
 غمزه را جانب من تیز مساز
 مدد مردم غمراز مکن
 چون کنی ترك جفای همه کس
 آن نخستین ز من آغاز مکن
 سر عاشق مفکن زیر قدم
 بازش از کبر سرافراز مکن

گفدهء خاک ره ماست کمال
 خاک را این همه اعزاز مکن

(۱) تاش - هر زمان بر (۲) س، لن - این غزل را ندارد (۳) د -
 این بیت را ندارد

اگر دشنام میگوشتی مرا گو
 که از جانت دعا گویم^۱ دعا گو
 چو گوشتی ناسزای هرکه^۲ خواهی
 منت پرسم کرا گفتی^۳ ترا گو
 روم گفتی و دردی آورم باز
 چو درد آوردی ای مونس دوا گو
 تو خوش میآی و می مینوش و میرو
 کسی را خوش نمیآید میا گو^۴
 دمی آبی نخوردم ببینو هرگز
 تو هم بی من چرا خوردی چرا گو
 برآمد گفتمش جانم زغم گفت
 چرا عاشق شدی^۵ جانت بر آ گو^۶
 نخواهم یار شد گفتی بیاران
 چه یار ای شوخ بد مهر آشنا گو^۷
 گر احسانی^۸ نباشد در تو باری
 برین در چند باشد این ثنا گو

کمال آن شوخ اگر ندهد ترا دست
 جفاهای^۹ جهانرا مرجبا گو

-
- (۱) ب - گوید (۲) تاش - ناسزا یا هر چه (۳) ل - گوشتی ؛ تاش -
 چو من پرسم کرا گوشتی (۴) ده، ل، لن، تاش، س - بیتهای ۴ و
 ۵ را ندارد (۵) ل - اگر عاشق توئی (۶) تاش - این بیترا ندارد
 (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ب - گر احسان ؛ ل، تاش - چو
 احسانی (۹) ل، تاش، س - بلاهای

آنکه رنگی نیست کس را از لب رنگین^۱ او
 باد جان من فدای عشوه شیرین او
 دامن وصلی اگر بار دگر افتد بچنگ
 ما و شبهای^۲ دراز و گیوی مشکین او
 دل بچندین آبگینه جانب او رفت بساز
 سخت غافل بود مسکین از دل سنگین او^۳
 گو بهرس از حال رنجوری که غیر از آب چمن
 کس نباید زآشنایان برسر بالین او
 عاشقی و مسکنت چندانکه راه و رسم ماست
 هست عیاری و شوخی شیوه و آئین او
 با قدش نوگس برابر دید روزی^۴ سرور
 خاک زد باد صبا در^۵ چمن کوه بین او^۶
 گرچه سلطانی و داری حکم برجان کمال
 رحمتی کن تا توانی بر دل مسکین او

(۱) ده، س، تب - نوشین (۲) ب - با رهنهای (۳) تاش - بیت پس
 از بیت يك جای دارد؛ س - این بیت را ندارد (۴) لن - بسا
 قددت روزی برابر دید نوگس (۵) ب، تاش - بر (۶) تاش، س -
 این بیت را ندارد؛ تاش - بیت را میافزاید؛
 حاصلی از گریه هم چندان نمی بینم که هست
 در من آن آتش که هر آبی دهد تسکین او

آه که خاک راه شد دیده^۱ من براه تو
 کرده جو گاه چهره^۲ ام فرقت عمر گاه تو
 بر دل من جفای تو بس که نهاده بار^۳ غم
 غیر نبرده پی بدان^۴ چون شده بارگاه تو
 بنده^۵ ام و بجز درت نیست پناه من دگر^۶
 چون تو پناه بنده^۷ باد خدا پناه تو
 شاه بتانی و ترا کشته^۸ عشق^۹ لشکری
 نیست شهان ملک را بیشتر از سپاه تو
 گرچه بلند پایه^{۱۰} چون قد خود به سلطنت
 هست از آن بلندتر ناله^{۱۱} داد خواه تو^{۱۲}
 یار جو نیست مستمع چند کنی دلا فغان
 باد هواست پیش او ناله^{۱۳} ما و آه تو
 پرتو روی او دلت سوخت کمال و همچنان
 توبه نکرد از نظر^{۱۴} دیده^{۱۵} روسپاه تو

(۱) س - داغ (۲) ب - بر آن (۳) قاش - پناه دگم (۴) ب - ز
 عشق (۵) ل، قاش - پایه (۶) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۷) ل -
 گنه

ای حریم کعبه دل کوی تو
 قبله رندان مقبل روی تو^۱
 گوشه گیران کرده در^۲ محرابها
 همچو چشمیت مستی از ابروی تو
 پارسا چندین تکبر^۳ در دماغ
 کی تواند کی شنیدن بوی تو
 گر کنم وصف دهانت سالها
 کرده ام وصف سر^۴ یک موی تو
 خواب چشمان تو دارند از چه روی
 سر نهد زلف تو بر زانوی تو
 دلکش است آن زلف و آن^۵ قلا بهاست
 آنکه^۶ مارا میکشد دل سوی تو
 گرچه گم شد بر سر کویت کمال
 یافتم بازش بجست و جوی تو

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - گوشه کرده در همه (۳) د، ل،
 تاش، تب - بزرگی (۴) تاش، ل - کرده باشم وصف از (۵) تاش،
 ل - این (۶) ل، تاش - اینکه

ای دلاویز تو از رشته^۱ جان کاکل تو
 برده سوی تو دلم موی کشان کاکل تو
 سنبل غالیه سایت چو مبا^۱ شانه زده^۱
 شده بر خرمن گل مشک فشان کاکل تو
 داده از کار فرو بسته^۲ من موی بهوی
 خبر آن طره^۲ دلبنند و نشان کاکل تو
 همچو شمشاد که از باد به پیچ افتد و تاب
 در تو پیچیده و افتاده چنان کاکل تو
 گر بسازند گل از غالیه و آب حیات
 هم نشاید که بشویند بآن کاکل تو^۳
 عود خوش بو بود و مشک ولیکن ز همه
 بر سر آمد چو برآمد ز میان کاکل تو
 دل که دزدید سر زلف تو از دست کمال
 برد^۴ و در زیر کله کرد نهان کاکل تو

(۱) ب - زدی (۲) ب - فرومانده (۳) س - این بیت را ندارد
 (۴) ل - رفت در

ای دل غلام او شدی ای من غلام تو
 بادت مبارک اینکه جهان شد بکام تو
 از من برسم بنده نوازی باو بگو
 مشتاق خدمت غلام غلام تو
 آخر نه از توأم همه وقت آمدی پیام
 آخر کجا^۲ شد آن کم مستدام تو
 پیش از سلام پیش روم قاصد ترا
 گر در نماز باشم و آرد سلام تو
 نام کنار و بوس جو بردن نمیتوان
 هم برکنار نامه ببوسیم^۳ نام تو
 مد گوش دیگرم ز خدا باشد آرزو
 روزی که بشنوم ز رسولی پیام تو
 ای کاش نامه روی به^۴ پیچیدی از کمال
 تا او بگوش خویش شنیدی کلام تو

(۱) تاش - روز (۲) ده س - آخر چرا؛ ب، تب - دیگر کجا (۳) ب ،
 ل ، تاش - نویسیم (۴) د - نه

ای کاش رفتی جو صبا در حریم تو
 تا زنده گشتی نفی از نسیم تو
 از تو امید قطع کنم این روا بود
 مارا امیدهاست بلفظ عیسم تو
 گر بگذاری تو از سر عهد قدیم ما
 ما نگذریم از سر عهد قدیم تو
 ای آنکه منع میکنی از عاشقی مرا
 فریاد از این طبیعت نامستقیم تو
 مارا بصحبت خود اگر ره نمیدهی
 باری رفیق کیست که باشد ندیم تو
 آیا چگونه صبر کند در غم فراق
 پرورده در وصال بناز و نعیم تو
 مغرور عشوه شده باز ای کمال
 آه از سلامت تو و طبع سلیم تو

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 نسخه چاپ تبریز بماند نسخه جعفر سلطان القواشی)

دست ندادم از تو من گرچه زیایم افکنی
 نیز تنم بدوستی گر همه تیغ میزنسی^۱
 نیست زهم مفارقت سایه و آفتاب را
 هر طرفی که میروی من بقو و تو با منی
 ای نفس صبا زما برسر زلف او بگسوی
 چند بدل شکستگان عهد کنی و بشکنی
 سرو بلند پایه را آن^۲ همه ناز کی رمد
 پیش درخت قامتت گر نکند فروتنی
 ای بامید وصل او برزده دست و آستین
 این نشود میسرت جز که بیا کدامنسی
 شکر که گر دمی زدم در همه عمر خویشتن
 با تو بدوستی زدم بادگران بسدشمنی^۳
 شوق لب تو میدهد ذوق سخن کمال را^۴
 مرغ سخن سرا نشد تا که نگشت گلشنی

۱) ده، س، لن - این غزل را ندارد ۲) ب، تاش - این ۳) ب - این
 بیت را ندارد ۴) ل، تاش - ذوق کمال در سخن

ای نور دیده را نگرانی بسوی^۱ تو
 جانا^۲ تعلقبست دلم را بکوی^۳ تو^۴
 گر دیگران ز وصل تو درمان طلب کنند
 ما را بس است درد تو و آرزوی تو
 چشم جهان بماه رخت دید سالهاست
 بگنشت روز ما و ندیدست^۵ روی تو
 از رهگذار یار^۶ چه برخیزد از دمی
 دل را گشایشی رسد از بند موی تو^۷
 با ما دمی برآر که جان غریب^۸ ما
 ماندست در بدن متعلق ببسوی^۹ تو
 بنشین دمی بسوی دل ما که سالها
 ننشسته ایم بکنفس از جت و جوی تو
 گوئی حکایتی ز لبش گفته کمال
 کآب حیات میچکد از گفتگوی تو

(۱) ب، تاش - بروی (۲) ب، تاش - جانی (۳) ب، تاش - بسوی
 (۴) د، ل، ل، ل، س - این غزل را ندارد (۵) تصحیح غیاثی -
 ندیدیم (۶) تصحیح غیاثی - باد (۷) تاش - بیت ۴ و ۶ را ندارد
 (۸) تاش - عزیز (۹) ب - بروی

بی لب ساقی مرا می نرود در گلسو
 نقل و می آن شما باد کلو او اشر بو^۱
 پیر مغان گویدم باده بخورد هم ببر
 باده کجا میبیم بالب او کرده خو
 محتسب خم شکنی گر کدویی میشکست
 من شکنم^۲ هم سرش گرچه کمست از کدو
 چون^۳ بکشی خوان حسن لب ز نظرها بیپوش
 ورنه گدایان کنند از پی حلوا غلو
 تا^۴ بنهم پیش تو هر قدمی را سـری
 سایه سرمن بساخت روز وصال تو دو
 گر بکشم زلف تو فکر زبسد گسو مکن
 من جو نگفتم بکس هرچه شنیدم ز تو
 دوست تر از هرچه هست صحبت یارست آه^۵
 در همه عالم کمال دوست کجا یار^۶ کو

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - ما شکنیم؛ ب، تب - میشکنم
 (۳) لن - گر (۴) ب - چون (۵) ل، س - یارست و بس؛ ب - یارست
 و آن (۶) تاش - یار کجا دوست

چاره کس نکند غمزه خونخواره^۱ تو
 خون نگريد چه کند عاشق بيچاره تو
 کرد باخاک سو جان عزيزان هموار
 داغ پيوسته و درد غم همواره تو
 هر کسی راز دل ريش بود ناله و آه
 ناله ما^۲ ز دل سختتر از خار^۳ تو
 نه منم از وطن افتاده غريب تو و بس
 ای مقيم و غريبان همه آواره تو
 روز حشر از دل عاشق بجز اين نيست^۴ سوال
 که چه آمد بتو از يار ستمکار^۵ تو
 گر کنی پرده زرخ دود مران^۵ چنم مرا
 که بود لایق و شايسته نظاره تو
 چند پوشيده بر آئي جو شنودند^۶ کمال
 سر فی جيتی^۷ از خرقه صد پاره تو

(۱) ب، تب - خویش (۲) ب، تاش، لن - من (۳) س - اين بيترا
 ندارد (۴) ب - دل عاشق جو اينست (۵) ب - دور کن آن (۶) تاش
 چند پوشی رخلایق جو شنيدند؛ ل، س - چوشنيدند؛ تب - پوشيده
 بداری جو شنيدند (۷) تب - ليس فی جيتی

چو در جان کرد و دل جا غمزه^۱ تو
 میان مردمش خوانند^۲ جادو^۳
 به تیر تو شکاری را نظرهاست
 که بیند از قفا سوی تو آهو
 بجنّت بیشتر سوزند مردم
 اگر باشد بحور این چشم ابرو
 چو خاک پا فروشی بـرکـشیده
 دو چشم تر بسازیمش^۴ تـرـازو
 ز لب شفتالوشی دو لطف کن لعل
 اگر چه العنب گویند^۵ دو دو
 مگر زلفت پشیمانست^۶ از ظلم
 که دارد از ندامت سر بزانو
 کمال آن ترک اگر آید بمهمان
 سر و جان پیشکش بر رسم ترغو^۷

(۱) ل - خوانندیم (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - بسازندش
 (۴) ب، تب - گفتند (۵) د، ل، تاش، تب - پریشانست (۶) ب -
 ترغو؛ د - بیت را باین شکل میآورد:
 کمال آن لعل لب ناراست خندان
 که باند سبب سیمینش به پهلـو

دل ضعیف بیکباره ناتوان شد ازو
 بدید نیست نشانش مگر نهان شد ازو^۱
 اگرچه در غم او^۲ شد هلاک من^۳ نزدیک
 بدین قدر ستمی دور چون توان شد ازو
 براه عاشق اگر بحر آتش آمد عشق
 ز تیرگیست که چون دود برکران شد ازو
 بدان گناه که بی او بخواب میشد چشم
 چنان زدم شب هجرش که خون روان شد ازو
 کمال عمر گرانمایه ات بسودا رفت
 چه مایه بین که درین ره ترا زیان شد ازو

(۱) ب، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - مــــن
 (۳) ب - او

دو بوسم که گفتی اگر گویم آن کو
 مرا آن زبان کو ترا آن دهان کو^۲
 کمر گفته بودی که بندم بخونت^۳
 کمر خود ببندی نگوئی میان کو
 دلت زود گفتی بر آتش نشانم
 نشانی ولیکن ازین دل نشان کو
 فشاندم سر زلف تو ریخت جانها
 برین در جو من عاشق جانفشان کو
 تو چاک گریبان ماء گسر بدوزی
 باندازه چاکها ریسمنان کو
 اگر از طبیبیم مرهم ستانی
 بقدر الم مرهمش در دکان کو

کمال از تو دلبر دل و عقل جوید
 کسی این چه داند کجا رفت و آن کو

(۱) د - خود (۲) تاش - س، ل - این غزل را ندارد (۳) ده، لن -
 بخدمت (۴) د - من

سر خوشست ای پسر مرا با تو
 کشت چشم توأم نسه تنها تو
 بر در و بام دل چه گردد جان
 او درین خانه باش گو یا تو
 کوثر و سلسبیل هر دو روان
 شده پنهان چو گشته پیدا تو
 واعظا چند خوانیم بیبهشت
 ما ازو نگذریم فرما تو
 گل فروتر نشانده اند از^۱ سرو
 برگشته ازو بیبالا تو^۲
 گفته شیرین لبان ترا در روی
 مگمانیم ما و حلوا تو^۳
 نوخطان در جواب نامه^۴ کمال
 لا نوشتند جمله الا تو

(۱) ب - نشانده پی (از ۲) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۳) تاش -
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۴) د - روی؛ تاش، ل، لسن -
 خون؛ س - خوب

غلام پیر خرابانسم و طبیعت او
 که نیست جز می و شاهد^۱ حریف صحبت او^۲
 در آن زمان که تن ما^۳ غبار خواهد بسود
 نشسته باشم بـسـرآستان خدمت^۴ او
 چو نیست درک زاهد بضاعت اخلاص
 چه نسق و مصیبت ما چه زهد و طاعت او
 میوش رخ زمن ای پارسا بعیب گناه
 گناه بنده چه بینی نگر برحمت او
 هزار بار خرد کرد حل نکست^۵ عشق
 هنوز هیچ ندانست از^۶ حقیقت او^۷
 بهیچ قبله نیاید فرو سر او بیاش
 زهی مراتب رند و علو همت او
 کمال خاک خرابات جو هریت^۸ شریف
 که هر کسی نشناسند قدر و قیمت او

(۱) ب - ساقی (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - من (۴) د -
 حضرت (۵) ب - او (۶) د - این بیت را ندارد (۷) ب - گوهریت

گر تیر کشي از طرف غمزه^۱ جادو
 صد آه کشد از جگر موخته آهو^۲
 خونم جو شود ریخته مستی کند آن چشم
 از ریخته ذوقست و طرب^۳ در سر هندو
 صد حسن به آن رخ تو بیک دفعه فروشی
 مه رفت بمیزان که فروشد بترازو
 زان چشم دل گمده پرسیدم و زان حال
 حال تو نشان داد یلب چشم بابرو
 با داد دهد آن رخ زیبا بدو مسکین
 هر لحظه در آیند دو زلف تو بزانو
 گفتم بدرختان که^۴ قد یار کدامست
 مرغی ز سر سرو بزد بانگ که کو کو
 بشگفت کمال از تو بهر جا^۵ گل معنی
 باشد جو صبا منتشر انقاس تو هر سو

(۱) ب، تاش - با (۲) ده ل، س - این غزل را ندارد (۳) تاش -
 کز ریختن خون طربست (۴) ب، لن - چو؛ تب - به (۵) تاش - بهر
 سو

گرمای مد سر بود هریک پر از سودای او
 چون سر زلفش بیفشانم بخاک پای او^۱
 چشم ما از گریه شد تاریک چون سازیم جاش
 نیست جای چشم روشن خود که باشد جای او
 باخیالش مردم چشم نمایم بد بچشم
 دیگری را چون توانم دید در مأوای او
 در چمن ها زان قد و بالا حکایت کرد سرو
 هر کجا مرغیست عاشق گشت بر بالای او
 خواست جان بوسی و رفت از خود لبش چون گفت لا
 می چنین باید که جان مستی کند از لای او
 گرچه عمری تلخ کامیها کشیدم از رقیب^۲
 گر بمیرد من بشیرینی بزم حلوائی او^۳
 خاک پای تو بتاج سلطنت نهد کمال
 گرچه درویش است بنگر همت والای او

۱) سر، لن - این غزل را ندارد ۲) ده تاش، لن، تب - بهت
 پس از بهت ۴ جای دارد

ز دیده در دل دیوانه^۱ رفتی
 ز منظرها بخلوتخانه رفتی^۲
 دلت میخواست چون گنجی^۳ روان گشت
 روان گشتی سوی ویرانه رفتی^۴
 صبا بادت بریده پا بصد جا^۵
 چرا در زلف او چون شانه رفتی
 بکویش آمدن ای دل ترا ساخت
 که هتبار آمدی دیوانه رفتی
 جو مور افتان و خیزان از ضعیفی
 سوی خالش بحرص دانسه رفتی^۶
 در او مانده گر^۷ رفتی بکعبه
 ز کعبه بر در بتخانه رفتی
 کمال از کعبه رفتی بر در یار
 هزارت آفرین مردانه رفتی^۸

(۱) تاش، س، تب - ویرانه (۲) د - این غزل را ندارد (۳) ب - گنج
 (۴) س - بیت ۲ و ۵ را ندارد (۵) ب - جان؛ تاش - بعد جا پا
 بریده (۶) تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۷) س - مانده و
 (۸) ب - این بیت را ندارد

گفتم ملکی یا بشری گفت که هردو
 کان^۱ نمکی یا شکری گفت که هردو^۲
 گفتم به لطافت گلی ای سرو قبا پوش
 یا نی شکری یا گهری^۳ گفت که هردو^۴
 گفتم بسط سبز و لب لعل روانبخش
 آب خضری^۵ یا خضری گفت که هردو
 گفتم بجبینی که بآن روی توان دید^۶
 یا آئینه یا قمری گفت که هردو
 گفتم که بیک عشوه ریائی ز سم^۷ عقل^۸
 یا هوش من از تن ببری گفت که هردو
 گفتم دل مائی که ندانیم کجائی
 یا دیده اهل نظری گفت که هردو

گفتم ز کمالی تو چنین بیخبر و بس
 یا خود ز جهان بیخبری گفت که هردو

(۱) تاش - گفتم (۲) ده ل، لن - این غزل را ندارد (۳) تاش - در
 کمری (۴) س - این بیت را ندارد (۵) تاش، تب - خضر (۶) ب -
 گفتم نه چینی که توان روی تو دید (۷) تاش - ز سم (۸) س -
 هوش

گفتن ماه پُربت آن چهره گفتا پر مگو
 کز زمین تا آسمان فرقت از ما تا بدو^۱
 گفتم آن موی میان هیجست هیچ ار بنگری
 گفت اگر دلبستگی داری بدو^۲ هیچش مگو
 گفتن آن رنگ و نکست در گل مشک از چه خاست
 گفت هر یک برده اند از روی و مویم رنگ و بو^۳
 گفتن دل فکر روی و رای قست میکنند
 گفت این رایشست عالی وان دگر فکر نکو
 گفتم از چاه زندان تو دل در حیرتست^۴
 گفت او^۵ رفتند بسیاری درین حیرت^۶ فرو
 گفتم ار با دیده بگشایم چه باشد راز دل
 گفت پیش مردم ترسم که ریزد^۷ آب برو^۸
 گفتم از مهر^۹ رخت^{۱۰} کی دل تهی سازد^{۱۱} کمال
 گفت آن ساعت که سازد چرخ از خاکش سبو

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب، س - باو؛ تاش - دمی (۳) س - بیت ۳ و ۴ را ندارد (۴) س - توحیان مانده ام (۵) ب - (او) ندارد (۶) س - بسهار اندرین رفتند در حسرت (۷) ل - بریزد (۸) س - گفت ترسم ریزد در پیش مردم آبرو (۹) ل، س - ای جان از (۱۰) س - لبست؛ ل - غمت (۱۱) ل - دل ببردازد

گفت^۱ کئی تو^۲ من بنده^۳ تو
 بیجم از چمن افکنده^۴ تو^۳
 گاهی ازین در گاهی از آن در
 باری زهر در جوینده^۵ تو
 در جست و جویت زانم که باشد
 جوینده^۶ تو پابنده^۷ تو
 گر پای امکان پیش است مارا
 باشد درین ره پوینده^۸ تو
 گوی آن دهانرا باشد که مارا
 سازد ببوسی شرمنده^۹ تو^۴
 دل کز برمن گم شد تو داری
 دانستم ای جان از خنده^{۱۰} تو
 گفتی کمالت بهر چه گویند
 زان رو که باشم من بنده^{۱۱} تو

(۱) تب - گفتی (۲) تاش - گفتم که بودم (۳) د، ل، لن، س - این
 غزل را ندارد (۴) تاش - بیت ۵ و ۶ را ندارد

گفته^۱ ازما دلت بردار زنهار این مگو
 جان من با آن لب و گفتار زنهار این مگو^۱
 گفته^۲ راه وفا یا نیک^۲ نتوانیسم رفت
 باچنان قد خوش و رفتار زنهار این مگو
 گفته^۳ خواهم بریدن از تو دیگر باره مهر^۳
 هم بمهر خود که دیگر بار زنهار این مگو
 گفته^۴ صبح امیدت من نیاوردم بشام^۴
 از رخ و از زلف شرمی دار زنهار این مگو
 گفته^۵ در آفتاب و مه توان هرگز^۵ رسید
 وصل رویم هم همان انگار زنهار این مگو^۶
 گفته^۶ آب خوشی هرگز کسی خورد از سراب
 وعده^۷ ماهم همان پندار زنهار این مگو
 گفته^۸ از دوستی جان خودم خواندی کمال
 هرچه گوئی این مگو زنهار زنهار این مگو

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - وفارا راست (۳) ب -
 چهار (۴) د - شب (۵) ل - ماه نتوانی (۶) د - بیت ۵ و ۶ را
 ندارد

ما بکلی طمع وصل بریدیم از تو
 مرحبائی نزده دست کشیدیم از تو^۱
 دل که در عشق تو خود را بفلامی بفروخت
 تا به هیچش ندهی باز خریدیم از تو
 سالها گرچه نهادیم بتو چشم امید
 جز جفا و ستم و جور ندیدیم از تو
 هر سوالی و دعائی که بر آن در کردیم
 غیر دشنام جوابی^۲ نشنیدیم از تو
 چه درختی تو که تا در چمن جان رستی
 برنخوردیم و گلی نیز نچیدیم از تو
 در دلب رنگ برنگ این همه حلوا که تراست
 ای عجب جاشنشی هم بسچنیدیم از تو^۳
 رفتی از چشم توو گریه کنان گفت کمال
 رفت عمر و بمزادی نوسیدیم از تو

(۱) ل ه سره لن - این غزل را ندارد (۲) د - بران دره تب - از ان
 در (۳) د - این بیت را ندارد

نداند قدر حسنت کس به از تو
 که خاک پای خود روبسی بگیسو^۲
 شراب حسن مینوشی ز لبها
 در آید زلف از آن^۳ پیشت بزانو
 ز رویت مشتبه شد قبله بر خلق
 سوی محراب اشارت کن بابرو
 بمن حلوائ لب منمای گفتسم
 اگر دست آورم در گردن تو
 بحسن از ماه میجویی و پروین
 اگر منکر شوند اینک^۴ ترازو
 سر رقص است امشب ماه مارا
 بزنی بر نی زنان بانگی که نف^۵ کو
 کمال امشب سماع عاشقانست
 چنین شبها شاید رقص پهلوی

(۱) ل- راه (۲) س- این غزل را ندارد (۳) تاش- زلف در (۴) د
 ل- آنک (۵) ب- تب- نی

اشك^۱ چو لعل ریزد آن لب مرا ز دیده
 در شیشه هرچه باشد از وی همان چکیده
 باشد هنوز چشم همچون مگس بر آن لب
 گر عنکبوت بینی برخاک من تنیده
 از آب برکشیده صورتگران ورق را
 گلبرگ عارض تو هر جا که برکشیده
 سیب ذقن رسد خود بامن چو دیدم آن رخ
 از آفتاب گردد هر میوه رسیده
 گر آیدم بمهمان شبها خیال رویت
 گیم برای شمعش پیه از چراغ دیده
 پیش تو گل بخوبی از مفلحان برآید
 آنک^۲ گواه حالش پیـــــراهن دریده^۳

زاهد لباس تقوی کی از تو باره سازد
 بر قامت کمالست این جامه ها بریده

(۱) تاش - اشگی (۲) تاش - اینك (۳) س - این بیت را ندارد

آن عارض و رخسار و جبین هست دوسه ماه
 کز دیده نهانند^۱ نهان کردمت آگاه^۲
 گر دیده گنه کرد که از خانه^۳ کشیمش
 و در اشک بزودیش برانیم^۴ ز درگاه
 بر شاه گدا را نبود هیچ گرفتگی
 جز دامن دولت که بگیرد گنه و بیگانه
 گر^۵ هست خود از جانب آن^۶ روی مپوشان
 تا روی تو^۷ بینیم و بگیریم برو راه^۸
 هرچند که عظم رود از سر جو زند تیغ
 جرم از طرف دوست نگیم علم الله
 جان^۹ خواست شنیدم لبثت از بنده جانی
 این بود^{۱۰} مرا خود همه از لطف تو دلخواه^{۱۱}
 بنهاد کمال آن بادب برک و میگفت
 العبد و مافی یده کان لمولاه

-
- (۱) ب - کز بنده نهانست (۲) س - این غزل را ندارد (۳) د، لن -
 دیده (۴) د، لن - برانیم بزودیش (۵) ب، ب - و (۶) ب - تو
 (۷) د، ل، تاش، ب - به (۸) ب - روی نه بینیم (۹) د، لن -
 بیت پمراز بیت ۲ جای دارد (۱۰) ب، ب - دل (۱۱) تاش - هست
 (۱۱) تاش - بیت پمراز بیت ۴ جای دارد

ای از حدیث زلف توأم برزبان گره
 بگشای بوقع از رخ و از زلف آن گره
 چشم گلی نجید زباغ رخت هنوز
 تاکی زند دو زلف^۱ تو بر ابروان گره
 زلفت دلم ببست و در آویخت از هوا
 جز باد دلگشا که گشاید چنان گره
 خوبان که دانه دانه کنند اشک عاشقان
 از ساحری زنند^۲ برآب روان گره^۳
 ابرو ترش کنی^۴ جو بگویم زهی کمان
 آری نقد همیشه ز زه برکمان گره
 موی میان او بکمر هست در خیال
 چون رشته^۵ که باشدش اندر میان گره
 نظم کمال بسته بهم رشته^۵ درست^۵
 گفتار دیگران همه بر ریمان گره

(۱) تاش - چشم (۲) ل - زدند (۳) ب - بیت پس از بیت يك جای
 دارد (۴) ب - مکن (۵) ب - درست

ای دل ریش من از جود^۱ تو غمگین گونه
 لبست از خوردن خونم شده رنگین گونه^۲
 بسکه برخاک ره انداخته بشکسته دلم
 چون سر زلف خودم ساخته^۳ مشکین گونه
 همچو بلبل من و بیداری وحد گونه خروش
 تا که باشد گل رخسار تو با این گونه
 نرسد قند بشیرینی لبهای^۴ تو لیک
 بدعانت جو رسیده شده شیرین گونه
 سرخروشی بودم پیش رقیبان^۵ همه وقت
 که^۶ بخون رنگ دهی اشک مرا زین گونه
 گرچه هم رندم و هم رند ستا^۷ شکر خدا
 که نهم باری ازین زاهد خود بین گونه
 بر ورق ریخت مگر سرخی اشک تو کمال
 که خنهایت بدیوان تو چندین گونه

(۱) فاش - دل زار من از عشق (۲) س - این غزل را ندارد (۳) د -
 داشته (۴) لن - بلبهای شکر بار تو (۵) ب، فاش، تب - محبان
 (۶) ل، فاش - تا؛ تب - گر (۷) ب، تب - هم درد کشم

ای روان گرد درت اشك روان پیوسته
 بفلك بی تو مرا آه و فغان پیوسته^۱
 در چمن چون ورق عارض و رخسار تو نیست
 گل سرخ این همه بر سرو روان پیوسته
 تالیم پای تو بوسید و زبان نام تو برد
 این جدا شکر تو میگوید و آن پیوسته^۲
 تا بتیو مزه دل صید کنی از چپ و راست
 زابروان چشم تو دارد دو کمان پیوسته
 خاک پای تو زرد میل مرا در نظراست
 باد آن سرمه بچشم نگران پیوسته
 در دهان^۳ جای حدیث دگری^۴ نیست که^۵ هست
 سخن آن لب و دندان بزبان پیوسته
 بوصال لب او^۶ یافته تا جسته کمال
 زندگانی جو تن گشته بجان پیوسته

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ب - بیت پس از بیت يك جای
 دارد (۳) لن - در جهان (۴) تاش - دگران (۵) تاش - جو (۶) تاش -
 تو

ای شیشه دل ما در زیر پا شکسته
 سنگیندلی گزیده^۱ عهد و وفا شکسته^۲
 با طاقهای ابرو^۳ دلها شکسته هر سو
 بسیار شیشه دیدم از طاقها شکسته
 بود آرزوی زلفت دلهای عاشقانرا
 آن آرزوی دلها باد صبا شکسته
 با قامت نوطوبی در لطف کرده دعوی
 شرط ادب ندانست آن شاخ^۴ پا شکسته
 نامت زبان پیامه چون برده^۵ پیش نامه
 از غصه جدائی هر يك جدا شکسته
 چون غنچه در نگنجم در پیرهن زشادی
 آن دم که بهر قلم عطف قبا شکسته
 دی گفت خاک پایم خون کمال اردد
 بر عادت بزدگی خود را بها شکسته

(۱) ل، تاش - نموده (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش ،
 تب - با گوشه‌های ابرو (۴) تاش - شوخ (۵) تاش - برده

ای لب و گفتار تو شیرین همه
 گردا رویت خال و خط مشکین همه^۲
 خوش نمودت خال پهن خط ولسی
 عارضت خوشتر نماید زیــــن همه
 گرچه با خال و خطت جان سوختی
 دوست میدادم ترا^۳ با این همه
 گر ز خوبان خطا خواهی خراج
 سجده آرندت بتان جین همه
 ساعد و زلفت بدامن و آستین
 جان و دل بردند و عقل و دین همه^۴
 عاشقان در مکتبت بر^۵ لام و بی
 کرده دندان نیز همچون سین همه
 بر ورق آمد سخنهاي کمال
 همچو اشك او تر و رنگین همه

(۱) ب - کرده (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) لن - دوست نر
 میدارمت (۴) ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۵) ب، تاش -
 در

ای منت جانفشان دیرینه
 داغ عشقت نشان دیرینه^۱
 بفراموشیت نیامده نیرز
 یادی از عاشقان دیرینه
 ببتو بودم^۲ هلاک خویش گمان
 راست کردی گمان دیرینه
 گوغم خورد جگر که نیست دریغ
 هیچ ازین میهمان دیرینه
 پیر گشت و هنوز هست رقیب
 آه ازین سخت جان دیرینه
 نو گلی چون تو بایدم نه بهشت
 چه کنم بوستان دیرینه^۳
 سگ کویت جو دید لاغرییم
 بو نکرد استخوان دیرینه
 بر ندارد کمال تا دم^۴ حشر
 سر ازین آستان دیرینه
 تاجو مجنون بساخت دفتر عشق
 تازه شد داستان دیرینه^۵

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، لن، تب - بر دم (۳) ب، تاش،
 د، تب - در (۴) لن - این بیت را ندارد

بابروان تو زاهد جو چنم واکسوده
 ترا بگوشه محرابها دعا کرده^۱
 خدنگ و ناوک غم عضو عضو ما چندان
 که باز کرده^۲ بهم^۳ تیغ او جدا کرده
 ببردن دل و دین خال را نشان داده
 بفارت سر و جان زلف را رها کرده
 بتوک جور و جفا وعده ها که داده مرا
 وفا نکرده و گر^۴ کرده هم جفا کرده
 رقیب قطع رحم کرد باسگ کسویش
 مرا بخویش برآن در جو آشنا کرده
 نگاه دارم و^۵ تا شب برای بوسیدن^۶
 بروز وصل بقتان نست مرحبا کرده
 خیال قد لطیف جو دیده سپو در آب
 چه میلها که بآن^۷ قد دلربا کرده

بهار بیگل رویش جو ابر تیره کمال
 برآمده بگلستان و گریه ها کرده

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، س، ل، تب - زخم کردن
 (۳) ب، د - زهم (۴) س - اگر (۵) ب - (و) افتاده است (۶) د،
 لن - لبیدن؛ تاش - کوشیدن (۷) تاش، س - بران

با تو در دل نیایدم رخ ماه
 رخ نیارد شدن بخانه ماه
 در شمایل قد تو لطف خداست
 هست لطف خدا بتو همراه
 بینمت دایم و چنان دانم
 که نکردم هنوز نیم نگاه
 گر گناهست در رخ تو نظر
 باد چشم پر آب غرق گناه
 غرق دریای آتش و آبست
 جان عاشق میان گریه و آه
 آه خواهد برآمد از سر خاک
 دردمند ترا بجای گیاه

طیب زلفت بخویش بود کمال
 چون که باخاک رفت طاب ثراه

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - بر (۳) ب - چشم بر

باد آرد برمن بسوی تو ناگه ناگه
 کو گذر میکند از کوی تو ناگه ناگه^۱
 اندک اندک ز صبا بسته دلم^۲ بگشاید
 چون زهم یاز کند موی تو ناگه ناگه
 گرچه هندوست خود آن زلف چه دولتیار بست^۳
 سر نهد بر سر زانوی تو ناگه ناگه
 مشر عیب که دیوانه‌ام و ماه نواست^۴
 گر کنم چشم بر ابروی تو ناگه ناگه
 جز بشاهد نکشیدی دل زاهد هرگز
 گر فتادی گذرش سوی تو ناگه ناگه
 حلقه در گوی ندی زاهد^۵ اگر کردی گوش
 قصه^۶ حلقه^۷ گیسوی تو ناگه ناگه^۸
 لب به بستست^۸ کمال از سخن اما گوید
 غزلی از هوس روی تو ناگه ناگه

(۱) ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) د - ز صفت دل من
 (۳) ب - دولت یارست (۴) ب، تب - پرست (۵) ب - سوی صوفی؛
 د - عارف (۶) د - سخن (۷) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد
 (۸) ب - لب اگر بست

برهگذار قد یار دیدم از ناگاه
 کدام قد الفی بود در میانه راه^۱
 کدام الف که زلفش الف ندارد هیچ
 بطبع راست ازین^۲ حرف شد^۳ کسی آگاه
 نظاره^۴ بتماشاگهی نمی بینیم
 به از جمال تو چندانکه میکنیم نگاه
 فروخته شوق رخت گرگنه نوید و جسم
 صحیفه^۵ عمل بنده پر بود ز گناه
 خط ترا شده موران مرید ازان بسته
 میان^۶ بخدمت^۷ و پوشیده نیز جامه سیاه
 برقص بند قبای تو گر گشاده شود
 ز اهل خرقه برآید هزار ناله و آه
 کمال اهل ریارا بگو^۸ بحلقه ذکر
 چه عربده است و غلولا اله لا اله

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) تاش - کزین (۳) پ - شد از حرف ما
 (۴) د - کمر (۵) ب - بحرمت (۶) د، س، تب - جمله (۷) ب - بخوان

بناز کشتن او بآنم آرزوست چه چاره
 که کسی به آرزوی دل نیافت عمر دو باره^۱
 چو طفل دیده رسن باز شد بحلقه زلفش
 برون شدند ز هر گوشه مردم بآن بنظاره
 نساخت بامن بیطالع آن ستاره دولت
 ستاره سوخته ام زان بمن نساخت ستاره^۲
 شب فراقی تو از اشک پرترست دو چشم
 شبی که مه نبود چشم پر بود ز^۳ ستاره^۴
 به بین علامت پیکرنگی و درستی پیمان
 نظر^۵ مکن برخ زرد ما و جامه پاره
 چگونه هجر توام جان بلب رساند ندانم
 چنین که بحر غمت را بدید نیست کناره^۶
 چه آینی تو ز رحمت که تا زما شده گم
 نیافتیم نشانت به ختم پای سپاره
 خوش آن زمان که من و تو چو شاه و بنده براهی
 روان شویم روان من پیاده و تو سواره^۷
 هماره ورد زبان کمال این بود و بس^۸
 که باد ورد زبانش حدیث دوست هماره^۹

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ب، ل، لن - این بیت را ندارد
 (۳) ل - به (۴) تاش - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۵) ل - نگه ؛ لن -
 مکن نظر (۶) ب، ل، لن - این بیت را ندارد (۷) ل - این بیت را
 ندارد (۸) ل - کمال ذکر تو باشد (۹) تاش - بناز کشتن او بآنم
 آرزوست چه چاره

بیروی او ز دیده^۱ بینا چه فایده
 رفتن بباغ بهر تماشا چه فایده^۱
 چون تشنه را رحمت او جان یلب رسید
 کردن لب فوات تمنا چه فایده
 جز^۲ رحمتی که میرسد از رخ بخت پاش
 آن شوخ را ز درد سرما چه فایده
 رحمت مبین و رنج مبر ای طبیب من
 این درد عاشقیست مداوا چه فایده
 گفتم رسم بوعده^۳ بوسی که کرده^۳
 سال نخست گفت تقاضا چه فایده
 زاهد بهمنشینی رندان کسی نشد
 کو^۴ فهم را ز صحبت دانا چه فایده
 شوخان شنگ را مرواز پی اگر روی
 دل میبرند و عقل بیغما چه فایده
 مد جور اگر بری و جفاها کشی کمال
 چون یار بیوفاست ازینها چه فایده

(۱) د، ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب - هر (۳) تاش، لن -
 گفته ای (۴) ب، لن - کم

بینم ابروی تو پیوسته مه نو که که
 آن نبویست که گویند یقل^۱ الحرمه^۲
 دایم از مهر تو که روشن و که تیره دو چشم
 تا سر زلف سیه داری و رخسار چومه
 چون روی تشنه دلا جانب سیمین ذقنان^۳
 پای بیرون منه از ره که بیفتی^۴ در جه
 باش تا نغمه^۵ نی گوش کنیم^۶ ای صوفی
 چند بانگ^۷ تو و فریاد تو الله الله
 لاف زد گل بتن نازک تو زیر قبا
 خواست عذر گنیش لاله و برداشت کله
 ای خوش آن دم که ببوسیدن رخسار و لب
 شمع بنشانم و پیش تو نشینم^۸ آنکه^۹
 گفته‌های تو که با آن زده سکه کمال
 هفت هفتست ولی چون زر خالص ده ده

(۱) ب - نقل (۲) تاش، س - این غزل را ندارد (۳) ب - نیفتی
 (۴) ب، تب - کنی (۵) ب، لن، تب - چند ذکر (۶) ل - ایمن
 ربیت را ندارد

تا توانی دل عشاق^۱ بدست آری به^۲
 جانب یار و وفادار نگه‌داری به^۳
 با چنین زلف خوش و خال خوش^۴ و روی جو ماه
 مهر ویزی و کنی^۵ ترك جفاکاری به
 صاحب روی نکودا بهمه حال که هست
 رسم دلجوئی و آئین وفاداری به
 گر ببالین ضعیفان گذری خواهی کرد^۶
 صحت خویش نخواهیم که بیماری به
 هوس صحبت یاری اگر می افتد
 با رقیبان^۷ مخالف نکنی یاری به
 برو ای زاهد شبخیز^۸ ز پیغم که مرا
 با خیال رخ او خواب ز بیداری به
 گر کند طوطی طبیعت هوس نطق کمال
 ببری نام لب یار و شکر باری به

(۱) ده - تب - مشتاق (۲) لن - نیازاری به (۳) ل - تاش - ایمن
 غزل را ندارد (۴) تاش - خال خوش و زلف کش (۵) ب - تاش، لن،
 تب - ویزی کنی و (۶) د - از سر مهر (۷) ب - رفیقان (۸) ب -
 خودبین

خواهم که کنم بار دگر در تو نظاره
 عمریست که دایم هوس عمر دو باره^۱
 گفتمی دل ریشتم بدوا چاره بسازم
 صد باره شدست این دل بیچاره چه چاره
 ما غرقه^۲ بحر غم و آن خال بنا گوش
 بنشسته چو نظاره گیان^۳ خوش بکناره^۴
 از شوق رخ و غمزه^۵ شوخت^۶ گل و نرگس
 این دیده^۷ تر دارد و آن جامه^۸ پاره
 هر جا^۹ روی ای باد بخاک سر آن کوی
 همراه تو باد این دل آواره^{۱۰} همواره^{۱۱}
 جز اشک فشان جان نرود در سر آن زلف
 شب راه بریدن نتوان جز بستاره
 بردوخت نظر بیتو کمال از همه خوبان
 نادیده نباشد نتوان کرد نظاره

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، د - کنان (۳) ب، ت سب -
 بنظاره (۴) ب - غمزه تو با (۵) ل - هرگز (۶) ب - همواره
 (۷) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد

دریای تو تنها نه سر ماست فتاده
 خلقت بآن خاک قدم روی نهاده^۲
 از بیم رقیب تو کزین درهمه را راند
 خون مژه‌ام پیش تو يك دم نهاده^۳
 دل مهر لب لعل تو دارد همه دانند
 پیدا بود از جام تنك جوهر باده
 شرمنده نیم از دهن او بسدو بوسی
 کان وعده بسی داده ولی هیچ نداده
 هرچند شه ما بویا سخت بخمیل است
 هستند گدایان بدعا دست گشاده
 درد ارچه زیادت زهجران تو مارا
 از بیم ملامت نتوان گفت زیاده
 بگذر بکمال از دل او پرس که گویند^۴
 من عاد مریضا فله اجر شهاده^۵

(۱) ل، تب - بران (۲) س - این غزل را ندارد (۳) د - ایسن
 بیت را ندارد (۴) ب، تاش - گوید (۵) ب - اجر زیاده

دلم بر بزم زبانها نگردد آزرده
 که عاشق تو بود کنده^۱ تبر خورده^۱
 چه خوش بود صنمی چون تو در بر آوردن
 بخلوتی که^۲ بود حجره در بر آورده^۳
 دلی^۴ که بود درو رحم کردیش از سنگ
 دگرچه برخورم از یار دل^۵ دگر کرده
 بناز چشم تو پرورده شد دلسم منگر
 بخواریش که عزیزست نیاز پرورده
 شنیده^۶ که مویز سیه بسود شیرین
 گزین ز سبز خطان دلبر سیه چرده^۶
 مرا چه بهیم ز آتش جو^۷ سرد^۸ خواهد شد
 حجیم پر شد از^۹ زاهدان افسرده
 کمال واعظ خوشگوی ما^{۱۰} زبانک و غرورش
 چو شد خموش نگه دار گو همیمن پرده

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب، لن، تب - و (۳) تاش - در فرو
 کرده (۴) ب، لن، س، تب - دلت (۵) ب - از یاری (۶) می - این
 بیت را ندارد (۷) س - که (۸) تاش - گرد (۹) ب - بر سر آن
 (۱۰) تاش - را

دلم ترسد دران زلف خمیده
 شبست آری^۱ و سرهای خمیده
 اگر گل عندلیبانرا نکشست
 چه خونت این برآن دامن چکیده
 برخ^۲ اشکم گرو برده ز سحاب
 چو بر بالای زد بلام دویده
 دل ما دیده^۳ جان^۴ غم خویش
 چه نیکو دیده^۵ ای نور دیده
 رخ تو^۶ آتشت و زلف خرمین
 بخرمن آتشم زآنها رسیده^۷
 زآتش آه من جوییده^۸ بسبار
 چو با این ناله آنرا برکشیده
 کمال از حال دل^۹ بیتی^{۱۰} دو بنوشت
 پریشان شد ورقهای جرییده

(۱) تاش - آنجا (۲) تاش - برو (۳) ب - جای (۴) ب - رخت پر
 (۵) س - این بیت را ندارد (۶) س، تب - جویید (۷) تاش - خود
 (۸) تب - حرفی (۹) ل - دل بنوشت بیتی

روی خوب از من مشتاق نبوشانی به
 قیمت صحبت صاحب نظران دانی به^۱
 گرچه دست دهد آزار دل مسکینان
 خاطر عاشق بیچاره نونجانی به
 من بسودای تو بازآمدم از شهوت جنم^۲
 که بآن^۳ روی نظر بازی روحانی به
 میل شاهی نکند هرکه گدای تو بسود
 زانکه این منزلت از دولت سلطانی به
 سود و سرمایه جانرا که متاعیست گران
 من سودا زده دارم بقو ارزانی به
 میکنند در ره سودای تو مردن هوسم
 که حیات ابد از زندگی فانی به^۴
 دل زیباغ رخ او^۵ سیب ذقن گو بک آ
 که برنجد رسد میوه^۶ بستانی به^۷
 گرچه جان لایق آن جان^۷ جهان نیست کمال
 حالیا آنچه بدست است برافشانی به

۱) س - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - نفس؛ ب - شیوه چشم
 ۳) ل - بدان (۴) ب، د، ل - این بیت را ندارد (۵) د، ل - نظر
 آن (۶) تاش - این بیت را ندارد (۷) ب - جان و

زاد راه عاشقان اشکست و روی زرد و آه
 راه ازین گونه است بسم الله که دایم عنم راه^۱
 مهر او دعوی کنی آه از فریسا بگذران
 نشنود قول تو کس تا نگذرانی این گواه
 دی نظر میکردم آن روی و ازین بس دولتی
 من ندیدم در جهان چندانکه میکردم نگاه^۲
 گر گنه کاری شمارند آرزوی روی دوست
 ما چگونه روی او بینیم بسا چندین گناه
 در دهانش جایگاه يك سخن گفتم که نیست^۳
 باز دیدم این سخن هم بس بیجایگاه
 کار اشک^۴ از چهره^۵ شمع^۶ بعکس افتاده است
 عکس باشد پیش مردم آب سربالای کاه
 درمیان خون موگان عاقبت چنم کمال
 خاک شد از انتظار او سقا^۷ الله تراه

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ل - بیت ۳ و ۷ را ندارد؛ تاش -
 بیت پس از بیت ۵ جای دارد (۳) د، ل - دیدم که هست؛ تاش -
 گفتم نیست (۴) ب - شمع (۵) ب، تاش، ل - سقی

زیر پا آن زلف مشکین که گهی میکن نگاه
 تا ببینی از تو مسکینان بسی برخاک راه^۱
 شوق آن روی چو آتش گرگنه گیرند و جسم
 من سزای آتشم چون بیشتر دایم گناه
 بر دو عارض چون کشید آن طرفه خطها در دو روز
 کان چنان نازک خطی نتوان کشیدن^۲ در دو ماه
 ناگرفته زلف او بوسیدنش خواهم ذقن
 تشنه‌ام من تشنه خواهم بی‌رسن رفتن بجاه
 اشک می‌آید^۳ روان زان تیزتر آه و فغان
 میرسد گوئی فلان ای دیده و دل راه راه^۴
 چون^۵ رویم از حسرت آن چمن بر^۶ تابوت ما
 دوستان را نگو بیفشانید بسادام سیاه
 دوستان گویند میکن بردش افغان کمال
 چون توان^۷ کز بهم حاسد آه نتوان کرد آه

(۱) ل، س، لن - این غزل را ندارد (۲) ده تاش - نوشتن (۳) تاش -
 می‌آرد (۴) تاش - راه خواه (۵) تاش - می (۶) تاش - در (۷) تاش -
 چون کنم

شبت خوش باد ای باد سحر گاه
 که آوردی هوای زلف آن ماه^۱
 چه سود از ناله شبها که جانان
 ز حال دردمندان نیست آگساز
 در آن حضرت اگر چه راه آن نیست
 که باشم من ز نزدیکان درگاه
 ولی عیبی چنان نبود ز درویش
 که دارد آرزوی صحبت شاه
 من از اهل طریقت بودم اول
 چو رفقارت بدیدم رفتم از راه
 مرا زاهد زشبیخیزان شمارد
 من و اوراد صبح استغفر الله
 تو جان خواه از کمال ای راحت جان
 که اورا در غمت اینست دلخواه

(۱) ب، فاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 نسخه چاپ تبریز)

کحل بصر نیست جز آن خاک راه
 چشم بصره مکن ای دل سیاه^۱
 دود شنیدم سوی خوبان رود
 باتو رسد عاقبت این دود آه
 درد تو گر جرم و گنه مینهند
 هست ز سر تا قدم من گناه
 ماه بدید آن رخ و خود را گرفت
 بس سببی خود نگرفتست ماه
 گر خم آبروی تو دیدی ز دور
 کج ننهادی مه نو هم کلاه
 وصل تو نو خواسته گفتیم توان^۲
 یافت چو فرزین شرف قوب شاه
 گفت که من شاه بتانم کمال
 گر هوس مات بود شه بخواه

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب، فاش - نا (۳) فاش - توزان

گر سر طلبی بردت^۱ آریم بدیده
 چون اشک همه جانب کوی^۲ تو دیده^۳
 بگشای بامروی سیه چشم که بینی
 از یارب ما دود بمحراب رسیده
 زاهد چه عجب بی لبش ارکام^۴ تو تلخست
 کامیست رخلوای محبت نجشیده
 در صحبت صاحب نظران بار ندارد
 صاحب هوس بار ملامت نکشیده
 دیدی رخ یوسف ز چه بر حرف زلیخا
 انگشت نهی دم بدم ای دست بریده
 تو گوش نهالستی و ما دیده بدیدار
 از دیده بسی فرق بود تا بشنیده
 بادیده^۵ تو^۵ سود کمال آن که، پارا
 چندانکه شدش رو بکف پای تو دیده^۶

(۱) تاش - پیش تو؛ ب - در نظر (۲) تاش - روی (۳) سر، لن -
 این غزل را ندارد (۴) تاش - زاهد عجیبی نیست اگر کام
 (۵) تب - خود (۶) ب - سوده

گفتم شکرست آن نه دهان گفت ترا چه
 گفتم چه نمکهاست در آن گفت ترا چه^۱
 گفتم دهن تنگ ترا در لب خاموش
 لطیفست که گفتن نتوان گفت ترا چه
 گفتم بخوشی گریب شیرین تو جانست
 قد نهی^۲ روانست روان گفت ترا چه
 گفتم که تو جانی^۳ و بسی دوستر از جان
 هم جانی و هم شوخ جهان گفت ترا چه
 گفتم رخ تو برگ گلست آمده بیرون^۴
 حالت خوش و خط خوشتر از آن گفت ترا چه
 گفتم چه کمند افکن و دلبد فتناست
 آن گیسوی درهای کشان گفت ترا چه
 گفتم ز^۵ ملاحه همه چیزت بکمالست
 خندان شد و افسون کنان گفت ترا چه

(۱) ده، ل، س - این غزل را ندارد (۲) س - و در تیر (۳) ب - که
 بجانی ؛ لن - که ز جانی (۴) تاش، لن، تب - آمده بر روی
 (۵) ب، تب - به

لب یار برهم چرا زد ز^۱ بسته
 چه موجب شکستن ز^۲ مثنی^۲ شکسته
 شکر پیش آن لب دروغیست شهرین
 بچندین گره بر نی قند بسته
 برآن آب عارض خط نازک^۳ او^۳
 غباریست برخاطر ما نشسته
 بچینم^۴ بموگان همه خار راهش
 کز آسیب پایم^۵ نگردند خسته
 نسیم صبا^۶ باد دستش دو پاره^۷
 که زلف دو تائی تو گیرد^۸ دو دسته
 نه مهریست بر بسته دل را برویست
 که چون لاله داغیست از سینه رسته
 کمال ار به آتش برد چون سپندت
 مگو باکس این سر مگر جسته جسته

(۱) ب - به (۲) تاش - مثنی (۳) تاش - بران عارض نازکت خط
 مشکین (۴) ب - بخشیم (۵) ب، تاش - پایش (۶) ل، تاش - سحر
 (۷) تاش - دستش شکسته (۸) تاش - زلف سیاه تو گردد

ما جگر سوختگان داغ تو داریم همه
 مرهمی بخش که معجروح و فگاریم همه^۱
 ساقیا گر نظری هست بمخمورانست^۲
 بدو چشم تو که در عین خماریسم همه
 دُردِ دُردی^۳ ز خم عشق به پیمانه برآر
 کز طرب نعره^۴ مستانه برآریم همه
 سیل مزگان و نم دیده اگر^۵ میطلبی^۶
 هرچه زینها طلبی در نظر آریم همه
 مفلسانیم اگر دست نداریم بهیچ
 چون تو داریم بمانی همه داریم همه
 بود عهدی که نگیریم دمی بیتو قرار
 همچنان^۷ بر سر عهدیم و قراریم همه
 سرو جان خواستی ای جان گرامی ز کمال
 همه سهلت بها تا بسپاریم همه

(۱) ده من - این غزل را ندارد؛ لن - بیت را اینطور میاورد:

دل ما غار تو ما بر در غاریم همه

باز بگشای در غار که یاریم همه

(۲) ب، لن - هست بمی خوارنت (۳) لن - می را (۴) ل - ناله

(۵) تب - ما (۶) ب - ما گر طلبی (۷) ب - همچنین

هر تیر کز تو بردل غم پرورد آمده
 دل زانتظار خون شده تا دیگر آمده^۱
 از دست و^۲ ساعد تو مرا تیغ آبدار
 از آب زندگی بگلو خوشتر آمده
 خضر خط ندیده مثال لب در آب
 چندانکه گرد چشمه حیوان بر آمده
 برخاستم از لب و خالت قیامتگی
 اینک^۳ بلال هم بلب کسوتر آمده
 در جوی چشم لحظه به لحظه فزوده آب
 تا نفس عارض تو به چشم تر آمده
 شاخ گلی بگیرم مگر آرمت بپر
 بی آب شاخ تازه کجا در بر آمده
 تا کرده^۴ تازه دفتر غمهای دل^۵ کمال
 خونهای تازه بروی دفتر آمده

(۱) م، لن - این غزل را ندارد (۲) ل - (و) افتاده است (۳) ل -
 آنک (۴) ب - تا کرد (۵) د، ل، فاش - خود

هر تیر که برجان ز تو^۱ از دور^۲ رسیده
 دل آمده نزدیک و برو^۳ دوخته دیده^۴
 ما روی تو دیدیم و رجان مهر بریدیم
 نظارگی یوسف اگر دست بـ_____ ریده
 هر زاهد انگشت نمائی که بمحراب
 ابروی تو دیده^۵ بر انگشت گزیده
 من چون کشم آن زلف کس صورتگر چپش
 چون خامه بانگشت نخیل نکشیده^۶
 گر در دهن او چو نبات آن خط مشکین^۷
 از غایت تنگست ز لبهای دمیده
 گفتار لطیف تو کمال آب حیاتست
 در ظلمت خط^۸ زنده دلانش طلبیده
 صد دفتر شعر از^۹ حسن و خسرو لاجین
 وز گفته شیرین تو یک بیت جریده^{۱۰}

(۱) ل، لن - ز من (۲) لن - یار (۳) ل - بدو (۴) د - این غزل را
 ندارد (۵) س - تو دید (۶) م - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۷) ل، تاش،
 تب - شیرین (۸) ل - شب (۹) ل - (از) ندارد (۱۰) ب - این
 بیت را ندارد

از در خویش مرا بر در غیری ببری^۱
 بساز گوشتی بدر غیر چرا میگذری^۲
 از تو هم پیش تو هم بر در تو داد مرا
 فتنه گر هم تو و گوشتی که چرا فتنه گری
 گر چه^۳ در بتکده^۴ رفتم ز در کعبه رواست^۵
 هم در تست در بتکده چون در^۶ نگری^۷
 کعبه و دیر توشتی دیر کجا کعبه کجاست^۸
 نیست غیر از تو کسی غیر کرا میشمی
 کعبه گر شد ز تو پر بتکده هم خالی نیست
 کمشتی نیست توا کز همه بسیار تری
 جویمت گه بدر کعبه گهی بر در دیر
 چون گدای تو شدم از تو شد این در بدری
 رفت آوازه که امسال بحج رفت کمال
 بس^۹ مبارک سفری چون تو باو هم سفری

(۱) ب - چه بری (۲) ل ه س - این غزل را ندارد (۳) ده تاش -
 (چه) ندارد (۴) تاش - میکده (۵) تاش - کعبه چه شد (۶) تاش -
 میکده گر در (۷) د - درگذری ه ب - بیت پس از بیت يك جای
 دارد (۸) تاش، ده ل - دیر کجا غیر کجا ه تب - کعبه کجا
 دیر کجا (۹) لن - خوش

آشوب جانی شوخ جهانی
 بی اعتقادی نا مهربانی^۱
 از پیش خویشم تا چند رانی
 زهر فراخیم تاکی چنانی^۲
 من مهر و دزم آری من اینم
 تو کینه و دزی آری تو آنی
 گاهم نوازی گاهم گدازی
 گاهی چنینی گاهی چنانی^۳
 بی جرم کشتن^۴ مردم یکی را^۵
 نتوان ولیکن تو میتوانی
 زمینسان که داری از خویش دوم
 گر میم از غم حالم ندانی^۶
 گفتم نفارت سازم^۷ در اشک
 گفتا چه گویم در میچکانی
 بانو چه ماند خضر و مسیحا
 عمری تو هرگز باکس نمایی

گر از کمال ای مونس^۹ ملولی
 رفتم ز پیشت^{۱۰} بردم گرانی

(۱) د، س، ل - این غزل را ندارد (۲) تاش - این بیت را ندارد؛
 ب - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۳) ل - جوشی (۴) ل - این بیت را
 ندارد (۵) ل - مردم کشتن (۶) ب - از تو صبوری کردن نگارا
 (۷) ب، ل - از غم از من (۸) تاش - دایم (۹) تاش - مهـ
 (۱۰) تاش - ز کویت

اگر در کشتنم تأخیر کردی
 نبود از مرحمت و قصیر کردی^۱
 رها کردی چو من دیوانهای را
 گرفتی زلف را زنجیر کردی^۲
 زدل خونها چکید آن دم که برما
 بقصد جان مژه^۳ چون تیر کردی^۴
 چه شوخی ای پسر کز عهد طفلی
 بخونم مهل بیش از شیر کردی
 رقیبا مینمائی آدمی شکل
 تو آن هیثات^۵ چرا تغییر کردی
 نکردی سجده زاهد بر آن روی
 به^۶ بیدینی مرا تکفیر کردی

کمال احوال درد خویش با یار
 چو گفتی نیک^۷ بد تقویر کردی

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد (۳) ل ،
 تاش ، س - گذر (۴) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۵) ب - ز
 سگ شکلی ؛ س - تو هیثت را چرا (۶) تاش - ز (۷) ب ، ل ، س -
 (و) میافزاید

آن شوخ دی براهی میرفت همچو شاهی
 در پیش و پس رجانها با او روان سیاهی^۱
 میداد داد خوبی میکرد نیز بیداد^۲
 از هر طرف برآمد فریاد داد خواهی
 تا^۳ لاله داغ بر دل^۴ تا گل فتاده در گل
 این زد بجامه چاکي وان برزمین کلاهی
 میکرد باز گیسو میشد از آن مشوش
 میکرد بار^۵ گوشتی درحال ما نگاهی
 این سوز سینه تاکی آه از دلی که از وی
 کاریم بر نیامد جز ناله و آهی
 داری از آن دو ساعد پرسیم آستین ها
 از دلبران که دارد زین دست^۶ بستگاهی
 در دعوی که پیکان گوئیم حق سینه است^۷
 از تیر تو ندارد دل راستر گواهی
 از بس که کشت چشمت مردم^۸ بماتم ما
 پوشیده هر یکی^۹ بین در خانه ها سیاهی

گوید کمال فر فر^{۱۰} مد شعر تر بیک شب
 لیکن بوصف رویت هر یک غزل بماهی

-
- (۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب، لن - بیداد نیز میگوید
 (۳) ب، تب - هم (۴) ب، لن، تب - هم (۵) ب، لن - یار (۶) تاش،
 لن - زینگونه؛ تب - زمین دست و (۷) ب - گویند حقیق شناست
 (۸) لن - گریان (۹) ب - هر کسی (۱۰) ب، تب - فی الفور

ای آیت حسن از رخ خوب تو مثالی
 وز رنگ رخت دفتر گل نقش خیالی^۱
 خوبان جهان حسن دل افروز و ملاحه
 دارند ولیکن نه چنین حسن و جمالی
 عودیت دل سوخته بر یاد وصال
 کز آتش هجران تو اش نیست ملالی
 با آنکه بود آتش لعل تو جگر سوز
 هرگز نبود خوشتر ازو آب زلالی
 عمریت که بریاد هوا میگذرانم
 زیرا که نباید ز تو امید وصالی

باری به کمال از سر رحمت نظری کن
 امروز که حسن تو گرفتست جمالی

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز بماند نسخه جعفر سلطان قواشی (ج-س)]

این^۱ چه لبهاست وین^۲ چه شیرینی
 وان چه گفتار و آن شکر چینی
 صورت جان در آب عارض بیمن
 با چنان رخ رواست خود بینی
 گرمست پیش خویش بنشانم
 تو نه آن آتشی که بنشینی
 سوز جانم که کشته آنم
 ریز خونم که تشنه اینی
 زاهدانم از لبش من و تو
 بیخبر از شراب رنگینی
 در نگیرد بهیچ تر آتش
 دامن از آه ما چه در چینی
 چون فتادی^۳ بزلف یار کمال
 بینی افتادگی و مسکینی

(۱) ل - آن (۲) د - س - این (۳) تاش - درافتی

ای رخط تو زنگ برآئینه شاهی
 تو شاهی و پیش تو بقان جمله سپاهی
 آن لب نه زلالست^۱ که خمیست بهشتی
 آن نقطه نه خالست که سیریت آلهی
 رویت بغلامی دلم خط بدر آورد
 بیداد برآن خط دل من نیز گواهی
 تو جان طلبی از من و من بوس چه برمی
 مردم که چه خواهی تو زما هرچه تو خواهی
 خون همه بیراه^۲ بریزی و جو بینیم^۳
 يك روز براهت همه گوئیم^۴ برای
 ای رفته بفکر ذقش زلف بدست آر
 تدبیر رسن کن که فرودفته بجاهی

نقش دهن تنگ تو در چشم کمالست
 چون چشمه حیوان شده پنهان بسیاهی

(۱) تاش - لالیت (۲) ب، د، تاش، تب - بی جم (۳) ب -
 گویند؛ تب - گیریم

ای درد درون جان چه باشی
 ای سوز درون نهان چه باشی^۱
 ای خون دل از زمین چه جوئی
 ای ناله برآسمان چه باشی
 ای اشک روان برون شو از چشم
 در خانه^۲ مردمان چه باشی
 ای بی تو تنم تنی رجان^۳ دور
 دور از من ناتوان چه باشی
 ای ساکن کوی ما هرویان
 در منزل نا^۴ امان چه باشی
 ای آنکه زپیش راندم دی
 امروز دگر بران چه باشی

ای شوخ کمال سوخت بیتو
 زین سوخته برکران چه باشی

(۱) به ل ه س - این غزل را ندارد (۲) تب - ای بی رخ تو تنم
 زجان (۳) قاش - با

ای دل این بیچارگی و ستمندی تا یکی
 چون نداری روی فرمان خود مندی تا یکی
 بر دل پرخون من بگیرست احشای چشم چشام^۶
 شمع سچلر را بگو کاین هرزه^۷ خندی تا یکی
 از هوا داران ما و تو هر ستمانی است یار
 ای رفیق این چاهلوسی و لوندی تا یکی
 پیش قد یار^۸ ای سرد سپی شرمی بیدار
 در چمن بایای خرمین بر بلندی تا یکی
 با تو خیره کرد مانند گل از باد هوا
 گفت در رویش صبا کاین خود پستی تا یکی
 خیره^۹ جادویت^{۱۰} از ما چند پوشاند نظر
 عالمی کردی سفر چمن بکدی تا یکی
 گوئیم^{۱۱} هر دم که برون رخ کمال از شهر ما^{۱۲}
 این سرفندی گرههای خستندی تا یکی

(۱) س - این غزل را نثاره (۲) ب - جان (۳) ب - ده تیر - ایمن
 خیره (۴) لن - بگو در روی (۵) نای - یارم (۶) ب - جادوت (۷) و -
 گوئیم (۸) د - صب - ز شهر ما کمال

ای دهان تو قند و لب همه می
 قند پیش لب تو^۱ لبش
 ناله^۲ من ز دوری لب تست
 پیشکر دور نیست ناله^۳ نی
 تیر از آن قد نهاده سر^۴ بگیریز
 تو کمان را چه میکنی در پی
 راز ما فاش کرد خون سرشک
 چند ریزیم خاک بر سر وی
 سوختی جان ما بنمزه و زلف
 ناز تا چند و سرکشی تاکی
 آفتاب از جمال تو خجلست
 که^۵ ز رخسارها چکاند خوی

زندگی یافت از لب تو کمالی
 و من الماء کل شیء حی

(۱) تاش - گهانت (۲) تاش - رو (۳) ب - گر

ای رخت^۱ آیت حسن و دهنت لطف خدای
 بحدیثی بگشای آن لب و لطفی بنمای^۲
 خانه تست دل و دیده زبسانان سرشک
 اگر این^۳ خانه چکد آب در آن خانه درآی
 ند ز نظاره گیان خانه همسایه خواب
 مه من باتو که فرمود که بر بام برآی
 زاهد شهر بخشکیست ز چوبیسی کمتر
 که^۴ جو نعلین نمالید^۵ بروی آن کف پای^۶
 گفته بودی که شبی باده خوم با تو بپا^۸
 همچو پیمان من و وعده خود^۹ دیر میای^{۱۰}
 روز باران سرشکم مرو از خانه بباغ
 که رود پای تو چون سرو فرو در گل و لای
 بوستان نیست سرای از گل آن روی کمال
 بسرای آمدی ای بلبل خوشگو بسرای

(۱) ب - لبست (۲) سر - این غزل را ندارد (۳) ب، تب - گر ازین
 (۴) ب - گر (۵) ب - بمالید (۶) ل - برو (۷) لن - بیت ۴ و ۷ را
 ندارد (۸) تاش، لن - که خوم با تو شبی باده بپا؛ ب - بپا
 (۹) ب، ل، تاش، تب - پیمان خود و تو به من (۱۰) ب، تب -
 هیچ میای؛ تاش - پمشی میای

ای صبا برخاک کوی یار ما خوش میروی
 شب سراندازان بر آن زلف دوتا خوش میروی^۲
 میروی و باز میگوئی بزلفش حال ما
 گرچه میگوئی پریشان ای صبا خوش میروی
 واعظا تحسین خود ناکی که خوشها میروم
 گر بزودی میروی از پیش ما خوش میروی
 ناوکش چون میرود در سینه میگوید دلسم
 گر از آن مزگانی ای تیر بلا خوش میروی
 میروی در جان همه وقتی و میآید^۳ خوشم
 زانکه تو آب حیاتی دایما خوش میروی^۴
 گر قبا پوشی چو غنچه و در کله هم لاله وار
 با کله خوش میبرآئی در قبا خوش میروی

گرود مطرب بیزمی خواند ابیات کمال
 هرکرا جانمست گوید مطربا خوش میروی

(۱) ب - بره تب - دران (۲) د - این غزل را ندارد (۳) ب - در
 جان و میاید همه وقتی (۴) س - این بیت را ندارد

ای صبا تاکی بزلف یار بازی میکنی
 سر دهی برباد چون بسیار بازی میکنی^۱
 از هوا گر برزمین افقی جو زلف او رواست
 بر رعن ها چون شبان تار بازی میکنی
 بالب او عشق میبازی دلا خونت حلال
 چون بجان خویش دیگر بار بازی میکنی
 مرهم ریشتم بهم گفتم ندانسم میدهی
 یا ز^۲ شوخی با من افکار بازی میکنی
 در دبیرستان بدین شوخی و طفلی لوح مهر
 چون پیاموزی که در تکرار بازی میکنی
 در گلستان آی و عکس زلف و رخ^۳ بنگر در آب^۴
 گر شب مهتاب در گلزار بازی میکنی
 برگ ریزان بهار زندگی آمد کمال
 چند باخوبان گلرخسار بازی میکنی

(۱) سر، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - باز (۳) ل - روی خود
 (۴) تاش - عکس روی خود در آب بین

ای گل روی ترا چون من بهر سو بلبل‌ی
از تو دارد این مثل شهرت که شهری و گلی
میکند در دور حسنت دل همه^۱ وقتی خروش
وقت گل هرگز نباشد بلبل‌ی بسی غلف‌ی
زلف برخ به تشویش است زآه سرد ما
همچو بربرگ گل از باد سحرگه سنبلی
فتنها دارند در سر عنبرین مویان شوخ
زانکه در زیر کله دارند هر یک کاکلی
مطربا فرمان من بشنو روان گو^۲ يك دو صوت^۳
چون زحلق شیشه از هرسو برآمد قلاقلی
گو کله برآسمان افکن زشادی لاله وار
هر که میگیرد بیاد^۴ گلخی جام ملی^۵
جز سر کویش اقامت را نمیشاید کمال
زانکه عالم برسر آبت نا محکم پلی

(۱) س - بهر؛ ب - زهر؛ (۲) تاش؛ س - کن (۳) ل - قول؛ ب -
س - من بر يك دو صوفی کن روان (۴) تاش - بجای (۵) تاش -
بیت پس از بیت يك جای دارد

ای ولولده عشق تو بر^۱ هر سر کوئی
 رندان سر کوی تو مست از تو ببوئی^۲
 پیش تو بر آیم وزان لب طلبم جام^۳
 از خاکم اگر نیز بسازند سبوشی
 دل درخم چوگان سر زلف تو گوییم^۴
 هر دل که جزاین گفت^۵ بود بیده گوئی
 با روی تو از یاد بهشتم هوس^۶ حـود
 جایی که تو باشی که کند یاد چو اوئی
 تن رست ز تبهای غم از وصل میانت
 صد شکر کزین عارضه جستیم^۷ بموئی
 گر شهنه بجوید ز تو دزد^۸ دل مارا
 ابروی تو سوئی جهد و چشم تو سوئی
 امروز کمال از رخ او چشم بر افروز
 کز طالع خود یافته ای روز نکوئی

(۱) تاش، تب - در (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - جان
 (۴) لن - که بر این نیست؛ ب - گوی (۵) تاش - رستم (۶) تاش ،
 تب - درد

۱. تو سه را لبزد فغوی
 خاهدند آن دو رخ برین معنی
 گر بدیدی ز دور سرو تو خور
 نشستی بپایه طوبی
 مانده برهم آن دهان حیران
 چم نظارگی جو دیده می
 گفتش در جواب کشن
 نی نوشتی بنمزه گلت که نی
 نیست عاشق کشی روا چه کنم
 چم مطوی میخورد فغوی
 خون سجنون بوخته است آن زلف
 که درآید بگسردن لیلی
 آه از آن دانه‌های خال کمال
 که رد آید بخر من فغوی

۱) تاجزه دب - بدین ۲) تاجزه ل - قد تو خور از خود ۳) س -
 بیت ۳ و ۴ را ندارد؛ ب - بدین دعوی منظور «ه» است
 ۴) ب - می؛ تانی - هان ۵) ب - تاجزه د - بوختت ۶) د - ل -
 نب - معنی؛ تاجزه - فغوی

باز بناز کش مرا^۱ چیست که ناز میکنی
 ناز نمیکنم دگر گوئی و باز میکنی^۲
 من چو شهید^۳ عشقم و بر در تو بهشتیم
 بر رخ من در بهشت^۴ از چه فراز میکنی
 از دهننت چو میروید پیش دو لب حکایتی
 جان مرا در آن سخن محرم راز میکنی^۵
 از تو چگونه جان بزم چون تو بمرغ آن حم
 حمله^۶ باز میدانی چشم چو باز میکنی^۶
 چشم بعارضش دلا چیست^۷ ز زلف او گله
 وقت چنین لطیف و تو قصه دراز میکنی
 بارخ دوست زاهدان رو چو بقبله شد ترا
 عرض نیاز کن چرا عرض نماز میکنی
 زایر کعبه را بگو حلقه بگوش این دم
 گوش که میکند که تو وصف^۸ حجاز میکنی

باش کمال تا ابد خاک يك آستان و بس
 بندگی شهی گزین گر چو ایماز میکنی

(۱) تاش - باز بغمزه ام بکش؛ لن - باز بشیوه ام بکش (۲) ب، تب -
 گر ندهی مراد من رخ ز چه باز میکنی؛ لن - صید تو باز - مرغ
 جان چشم چو باز میکنی (۳) ب، تب - ققیل (۴) ب، تب - در
 برج بهشتیان (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) ل، تاش - ایسن
 بیت را ندارد (۷) ل، تاش - چند (۸) ب، تب - ذکر

باز بگذشتی برآن زلف^۱ ای نسیم مشکبوی
 در شب تاریک چون رفتی برآن راه^۲ جو موی
 گفتمش بر لوح رخسار تو بیمعنیت خط
 گفت خط خالی ز معنی نیست بی معنی مگوی
 گر چه رفت آن عارض چون آب باز از^۳ جوی چشم
 چشم آن دایم که آب رفته باز آید بجوی
 گو مشو شبنم عذار لاله و رخسار گل
 تا بتو کمتر فروشد حسن هر ناشسته روی^۴
 گر بجوشی در ذکات حسن مسکینتر کسی
 چون دل من از همه مسکینتر است او را بجوی
 من ببازی زلف او بشکستم و زلفش دلسم
 بشکند آری ببازی اینچنین چوگان و گوی
 خون ما آن غمزه میریزد نه زلف و رخ کمال
 ماشاقانرا ناز و شیوه میکند نه رنگ روی^۵

۱) تاش - ازان زلفه تب - بران در ۲) لن - دو راز ۳) د -
 این بیت را ندارد ۴) ب - رنگ و بوی

باز خود را چو گل تازه بر آراستهای
 باغ رخسار بگلپای تر آراستهای^۱
 خلق بر یکدگر افتاده ز نظاره تو
 که دو رخ خویند از یکدگر آراستهای
 ابروی شوخ که با ماه نوش سر بسر است^۲
 سر زلف سیه سر سر آراستهای^۳
 شوخی و فتنه گر و سنگدل و عهد شکن
 چشم بد دور بچندیسن هنر آراستهای
 با وجود لب تو نیست بساقی محتاج
 مجلس ما که بنقل و شکر آراستهای
 هست مهمان تو آن مه مگر ای دل که زانک
 خانه دیده بلبل و گهر آراستهای
 روی آراسته بنمای خصوصاً بکمال
 که تو خلص از پی اهل نظر آراستهای

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - سر بسته (۳) س، ل - ایسن
 بیت را ندارد

بازم از طلعت خود دیده منور کردی
 مجلس من بسر زلف معطر کردی
 بر سر کشته هجران گذری از سر مهر
 خیر مقدم قدم^۱ آوردی و در خود کردی^۲
 مه مقابل نبود باتو مگر دیدی^۳ روی
 که بر آئینه رخ خویش برابر کردی
 ملك دلها غم روی تو^۴ بتاراج پیبرد
 تا برو مملکت حسن مقدر کردی
 گرچه کردی به تنم نسبت آن موی میان
 بشگرش کز غم این ننگ^۵ چه لاغر کردی
 داد خواهان بسر آن خاک^۶ کردم گفت
 داد خود یافتی این^۷ خاک چو بر سر کردی

یاد میداد که آزار دل ریش کمال
 گفته بودی نکنم دیگر و دیگر کردی

(۱) ب - تب - خبر (۲) س - این بیت را ندارد (۳) ب - تب -
 دیدن (۴) ب - غم آن روی (۵) ل - تاش - غصه (۶) د - تاش - س -
 تب - آن (۷) ب - این بیت را ندارد

با مسکنت و عجز و ضعیفی و فقیری
 دامن هوس لطف تو وای ار نپذیری
 بامن نظری کن ز سر لطف و بزرگی
 هر چند که در چشم نیایم ز حقیری
 کامی ز لب لعل تو شاید که برآید
 بامن چو میان خود اگر تنگ نگیری
 سلطانی من چیست گدائی ز تو کردن
 آزادی من چیست بدم تو صبوری
 گفتی که به پیری طرف عشق رهراکن
 چون عشق درآمد چه جوانی و چه پیری
 احوال درون دل و بیرون خرابیم
 محتاج خبر نیست که بر جمله خبری
 بازنده دلی گفت کمال از سرحالت
 حالت به از آن نیست که در عشق بمیری

(۱) ب، ده ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) تب - دهان

با من این بودت ز اول شرط یاری
 کاخر الأمم بیبادی هم^۱ نیاری^۲
 بسکه با شوریدگان چون زلف مشکین
 عهد بستی و شکست از بیقراری
 با رقیبان گرانجان بیش منشیـ
 تو لطیفی^۳ طاقت ایشان نـداری^۴
 میروی تنها براه و من چو سایه
 در^۵ بیت^۶ افتان و خیزان از نزاری
 بعد ازینت با خدا خواهم سپردن
 زانک رسم عاشق آمد جانسپاری
 با سگت^۷ گفتم چو آیم شب برآن در
 منتهی باشد ز تو^۸ کان در گذاری
 بانگ زد بر^۹ من بیجنگ و گفت تاکی
 هربا اینجا آئی و در سر آری
 دوش دیدم بر سر کوی تـو دل را
 گفتم ای مسکین تو باری در چه کاری

گفت من پیش از کمال اینجا رسیده‌ام
 تا کنیم از یکدیگر فریاد و زاری

(۱) تاش - بخاطر در (۲) ب، س - این غزل را ندارد (۳) ل، ل -
 تو ملولی (۴) تاش - این بیت را ندارد (۵) تاش - از (۶) لسن -
 در رخت (۷) د - باسگش (۸) تاش - از تو بود (۹) تاش - با

بچشم و جان چو^۱ چراغی که در میان رجا^۲جی
 ز عشق آب حیاتی ز عقل ملح اجاجی^۳
 درین مرقع اگر چون کلاه صاحب ترکی
 ز^۴ قالب ارچه شوی^۵ دور برسر همه تاجی
 اگر بشیوه منصور دم زنی^۶ ز انا الحق
 یقین شود دم آخر که چند مرده حلاجی
 بعلم^۷ و عقل فروماندی از همه عجبت این
 که فیل داری و اسب و پیاده چون شه عاجی
 مگر دماغ تو صوفی بیانگ چنگ شود تر
 که از قدح نکشیدی^۸ عظیم خشک مزاجی
 درون دل بفروزان ای^۹ خیال دوست که مارا
 درین سراچه تیره تو^{۱۰} نور بخش سراجی^{۱۱}

هزار درد اگر^{۱۱} هست ازو کمال مغرور غم
 چو درد دوست بود قابل هزار علاجی

(۱) ب، د، تب - تو (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - چو
 (۴) ب، تب - از بشوی (۵) د، ل - اگر چه شیوه منصور دم زند
 (۶) ب، لن - ز غلم (۷) ل، لن - نکشیدن (۸) تاش - آن (۹) ل -
 چو (۱۰) ب - این بیت را ندارد (۱۱) ل، تاش - دردت اگر

بر سر راه طلب یافت گدائی گهری
 یعنی از اهل دلی بیرو پائی نظری^۱
 دی رسید از حم وصل خطابیم بگوش
 حلقه^۲ گر بزنی برو گشایند^۳ دری
 دل که بروی گذری میکند اندیشه^۴ غیر^۵
 نه دلست آن بحقیقت که بود رهگذری
 دیده و دل دو حریمند که در هر دو حریم
 جز خیال رخ او بار نیابد^۶ دگری^۷
 بی عنایت بسوی دوست قدم تا ننهی
 که بجائی نرسی جز بچنین راهبری
 یارب آن جان که جهان گشته^۸ اوست کجاست
 که ازو نی^۹ خبری یافت کسی نی^{۱۰} اثری
 باخبر نیست ازو هیچکس الا جو کمال
 بیخودی دل شده ای از دو جهان بیخبری

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - حلقه ای کوپ که بر تـ
 بگشایند (۳) ب ، لن - غم (۴) ده تب ، ب - باز نیاید (۵) ده ل ،
 تاش ، لن - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۶) ل - نه

بر گل بیای سرو چو رفتار میکنی
 از لطف پای نازکت افکار میکنی
 گر حال دل زغمزه^۱ بپرسی چه گویمت
 خوش میکنی که پرسش بیمار میکنی
 پندی بده بزلف که خونهای بیدلان
 چندین چرا بگردن خود بسار میکنی
 با غمزه هم بگوی که در پیش مردم^۲
 خواهم زدن که شوخی بسیار میکنی
 گفتی جمال خویش نمایم بعاشقان^۳
 این خود کرامتی است که اظهار میکنی
 ای طوطی این حدیث شکر بار از آن تست^۴
 یا گفته منست که تکرار میکنی

سعدی اگر چو طوطی گویا بود کمال
 طوطی خموش به چو تو گفتار میکنی^۵

(۱) تاش - ز چشم (۲) د - مردمان (۳) ده سء تب - بعارفان
 (۴) ب - لبست (۵) مصراع از سعدی است

بر من بیدل اگر جور و ستم فرمودی
 لطف بسیار نمودی و کم فرمودی
 تابصاحب نظری از همه باشم افزون
 سرمه^۱ چشم من از خاک قدم^۱ فرمودی
 گفته^۲ پیش رقیبان بهمت صد دشنام
 باز موعوم دعاگو رچه کم فرمودی
 نامه‌شان پیش خودم خوان که زدود آمده‌ام
 چون دویدن بسم همچو قلم فرمودی^۳
 قسمت من ز سر خوان کم غصه و غم
 گفته بودی که نفرمایم^۴ و هم فرمودی
 دگر از خون دل ریش شرابم فرمای
 چون کباب از جگر سوخته‌ام فرمودی
 راندم از در و خون شد دل مسکین کمال
 ارجه آزدن آهوی حم فرمودی

(۱) تاش - درت (۲) تاش، س - گفتیم (۳) تاش - بیت پس از بیت
 (۴) جای دارد (۴) س - بفرمایم

برویت بنگم ناگه نرنجی
 بسویت بگدم ناگه نرنجی^۱
 ز وطم^۲ حاصلی چون^۳ نیست باری
 غم هجرت خودم ناگه نرنجی
 جهاننت بنده شد من نیز خود را
 ازینها بشمم ناگه نرنجی
 تو^۴ هرجا تیغ برگیری^۵ من آنجا
 سری^۶ پیش^۷ آورم ناگه نرنجی
 بهر راهی که بخوامی من آن راه
 بدیده بشمم ناگه نرنجی
 بدین^۸ نازک دلی جانی توداری
 تمنایت^۹ بسم ناگه نرنجی
 کمال ار بگذرد بر آستانست
 که من خاک دم ناگه نرنجی

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ل - وصلت (۳) ب، ل، تب - ز
 وطم قوت جان چون (۴) تاش - ز (۵) ب، تب - بر کردی، تاش -
 برداری (۶) ل، تاش - سپر (۷) تاش - جان (۸) ل، تاش - بدان
 (۹) ل، تاش - به بستانت

برین^۱ پستی گر آن مهرای نیابی
 بیالا هم شوی آنجا نیابی^۲
 طنابت کی کشد زمین^۳ سو بیالا
 سر رشته از آنجا تا نیابی
 تو هیچی با وجود او وزین هیچ
 نیابی هیچ تا اودا نیابی
 شوی گم زیر پنهانخانه خاک
 گر آن معشوق را پیدا^۴ نیابی
 بدونان کم نشین کز صحبت دون
 ملام قوب او ادنی^۵ نیابی
 همی جوی از کمال امروز و میرس
 که ترسم جویشش فردا نیابی
 بترکستان بیا این^۶ خاک در یاب
 اگر در روم مولانا نیابی^۷

(۱) ب - بدین (۲) س، لن - این غزل را ندارد (۳) ب - زان
 (۴) ب - پیدا را (۵) ب - آنی (۶) پ، تاش - آن (۷) د - این
 بیت را ندارد

بکوی عشق باشی شیر مردی
 اگر باشد برویت گرد دردی^۱
 بروی مرد باشد گرد این درد
 نخواندی این مثل گردی و مردی
 خیالت گر نبودی مونس جان
 دل بیکس تن تنها چه کردی^۲
 غذای عاشق مفلس غم آمد
 اگر غم نیستی مسکین چه خوردی^۳
 دودنگی نیست مارا با تو آلا
 همین بخت سیاه و روی زردی
 درخت گل ندارد تـاب سرما
 نیام زد بر آن در آه^۴ سردی
 کمال آنها که فکر بکر دارند
 فزون از صد غزل خوانند فردی

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب ه تاش - - بیت پس از بیت يك
 جای دارد (۳) ب - عاشق چه کردی؛ س - این بیت را ندارد
 (۴) س - بر او

بمجلسی که بستان ز لب شراب دهی
 دلم ز رشك بسوزی مرا کباب دهی^۱
 سوال بوس چه سود از توأم که^۲ معلومت
 مرا ز جنبش آن لب که نی جواب^۳ دهی
 شب فراقی در آن آستان دو چشم مرا
 چه جای خواب اگر نیز جای خواب دهی
 بحسرت قدش از گریه ام چمن شد غرق
 تو سرو را دگر ای باغبان چه آب دهی^۴
 کشد^۵ دلم جو کپوتر فغان ز^۶ سختی دام
 جو باز طره^۷ مشکین ز^۸ ناز تاب دهی
 بچشم و غمزه مفرما که مست را بزنید^۸
 بیک دو مست چه نسبت که احتساب دهی
 کمال شهنه^۹ عشق از دل تو^۹ دانش خواست
 چگونه باج نفس از دل^{۱۰} خراب دهی

-
- (۱) د - این غزل را ندارد (۲) تاش - جو (۳) ب - که بسی شراب
 (۴) ب - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۵) ب، تاش، تب - کنند
 (۶) ب، ل - به (۷) ب، س، تاش - به (۸) س، تب - بزنند
 (۹) تاش - عشق تو از تو (۱۰) تاش، ل - چگونه تاج نفیس از ده

بیاران کهن یاری نکردی
 نجفا کردی وفاداری نکردی
 خودم گفتم غم تو تو بزی شاد
 مرا غم کشت و غمخواری نکردی
 دلم پیوسته میداری بر آتش
 بمن زمین بیش دلداری نکردی
 دلا از ناله بلبل وصل گل یافت
 چرا زاری بدین زاری نکردی
 بچشم^۲ گوچه ماند از ظلم و خونریز^۳
 که زهر طاق زنگاری نکردی
 کسی در حال صحت خون کند کم^۴
 تو خود در عین بیماری نکردی
 کمال آن چشم شوخ از خود میازار
 چو هرگز مردم آزاری نکردی

(۱) ده، تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) لن - بچشمش (۳) ب،
 تب - ظلم و خواری (۴) ب، تب - کم کند خون

تا خلوت دل خالی از اغیار نیابی
 بام و در آن خانه پر از یار نیابی^۱
 آنجا که شد او یافته خود را نتوان یافت
 عم نیست که سریابی و دستار نیابی
 بیدار شو آنکه طلب آن روی که هرگز
 در خواب چنین دولت بیدار نیابی
 گر از تو بزخمی بخرد جان و سر آن تیغ
 بستان که چنین تیز^۲ خریدار نیابی
 چندانکه زدل نگذری از هر چه مرادست
 راه گزری بر در دلداری نیابی
 دعوی^۳ انیا الحق سخن نیک^۴ بلند است
 معنی چنین جز بر دار نیابی

زنهار کمال از سر مستی مرو آنجا
 ترسم که روی بی ادب و بار نیابی

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب، د، ل - چنان نیز
 (۳) ب، د، تب - اسرار (۴) ب، تب - سخت

تا کی ای مونس دلم بیموجبی غمگین کنی
 گریه‌های تلخ من^۱ بینی و لب شهرین کنی^۲
 چون^۳ هلاک جان خود خواهم بزاری و دعا
 ناشنیده آری^۴ و در زیر لب آمین کنی
 گفته‌ای جانت بکام دل رسانم یا پلب
 آن نخواهی کرد هرگز دانم^۵ اما این کنی
 از گل روی توام رنگی جز این حاصل نعد
 کز سرشک^۶ ار غوانی چهره‌ام رنگین کنی^۷
 سر بتاج سلطنت دیگر^۸ فرو نساید مرا
 گر همه عمر التفاتی با من مسکین کنی
 ای دل اول آستین از^۹ عقل و دست از جان فشان
 گر ز خامی پنجه با آن ساعد سیمین کنی

جنت الفردوس بنمایند در خوابت کمال
 گر شبی خاک در آن ماهرو بالین کنی

(۱) ل - گریه تلخ مرا (۲) تاش، س - این غزل را ندارد (۳) ل -
 من (۴) ب، ل - زارشی و (۵) ب، ل - من میدانم (۶) ب - این
 بیت را ندارد (۷) ل - هرگز (۸) ب، ت - بر

تب چرا درد سر آورد بنازك بدنسی
 كه جو گل تاب نیاورد بجز پیرهنی^۱
 بر تن نازك او همچو عسوق لوزانست
 هر كجا هست تر و تازه گلی^۲ در چمنی^۳
 شكرش دارد و بادام زبانه پنداری
 چشم نگشاید از آن روی و نگوید سخنی
 دیدن نبض اشارت بسیجا^۴ کردند
 گفت حیفت چنان بست بدست جو منی
 از پی رگ زدن ار كار بفساد افتد
 نیست استاد تراز غمزه^۵ او نیست زنی
 بفدای تن رنجور تو و جان تو باد
 هر كرا هست در ایام تو جانی و تنی
 صحت جان و تننت چون بدعا خواست کمال
 بود آمین بزبان^۵ آمده در هر دهنسی

(۱) تاش، س، لن - این غزل را ندارد (۲) ل - هست گلی تازه و
 تر (۳) ب - گلی و سمنی (۴) ل - بطیبی ملکی خواست كه نبض
 گیرد (۵) ب، د، تب - ز زبان

ترا چگونه توان گفت یوسف ثانی
 ثنای حسن تو او گفت او بود ثانی^۱
 حدیث یوسف مصری که احسن القصص است
 کسی بسوز نخواند چو پیر کنعانی
 دلا حکایت حسنین کن و شنو یحسین
 گذار قصه^۲ یوسف چه قصه میخوانی^۳
 شنید^۴ نقش رخس^۵ نقشبند و^۶ دفتر شست
 چو بشنوی توهم ای گل وردی بگردانی
 بدانکه از کف پا^۷ دادیم دو بوس مرنج
 بگیر بوس خود اکنون اگر پشیمانی
 درت زمالش رخسار هاست مالا مال
 دگر بهای تو خواهیم سود پشیمانی^۸
 حقوق بندگیم گفته^۹ شهران دانند
 هنوز قیمت و مقدار خود نمیدانی
 رقیب گفت تو دانی کمال قیمت من
 بگفتم ای دل سخت بفسه ارزانی
 ترا بساحل دریا^{۱۰} بعد دم بخزند
 برای^{۱۱} لنگر کشتی که بس گران جانی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - بیت پسر از بیت ۸ جای دارد
 (۳) د - جو دید (۴) لن - رخت (۵) ب - (و) ندارد (۶) ب - از لب
 خود (۷) د، ل، تاش - این بیت را ندارد (۸) د، تاش، تب -
 عمان (۹) تاش - ز بهر

ترا دیده هر بار دیدی چه بودی
 که هر بار دولت مرا رخ نمودی^۱
 چه بودی گر آن لب نمک میفشاندی
 و زان^۲ سوز ریش دل ما فزودی^۳
 نسیم توأم - گفت عود ارنه خامست
 چرا خویشتن را چنین میستودی
 چه رمزست گفتن عدم آن دهان را
 که چون او ندیدیم عدیم^۴ الوجودی
 شب از دور مهرا دوتا گشته دیدم
 مگر خواست کردن برویت سجودی
 رقیب سگت بانگ بر من نمیبرد
 اگر آه شبهای من میشنودی
 کمال از تو جز آه دل بر نیامد^۵
 چه خواهد برآمد رخس غیر دودی

(۱) تاش، س - این غزل را نداید (۲) د - کزان (۳) ب - ایمن
 بیت را ندارد (۴) د، ل، تب - عزیز (۵) د - نیاید

ترك من "مه" بود بترکی: "آی"
 خوش بود یکشبی به پیش من آی^۱
 دیده^۲ مه که چون رود بر بام
 تو مهی هم پیام دیده برآی
 خانه^۳ بنده بنده خانه^۴ تست
 خیر ملام خوش آمدی فرمای
 گریه^۵ عاشقان به بین ز برون
 روز باران بیا^۶ بخانه درآی
 خانه خالیست از میان مگریز
 در به بند و میان بسته گشای
 گر وفا میکنی بجای خودست
 وعده های کهن بیار بجای
 کرد ویران سرای و کاخ کمال
 طاق ابروی دلبران سرای

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - بقا

تو چشم آنکه حق بینی نداری
 وگر نه هرچه بینی حق شماری^۱
 مکن عیب غریق ای زاهد خاک
 کزین دریا تو چون خس در^۲ کناری
 ز احوال درون دردمندان
 چگویم با تو چون دودی نداری
 ز ابرویش چه روی آری بسمحراب
 نماز ناروا تاکی گزاری
 دلا ازما بیگو با^۳ چشم گریان
 چو فیاض عنایت کرد یاری
 نثار خاک آن دراز درو لعل
 بیار ای کان گوهر تا چه داری

کمال آن خاک نعلین ار کنی تاج
 ز دیویشی بشاهی سر برآری

(۱) تاش، س - امین غزل را ندارد (۲) ب، ده تب - بر (۳) ب، لن،
 تب - دلا با ما مگو از

تو درد نداری و رخ زرد نداری
 ای عاشق بیدرد چه نالی و چه زاری
 دلها برد آن آه که از درد برآرند^۲
 فریاد ز آهی که تو ببیدرد برآری
 رخساره بخون مژه بنگار دم نقد
 کز اشک فشان عاشق رخسار نگاری
 غم روید و محنت دمد و درد برآید
 برخاک شهیدان غمش هرچه بکاری
 دیدی که چه غمهاست ترا بردل ازین بار^۳
 ای دیده غمدیده چرا اشک نبیاری
 تاچند بگردن بوی این سر که حق اوست
 آن به که بوی بردرش این حق بسیاری
 سر چیست کمال از تو اگر میطلبد یار
 گر دیده روشن طلبد درنظر آری

(۱) تاش: سر، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - برآید (۳) د،
 تب - یار (۴) ب - سر

تو سروی و گل خندان^۱ همانکه میدانی
 رخ تو شمع و شبستان همانکه میدانی^۲
 نماز شام تو پیدا شدی و تدفی الحال
 ز شرم روی تو پنهان همانکه میدانی
 لب تو آرزوی جان مردست و مرا
 از آن لب آرزوی جان همانکه میدانی
 اگر بوصل مداوای ریش دل^۳ نکنی
 رود ز دیده^۴ گریان همانکه میدانی
 وگر بنمزه کنی^۵ ناک اندازی
 رمد بجان ضعیفان همانکه میدانی
 مگر بباغ ز پیراهنت نسیمی رفت
 که پاره کرد گریبان همانکه میدانی
 دل کمال ببویت همین که رفت از دست
 روان شد از^۶ عقب آن همانکه میدانی

(۱) تاش - لب تو ساقی و مستان (۲) سر - این غزل را ندارد
 (۳) تاش - ریش ما (۴) د - کند (۵) ب - قصد (۶) تاش - برفت

چرا بتحفه دردم همیشه نوازی
 بناز و شیوه نسوزی مرا و نگدازی^۱
 خس توایم همه کار خس چه باشد سوز
 تو آتشی و توانی که کار ما سازی
 بدست تیغ تو کار جراحت دل ریش
 تمام ناخده خواهم که از سر آغازی^۲
 بزیر پا شکند هرچه افتد این عجیبست
 که بشکند دلم از زیر پا نیندازی
 نبرد دست بزلفت صبا بیازی نیز
 حریف زیر برست و نمیخورد بازی^۳
 اگرچه سرور بستان صنوبر آمد و سرو
 ترا رسد بسر سروران سرافرازی
 کمال باز گزیدی هوای قامت یار
 بدت مباد که مرغ بلند پروازی

(۱) ب - بسوزی مرا و بگدازی؛ تاش - این غزل را ندارد (۲) س -
 این بیت را ندارد (۳) د، س - این بیت را ندارد

چرا جنیت شامسی بظلم فاخته^۱
 بقامت این علم فتنه بر افراخته‌ای^۱
 بمهر تو ز زرم صافتر من بیدل
 چو قلب نیست مرا از چه رو^۲ گداخته‌ای
 سودرا رگ جان همچو چنگ درنزع است
 از این نفس^۳ که چو نی خوشتم نواخته‌ای
 تو مرغ آن حرمی دانه ای رقیب و مرا
 فغان زتست که بیپوده گو چو فاخته‌ای
 بگفتی از همه خوبان مراست روی نکو
 بدت مباد که خود را نکو شناخته‌ای
 بآن دو طره^۴ کج باز عشق چون بازیم^۴
 چنین که بازوی^۵ مارا به بند ساخته‌ای
 کمال فارد لعب^۶ نظر توئی کامروز^۷
 بدان دهان و میان غایبانه باخته‌ای

(۱) ب - فتنه از چه آخته‌ای؛ س - این غزل را ندارد (۲) ب - ره
 (۳) ب - زمان (۴) ب، ل، لن، تاش - بازیم (۵) د - طره؛ ب، ل،
 تاش - بازی (۶) د، ل، تاش - علم (۷) ب - امروز

چرا هر دم از پیش ما میگریزی
 شهری از گدایان چرا میگریزی^۱
 بخیلی مگر ای بخوبی توانگر
 که از عاشق بینوا میگریزی
 چرائی چرا از دعاگو گریزان
 بلائی بلا از^۲ دعا میگریزی
 تو آن تازه برگ گل کز لطافت
 ز آسب باد مبرا میگریزی^۳
 گر او میگریزد ز چشم ای خیالش
 تو بگریز بینسم کجا میگریزی

کمال ار باو^۴ میگریزی ز چشمش
 ز يك فتنه در صد بلا میگریزی

(۱) فاش - این غزل را ندارد (۲) ب، پ، ل - کز (۳) س - ایسن
 بهت را ندارد (۴) ب - کمالا باو؛ ل - بدو

چشم شوخ و دل سنگین بر سیمین^۱ داری
 حال مشکین رخ رنگین لب شیرین داری^۲
 تو چه دانی ز من و حال من ای شمع چگل
 که جو من عاشق دل سوخته چندین داری
 بی نیازی و نیازت بمن بیدل^۳ نیست
 پادشاهی و فراغ از من مسکین داری
 گفته رسم وفا دادم و آئین جفا
 آن نداری سر يك موی ولی این داری
 ای صبا نکست آن زلف مگر نشنیدی
 که هوای چمن و برگ ریاحین داری

دعوی زنده دلی از تو نکونیهست کمال
 گر شب فرقت جانان سر بالین داری

(۱) لن - بر سیمین دل سنگین (۲) تاج، س - این غزل را ندارد
 (۳) ل - دلنده

چو تو دشمن از دوست نشناختی
 مرا سوختی و بساو ساختی^۱
 بپرداختم از^۲ دو عالم بتو
 تو يك لحظه بامن نپرداختی
 چه شكر از لب چون شكر گویمت
 كه چون نی ببوسیم ننواختی
 ز با تا سم رشته^۳ جان سوخت
 چو شمع ز سر^۴ از چه بگذاختی
 بشاهی نشستی بملك^۵ درون^۶
 علم ز آتش دل برافراختی
 ره و رسم من بود صبر و قوار
 تو آن رسمها را برانداختی
 نظر باختی با رخ او کمال
 دو عالم ببر چون نكو باختی

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، د، س - من (۳) چو شمع از
 سم (۴) ب - بدن

جو گل بلطف تو زد لاف نازك اندامی
 درید پیرهن نیکوئی بید نامی^۱
 دلم بشام سر زلف تست و میترسم
 که باز بشکنی این آبگینه شامی
 یکی که میبرد آرام دل بنیوه چشم
 چه چشم دایم ازو شیوه دلارامی
 بنکته سر زلف تو باز دم زد عود^۲
 عجب که سوخت^۳ و از سر نمینهد خامی
 شبی بجلوه ما ذکر عصمت مهرفت
 شدند حلقه بگوش تو عارف و عامی
 کسی که هیچ نبردی حدیث می بزبان
 لب^۴ تو دید و مثل شد بدرد آشامی
 کمال اگر ز دهانش نیافتی کامی
 مباح تنگدل و صبر کن^۵ بناکامی

۱) تاش، س - این غزل را ندارد ۲) ل، لن - تو عود دم میزد
 ۳) ل، لن - به بین که سوخته از ۴) د - رخ ۵) لن - دل بنه

غم آن دم که توأم مونس و همدم باشی
 من بنمهای تو دل‌تنگ و تو غم باشی^۱
 گر کنی پرشم اندیشه رنجوری نیست
 چه از آن درد نکوتر که تو مرهم باشی
 عجب آید همه کس را ز تو ای رشک‌پری
 که بدین لطف تو از طینت آدم باشی
 تا کسی برین مفلس ننهد^۲ تهمت گنج
 به از آن نیست که در صحبت ما کم باشی
 ملک دل گیر که شاه رخت آورد خطیبی
 که بحسن از همه خوبان تو مقدم باشی

غم هجران سبب راحت و صلت کمال
 دولت وقت تو گر شاد بدین غم باشی

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - بکند

خواهم بر تو بردن تن را که شد خیالی
 باری بزم خیالی چون نیستم وصالی^۱
 ای باد کی گذارت زان سو مجال باشد^۲
 بیماری و نباشد دانسم توا مجال
 امروز نیست زاهد غافل ز حال رندان
 کورا^۳ بهیچ وقتی^۴ وقتی نبود و حالی^۵
 چون زلف و رخ نمودی کردم سوال بوسه
 دیدم تسلسل دور آمد مرا سوالی
 از زلف خویش دل را زنجیر کن مهیا
 گر ابرویت نماید دیوانه را هلالی
 میخواست گل که خود را مالدا^۶ بر آن بناگوش
 آن شوخ بی ادب را بسایست گوشمالی
 هم کاسه^۷ سگانت سازی من گذارا
 گر کوزه گر بسازد از خاک من^۸ سفالی^۹
 روی تو برنتابد از زلف سایه^{۱۰} هم
 داری زسایه^{۱۱} خود از نازکی ملالی
 دارد کمال باخود زلفش ترا مقید
 دارند ماهرویان در دلبری کمالی

(۱) ب، تاش - این غزل را ندارد (۲) د - کی مجالت زان سو
 گذار افتد (۳) لن - اورا (۴) لن - حالی (۵) س - بیت ها ۳ و ۵ را
 ندارد ب، تاش - نبود خالی (۶) ل، لن - مالدا خود را (۷) ب،
 تاش - ما (۸) س - بیت ها ۷ و ۸ را ندارد

حدیث خوشی هیچ باما نگوئی
 سخن جز بشمشیر قطعا نگوئی^۱
 بعل کردمت خون خود گر بنازی
 کشی زودم امروز و فردا نگوئی
 هرآن شربت غم که دادی نخستین^۲
 بمن ده بشرطی که صحا نگوئی^۳
 چو گوئی لقب نازل از آسمان شد
 چرا نمام اشکم ثریا نگوئی
 نهان ارجه شد آب حیوان که داند
 تو با آن^۴ دهان نکنه تا نگوئی^۵
 مبادا که یابند نقش دهانت
 بهرکس دگر ایسن معما نگوئی
 کمال آنچه گوئی از آن روی زیبا
 برویش که جز خوب و زیبا نگوئی

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - این بیت را ندارد (۳) ل -
 نهان با (۴) ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد؛ م - بیت پس
 از بیت ۲ جای دارد

دایم ز ابروان بو چشم عنایتی
 کز نانم ارا کشی نکنندم حمایتی^۲
 چشم تو بیگنه کش و من زنده همچنین^۳
 از غمزه* تو نیست جز اینم شکایتی
 بیرون از آنکه بیعتو نخواهم وجود خویش^۴
 از بنده در وجود نیاید جنایتی^۵
 رویت که آیتست ز رحمت بر ابروان
 زاهد چو دهد خواند بمحراب آیتی
 آنی که دارد آن مه و این غم کزو مراست
 آن غایتی ندارد و این هم نهایتی
 پیش رقیب قدر سگ کو شناختیم^۶
 کو میکند بقدر گدارا^۷ رعایتی
 گو بر دوت رقیب گدا باش با کمال
 غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی

(۱) ب - اگر (۲) ده تاش - این غزل را ندارد (۳) ل، لن، س، تب
 اینچنین (۴) ب - جز تو ندایم مراد خویش (۵) س - بیت ۳ و ارا
 ندارد (۶) ل، لن - شناختیم (۷) ب - گدایان

درین ره هرچه جوئی آن بیایی
 بجو نقدی که ناگاهان بیایی^۱
 بکوی او دلی کم کن که آنجا
 یکی دل گم کنی مد جان بیایی
 بجان گر طالب یک درد باشی
 طلب نا کرده صد درمان بیایی^۲
 گری برخویش چون ابر بهاران^۳
 که سرسبزی ازین باران بیایی
 شب وصل آن همه خندان لبها
 جو شمع از دیده گریان بیایی
 دگر از یافتن سیری ندانی^۴
 جنهن گنجی اگر پنهان^۵ بیایی
 کمال ار هر زمانی یابد^۶ اودا
 هنوزش همچنان^۷ جویان بیایی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - این بیت را ندارد (۳) ب - گری
 برخود جو ابر نو بهاران (۴) د، تاش - نیایی، ب - نداری
 (۵) ب، تاش، د، تب - یکسان (۶) ب - یایی (۷) ل - هر زمان ؛
 د - آنچنان

دگر باره تیغ جفا برکشیدی
 ز پاران دیرینه یاری بریدی
 بقتل محبان یدی باز رنجه
 بقسا بادت ای دوست رحمت کشیدی
 من از حسرت گرچه مردم خوشم هم
 که باری تو با آرزوشی رسیدی
 ترا هر چه گفتیم گفتی شنیدم
 حدیثی شنیدی ولی کی شنیدی
 چه دانی ز حال من ای جان شیرین
 که تو تلخی هجر کمتر کشیدی
 بکوی تو چون آب هرگز نرفتم
 که چون سرو دامن ز من درکشیدی
 کمال آرزو داشتی خاک پایش
 بچشم خود الحمدالله که دیدی

(۱) ب، ل، ن، س، د، تب - این غزل را ندارد

دل رفت بیاد دلپذیری
 کمر را نبود رجان گزیری^۱
 از عشق بجان جوان شود پیر
 این نکته شنیده‌ام ز پیروی^۲
 گیم سر زلف و دارمش دوست^۳
 زینگونه کراست دار و گبری
 حد جوخ زند بر آتش از ذوق^۴
 صیدی که تو افکنی به تیری
 یا بزم که دل منت بدستست
 گر زانکه گرفته‌ام ضمیری
 بهنند مگر دو دیده در آب
 لطف بدن ترا نظیری
 گم کرد کمال دل در آن کوی
 باز آ و بجو دل فقیری

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) س - بیت ۲ و ۵ را ندارد (۳) س،
 تاش، ل - گوش (۴) ب - شوی

دل ز یاران کهن برداشتی
 چیست چندین جنگ پیش^۱ از آشتی
 زنده‌ام پنداشتی در هجر خویش
 این چنینم کشتنی پنداشتی
 گفتم از خاک^۲ و هم انگار^۳ ک
 لطف کردی بیش از آن^۴ انگاشتی
 شکر نعمتهای تو کز درد و غم
 هیچ وقت^۵ بهینوا نگذاشتی

عشق و دزدیدی سزا دیدی کمال
 تخم محنت کاشتی برداشتی

(۱) ب - بعد (۲) ب - افکار هم (۳) ب - ازین (۴) ب - وقتی

دل شد ز عشق یاری^۱ شیدا چنانکه دانی
 کرد آب دیده رانم پیدا چنانکه دانی^۲
 در کوی گلعداری سروی گلی بهاری
 بانم شکست خاری دریا چنانکه دانی
 ترکان غمزه^۳ او بعد از هزار فتنه
 کردند ملك دلها یغما چنانکه دانی
 در دود چشم مستش^۴ گشتند بهار سایان
 شیدا چنین که بینی رسوا چنانکه دانی
 از غمزه حکمت عین^۵ آموخت آن مه و شد
 در فن دلربایی دانا چنانکه دانی
 گیم روان کنارش تنها نه بوس^۶ گیم
 گر یابمن بجایی تنها چنانکه دانی^۷

دانی که یار پرسی باشد طریق یاران
 پیش کمال باز آ یارا چنانکه دانی

(۱) تاش - یارم (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) تاش - مست
 (۴) تاش - غیر (۵) تاش - بوسه (۶) تاش - بیت پس از بیت ۴
 جای دارد

دل شیشه ایست جای خیال تو ای پری
 کردی پری به شیشه همین است ساحری^۱
 پیوسته در برابر چشمم نشسته ای
 آری مرا بچشم جهان بین برابری
 در پرده های چشم خیالت مصور است
 چشم بس از تو دور که روح^۲ مصوری
 از بس که دوش بر در تو دیده در^۳ فشانند
 بستیم حلقه گسرد دلت از در دری^۴
 بر رهگزارت از مژه ای^۵ اشک خار هاست
 هان تا بره نه ایستی و نیز^۶ بگذری
 راضی نیی که قدر من افزاید ای رقیب
 زان روی هر گزم سگ آن کسوی نشمری
 دیگر مجوی منزلت و قدر خود کمال
 این منزلت بس است که برخاک آن دری

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب - نور (۳) ب - خون (۴) س - بیت
 ۴ و ۶ را ندارد (۵) لن - ای مژه از (۶) ل، لن، تاش، س - تا
 نه ایستی و روان نیز

دل که سودای تو میبخت کبابش کردی
 بود غمخانه^۱ دیرینه خرابش کردی
 دیده کز گریه^۲ بسیار نهی گشت ز اشک
 از لب و عارض تر^۳ باز پر^۴ آبش کردی
 بر سر شکم ز تو افتاد مگر عکس^۵ سهیل
 زانکه غلطیده تر از در خوشابش کردی
 چشم خونریز تو در کشتن صاحب نظران
 داشت دیر که کند نیاز عتابش کردی
 ناوک غمزه^۶ تو سوی دل غمزدگان
 نیز تر رفت ز پیکان جو شتابش کردی
 نند از رحمت تو عاشق صادق نومید
 سالها دور ز خود گرچه^۷ عذابش کردی
 پیش رندان همگی عیب^۸ تو پوشید کمال
 خرقه^۹ زهد که رنگین بشرابش کردی

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، س، تب - خود (۳) ل - بر
 (۴) تاش - بیت پس از بیت ۵ جای دارد (۵) تاش، س - گرچه
 ز خود دور (۶) ل - راز (۷) س - این بیت را ندارد

دل من بداغ جفا سوختی
 مرا مانده دل را چرا سوختی
 کرا سوخت عشقت که آنم^۱ نسوخت^۲
 مرا سوختی هرکرا سوختی
 بسی سوخت در وعده^۳ سوختن
 مرا انتظار تو تا سوختی
 فغادی چو آتشی بمآوای دل
 در آن خانه آبا^۴ چها^۵ سوختی^۶
 دل و جان بهم در تو پیوسته اند
 چرا هر یکی را جدا سوختی^۷

کمال از دل رفته بوئی نیافت
 خدا داند او را کجا سوختی

(۱) ب، تب - جانم (۲) د - بسوخت (۳) تاش - چرا (۴) د - این
 بیت را ندارد (۵) تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد

دل میکنی جرات و مرهم نمیدهی
 عیسی دمی و آب بآدم نمیدهی^۱
 داری جان ز حلقه لبهاست میدمد
 باجان خسته چاشنی هم نمیدهی
 کوی^۲ تو کعبه و لب لعل تو^۳ زمزم است
 آبی چرا بتشنه^۴ زمزم نمیدهی
 دست رقیب نیز بآن لب نمیرسد
 باری بدیو شکر که خاتم نمیدهی
 ودم^۵ دعای تست بمحراب ابـروان
 کز درد و غم وظیفه^۶ من^۷ کم نمیدهی
 نامحرمان کجا یحیی^۸م تو ره^۹ برند
 چون ره درآن مقام بمحرم نمیدهی
 زبید گدائی در دلبر^{۱۰} ترا کمال
 کان سلطنت بملک دو عالم نمیدهی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - روی (۳) د - لب - تو آب
 (۴) تاش، ل - ورد (۵) تاش - ما (۶) تاش، ل - پی (۷) تاش - دولت

راز معشوق حدیثیست نهان داشتندی
 ای صبا پیش کس از قصه^۱ مادم نرنی
 شمع میخواست که راند سخن از خلوت راز
 نهك^۲ بودش که برآمد بزبان^۱ سوختندی
 واعظا نمره^۳ مستانه کجا و تو کجا
 عاشقی ناشده گرمی مکن ای ناشدنی^۲
 شیشه^۴ رند توان زیر قدم زور^۳ شکست
 قدم^۴ آن باشد و مردی^۵ که خمارش شکنی
 پیروهن گر تنت آزد چه میپوشی آن^۶
 عیب یوسف نتوان کرد بنار^۷ بدنی
 غنچه پیش دهن^۷ لب بحدیثی نگنود
 رسم خجلت زدگانست بلی کم سخنی

گفته بودی سرت از تیغ رهانیم کمال
 زنده گردم ز^۸ سر این وعده جو دریا فکنی

(۱) ب - سخن از؛ تاش - بدهان (۲) س - این بیت را نسج دارد
 (۳) تاش، س - خرد (۴) د - رندی (۵) ب، تب - رندی (۶) ب - چرا
 میرنجی؛ د، تب - چه پوشی آنرا (۷) تاش - لب تو (۸) س - (ز)
 افتاده است

ز من مهرس که از عاشقان زار کیی
 ازو بهرس که معشوق و غمگسار کیی^۱
 دلا بزلف پریشان یار باز بگوی
 که بیقرار توأم من تو بیقرار کیی
 شکسته^۲ حالی و افتادگی چه میبینی^۳
 نگاه کن که شب و روز در کنار کیی
 ز پیش چشم گذر میکنی سراندازان
 بدین شایل خوش سرو جویبار کیی
 ربود دل خط و زلفت بنقشه های غریب
 غریب نقش و نگارا بگو نگار کیی
 چه سود کوشش من نیست از تو^۴ چون کفشی
 همه جهان بتو یارند تاو یار کیی
 کمال اگر نگزینی ترنج غبغب یار
 نهرست بهدا کز خیار زار کیی

(۱) د، ص - این غزل را ندارد (۲) ب، فاش، ل - شکست (۳) لن -
 مهرسی (۴) لن، تب - ما از تو نیست

سالها گر بنویسم صفت مشتاقی
 ماند از شوق تو مد ساله^۱ حکایت باقی^۲
 غایبست ابرویش از دیده دلا حاضر باش
 ترست بشکنی این شیشه که دور از طافی
 غمزهات هیچ فرو داشت ز تیزی نکند
 تا بآن زخمه تو در ره زدن عشاقی
 ای خوش آن مجلس خالی شده از مدعیان^۳
 مانده از می قدری باقی و آن لب ساقی
 عمر باقی بجز این نیست که در خلوت انس^۴
 دست در گردن یار افکنی و الباقی
 خال برگوشه ابروی تو بی مگری نیست
 نبود گوشه نشین بسی حیل و زرقاقی

همه نقاشی خط و خالست بدیوان کمال
 لیس الا رقم العشق علی اوراقی^۵

(۱) ب - سال ؛ لن - گونه (۲) د - می - این غزل را ندارد (۳) ل ،
 تاش - مجلسیان (۴) تاش - بجز آن نیست که در باقی عمر
 (۵) ل ، تاش - علی الاوراقی

سیمین بدنسی سرو قدی پسته دهانی
 هر وصف که آید بزبانم بیه از آنی^۱
 آرام دلسی دفع غمی مرهم دردی
 یار کهنسی عمر نوی مونس جانی
 گر دوست بود جان و جهان نیز خوش ای دوست
 تو دوست تر از جانی و خوشتر ز جهانسی
 پیش نظر اهل دل از بسکه عزیزی
 همچون دهن خویش نه پیدا نه نهانی
 بی وصل توای عمر گرامی نتوان زیست
 يك دم که جو عمر گذران نا گذرانی
 غلطان سوی خاک قدمت باز بیایم
 صد بار جو اشکم اگر از پیش برانی
 گر عمر کمال از غم عشق تو شد آخر
 غم نیست گر آخر بمرادش برسانی

(۱) ب، ده، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

شیرین لبی شکر دهنی سو قامتی
 کوتاه کنم حدیث بخوبی قیامتی
 گر من در آب و آتش از چشم و دل خوشم^۱
 کاندلر میان هر دو تو باری سلامتی
 ای شیخ تا بکوی بقاع میکنم طواف^۲
 با ما^۳ مگرد چون تو نه مرد ملامتی^۴
 زان گوشه‌های چشم چه بینی توای سلیم
 زمینسان که بسته چشم بکنج سلامتی^۵
 دل جست^۶ و عقل بار سفر بست و شد روان
 ای غم تو خوش نشسته بکنج^۷ اقامتی^۸
 خونی که چشم مست تو با دل روانه کرد^۹
 بازت^{۱۰} چه گفت غمزه کزان در ندامتی

چندانکه میکشند ترا زنده کمال
 صاحب نظر نبی تو که صاحب کرامتی

(۱) د - چه باک (۲) تاش - گشت میرویم؛ د - گشت میکنم؛ ب -
 تب - میکنم طواف (۳) ب، تب - من (۴) ب، تب - غرامتی
 (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) ب، تب - رفت (۷) ب، تب -
 بعزم (۸) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۹) ب، تب - در مستثنی
 که چشم تو بخشید خون من؛ تاش - خونین دلی که چشم تو
 بخشید با منش (۱۰) ب، تب - یارب؛ تاش - بازش

صنما در خط سنبل مه تابان داری
 بر سر شاخ صنوبر گل خندان داری^۱
 دم عیسی همه از لعل شکر بار دهی^۲
 حسن یوسف همه در چاه زرخندان داری
 تا سر زلف تو برهم نزنند عالم را
 صودت خویشتن از آینه پنهان داری
 ای شه گلرخ شیرین دهن شود انگیز
 تا کی احوال من خسته پریشان داری
 تشنه شد لعل تو بر خون دل ما هر دم
 گرچه در درج کهر چشمه حیوان داری
 تا ربای ز دل سوختگان گوی قرار
 گرد برگرد مه از غالیه جوگان داری
 ناله زار کمالست چو بلبل شب و روز
 تا تو در سبزه خوشبوی گلستان داری

(۱) ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - شکر میبارد

طیب عاشقان آمد بیا بگذار بیدردی^۱
 چه میخواهی^۲ ازین رحمت دوائی جو که به گردی^۳
 طریق عاشقی برگیر و موی دردمندان شو
 که بیعشقی و بیدردی نباشد شیوه^۴ مسردی^۵
 رخت گر زرد شد زمین درد کار خویش چون زد دان
 که چون زد سرخ رویشهاست عاشق را ز رخ دودی
 دلا جز خون مژگانی^۵ نرفت از پیش يك كارت
 دیون ریش درویشی مگر بیموجب آزردی
 گرت نیت نه روی اوست از هر سجده در قبله
 بگیر از سر نماز خود که در نیت خطا کسردی
 بروی زرد بنمایم نشسته خاک کسویترا
 بهیقی گر به پرسندم که از دنیا چه آوردی

غم و اندوه بی یاری زبیدردان نهاید خوش
 کمال اینها ترا زبید که صاحب دودی و فردی

(س - بیا بگذار ز بی دودی ۲) تاش، تب - میجوئی ۳) ب، د -
 بین غزل را ندارد ۴) س - بیت ۲ و ۵ را ندارد ۵) تب - مژگانت

عاشقی و بیدلی بی دلبری
 این همه دلم غریبی بر روی^۱
 آب چشم^۲ من که عین مردمیست^۳
 ننگرد در^۴ حال من گر^۵ ننگری^۶
 این^۷ همه باران محنت خود مرا
 بر سر از چشم تر^۸ آمد برتری
 شمع مجلس دوش دور از روی جمع
 گونه رخسار من دید و گری
 هم بدشنامی چه باشد ای ملول^۹
 کز دعا گویان خود یاد آوری
 با رقیبان حیفی ای شهرین^{۱۰} نهن^{۱۱}
 چون در انگشت گذا انگشتی
 رقیبت هر کس نداند جز^{۱۱} کمال
 جان من تو جوهری او^{۱۲} جوهری

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - کس بچشم و تب - تا بچشم
 (۳) ب - مردمی (۴) ب، تب - بنگری بر؛ لن - بنگرد بر (۵) د -
 تا (۶) ب، تب - گر بگدزی؛ لن - گر بنگری (۷) ب - زین (۸) ب -
 تو (۹) ب، تابش - ملوک؛ تب - ملوس (۱۰) ب - حیف آن شهریز
 همان (۱۱) د - چه داند چون (۱۲) ب، تب - تو گوهری من

قطره قطره ز دریا جو بساحلهائی
 گریا بدریا برسی قطره نهی دریایی^۲
 پیش اوئی و^۳ در خانه الله گوئی
 نزد او مولی و در مدرسه مولانایی
 گرنه با اوئی اگر پادشهی درویشی
 و^۴ نه بی^۵ خویشی اگر با همه تنهایی^۶
 بینشی در تعبى باغم او در طریبی
 بیلب او مگی با لب او حلواوی
 که دلی گاه زبان گاه نهان گاه عیان^۷
 گاه آینه گاه طوطی شکر خایی
 زنگ هر^۸ آینه کان روی توان دید توئی
 دم بدم زآینه این زنگ چسرا نزدایی^۹
 پیش روی تو مد آینه نهاست کمال
 روشنت آینهها بنگر اگر بینایی

(۱) ده تاش - چون (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب، تب - او
 آئی و تاش - او گوئی و (۴) ب، تاش، د - گر (۵) ده، ل - بیا
 (۶) تاش - بهت پس از بهت ۴ جای دارد (۷) ب، د - میان گاه
 نهان (۸) تب - بره تاش - رنگ هر؛ ب، ده، ل - زانکه هر
 (۹) ب - نزدایی

کاش^۱ که سرو ناز ما از در ما در آمدی
 تا شب هجر کم شدی روز جفا سر آمدی^۲
 خوش بود^۳ ارحر گهی نزد صتم رسیدگان
 از دم قاصد مبا مزده^۴ دلبر آمدی
 در دم آخر از بدی برمن خسته اش گذر
 جان بلب رسیده ام خم و غیوش بر آمدی
 که بچمن در آمدی شاهد سرو قد ما
 گل ز حیای روی او سرخ بهم بر آمدی
 بنده وقت آن دم کان بت شوخ عشوه گر
 وعده بدادی از رهی وز ره دیگر آمدی
 زود ترش فرو رود پای بگل درین هوس
 بر سر کسوی زیرکی هرکه بود سر آمدی

جود و جفای بیحدش از دل ما بدر شدی
 روزی اگر کمال را مونس و غمخور آمدی

(۱) تاش - کاج (۲) ده ل، س، لن - این غزل را ندارد (۳) تاش -
 بدی

گر از شاخ دولت گلی چیدمی
 نسیمی ز کوی تو بشنیدمی^۱
 ببوی^۲ تو جانم خریدی صبا
 اگر من بدان دولت ارزیدمی
 ز کویت سگی گر رسیدی بمن
 از آن^۳ در حدیثی بپرسیدمی
 دهان و لب از صد شکر شستمی
 همه گرد پایش بلبیدمی
 گر این^۴ حسن بودی چو زلفت مرا
 بگرد رخ خویش گسردیدمی
 شب و روز^۵ سودای خود کردمی
 برخسار خسود مهر ورزیدمی
 به آتشکده در جمال بجان
 گر از پوی تو پرتوی دیدمی^۶
 چو زلف تو زنار بر بستمی
 در^۷ آتشکده بت پرستیدمی
 از آن غمزه گر مست گشتی کمال
 چو چشت بمحراب غلطیدمی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - بسوی (۳) ب، تاش - کزان
 (۴) د - گران (۵) د - همه روزه (۶) تاش - بیت ۷ و ۸ را ندارد
 (۷) د - به

گر از در به تیغم برانی تو دانی
 اگر کشته^۱ خویش خوانسی تو خوانی^۱
 مرا گفته خوانمت یا برانستم
 ندانم من اینها^۲ تو دانی تو دانی
 هنوزت نیفشانده جانها^۳ ز^۳ دامن
 ز ما آستین برفشانی تو دانی
 هنوزت چکان شهر مادر^۴ ز لبها
 ز دلهای ما خون چکانی تو دانی^۵
 چه پرسی چه داغست این بردل تو
 تو خود کرده آن نشانی تو دانی
 چه گوئی صمیمی قوی چیست حکمت^۶
 طبعی تو این ناتوانی تو دانی
 کمال از دل ریش دهد آشکارا
 که در مان درد نهانی تو دانی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - من اینها ندانم (۳) ب - د ،
 تب - به (۴) ب - تاش، ده - تب - خون عاشق (۵) لن - این
 بهت را ندارد (۶) ل - حالت

گر او ییاد من دلخسته کردی
 دل آه و ناله را آهسته^۱ کردی^۲
 نیامد بر سم چون حیف^۳ میسرفت
 که پای نازک از من خسته کردی
 بحراب ار بدیدی زاهد^۴ آن روی
 دعای ابرویش پیوسته^۵ کردی
 کجا پروانه باشمعی نشستی
 حذر گر زاتش نشست^۶ کردی
 کجا پیش غطف مسور سلیمان
 که خدمت بامیان بسته کردی^۷
 چو بختش^۸ بانبات افتادی و قند
 لب او کوزه هارا بسته کردی
 کمال آن بسته لب گر خواستی نقل
 شکرها در دهان بسته کردی

(۱) ب - پیوسته (۲) ده - این غزل را ندارد (۳) تاش - جست
 (۴) تاش - ار بدی ای (۵) تاش - بنشسته (۶) لن - این بیت را
 ندارد (۷) تاش - چو بختش ما؛ ب - بختش

گر باد سوی خاک من آرد ز تو بروی
 چون زلف توأم جان دمد^۱ از هر سر^۲ موئی^۳
 شیرین زمانی تو^۴ من دلنده فرهاد
 کز دیده روان ساختم سوی تو جوشی
 گوی دل ما گو شکن آن زلف جو جوگان^۵
 من باز تراشم ز سر از بهر تو گوئی^۶
 غیرت بزم و باز کنم^۷ دیده خود را
 از روی تو چون باز کنم دیده بروی
 در مجلس اهل نظر امروز زمستان
 جز غمزه^۸ تو^۹ نیست دگر عریده جوشی
 ای مست تو سلطانی و از لعل ترا تاج
 گر بر سر از باده^{۱۰} نابست سبوشی

بگشت کمال از ایم و روضه فردوس
 تا راه گذر یافت بخاک سرکوشی

(۱) ب، ل، لن - دهد (۲) ب، تاش - بن (۳) د - این غزل را ندارد
 (۴) تاش، س - تو و من (۵) تاش - پریشان (۶) س - بیت ۳ و ۴
 ندارد (۷) تاش - بر کنم، ب، لن - بر کنم آن (۸) ب، لن - او

گر بپاکی خضر و قنسی و روح القدس
 تا نهایی بنظر اهل صفا هیچ کسی^۱
 فرض کردیم که سجاده فکندی برآب
 چون نداری گهر معرفتی کم رخصی
 تا نیاری قدم از منزل هستی بیرون
 سالها گر بروی راه بجائی نرسی
 ای که از دل نفست راست برون میآید
 نفس اینست که از خویش ببری نفسی
 نیست حاجت که بود مد سکندر در پیش
 در میان تو و او مانع و حایل تو بسی
 رانده اند از شکرستان سعادت زاینست
 که شب و روز هواخواه هوا چون مگسی
 حاصل از زهد بجز در دسری نیست کمال
 تا که در صومعه مشغول هوا و هوسی

(۱) ب، ده ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

گر بری دست با آئینه و درخودا نگری
 ببری دست ز عشاق بساحب نظری^۱
 ننگری دود درونها که بیالا ز تو رفت
 شرم داری مگر از ما که بیالا ننگری
 روز و سلم ز شب هجر بتر سوزی جان
 همچو آتش که بستر من جو رسی^۲ نیز تری
 آتش از سر گذرد خرم دل سوختن را
 چون بسر وقت جگر سوختگان در گسذری
 جان و سر هر دو بهای تو از آن مهشم
 که اگر خاک شوم باز بیایست سهری
 شد ز خون شیشه دلها پرو دور^۳ لب تست
 فرصت باد که این می بتامی^۴ بخوری^۵
 زاهد از روی تو مهجور و بخود مغرورست
 خویشتن بیتی او بهین بچنین بی بصری
 محتسب را زمن رند خبردار کنی^۶
 که من از بوی یکی مستم و تو بیخبری

هر کسی جان ببرد^۷ تحفه بر دوست کمال
 سر ببر تو^۸ چه کنی جان نتوانی که بری^۹

(۱) لن - خود را (۲) من - این غزل را ندارد (۳) ده تاش - بررسی
 (۴) تاش - درون (۵) ده تاش - دور از (۶) د - این بیت را ندارد
 ب - بهت پس از بهت يك جای دارد (۷) ل - نبرد (۸) تاش - تو
 ببر سر (۹) د - این بهت را ندارد

گر بفردوس از حریم وصل نگشائی^۱ دری
 پیش هر حوری ز آب دهنده باشد کوثری
 گرنه در هر غره زنجیری بود از موی دوست
 در بهشت از هر دری آید عذاب دیگری^۲
 گرنه آن سرو افکند بر شاخ طوبی سایه^۳
 هر دق در شرح بیبرگی برآرد دفتری
 بالب رضوان ما از ما بگو ای سلسبیل
 ساقی جانها روان کن باده^۴ روشنتری
 منتظر نشان جو گل بر خاک اهل روضه را
 تا ز حسرت خون نگردد هر دلی در هربری
 در قیامت خوش برا دامن کشان چون زلف خویش^۵
 تا به بهمنی زیر پا هر جانب افتاده^۶ سری^۷

گر بفردا افکنی دیدار میمون با کمال
 تا بروز حشر باشد هر دم او را محشری

۱) ده، تاش، تب - بگشائی (۲) س - بیت ۳ و ۴ را ندارد (۳) ب،
 ده، س، تب - در قیامت خوش برا چون زلف خود دامن کشان
 ۴) تاش، تب - زیر پا افتاده هر جانب (۵) ب، تاش، س - بیت
 پس از بیت ۴ جای دارد

گر بمن یار غوی و ر نشوی
 تو همان یاری و دیگر نشوی
 من بدیده نظری^۱ هم نکنیم
 گر تو در دیده مصور نشوی
 ای دل این درد که داری گر ازوست
 شربتِ نوش که خوشتر نشوی
 منو ای دیده شب هجران خُشک
 که چو^۲ بینی رخ او تر نشوی^۳
 مسخور^۴ ای زاهد کمخواره غم
 غم خود خود تو که^۵ لاغر نشوی
 ای خود از غم او گر^۶ نالسم
 تو چرا کور شوی کـر نشوی^۷
 بر درش حلقه زدم گفت کمال
 خاک این در نشوی در نشوی

(۱) تاش - طرف دیده نظری؛ ب - من بدین دیده نظر (۲) لن - تا
 به (۳) من - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۴) تاش - کم خود (۵) که تو
 (۶) تاش - تو چون (۷) تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد

گر تو دل ما سوختی از آتش دوری
 ما بی تو بدل بر نزدیم آب^۱ صبور^۲
 هر چند که دور از تو جو فرهاد فتادیم^۳
 چون سنگلان دل نهدادیم بدوری
 دامن نخوری غم ز^۴ هلاک من رنجور^۵
 در ماتم بلبل ننشیند گنل سوری
 تا باتوام از روضه نمیدیشم و از حور
 هرجا تویی آن روضه خلست^۶ و تو حوری
 صوفی اگر تو روی در آن غمزه و ابروست
 پیوسته بنحرابی و در عین خوری
 خوبان که بچشم همه محبوب نمایند
 ایشان همه چشمد که بینند و^۷ تو نوری
 گر بی تو صبورست کمال این^۸ گنهی^۹ نیست
 این نکته ضرورست که صبرست ضروری

(۱) ل - آه (۲) س - این بیت را ندارد (۳) ل، تاش، تب -
 فتادیم جو فرهاد (۴) ب، د، تاش، تب - به (۵) تاش - مسکین
 (۶) ل - رضوان (۷) تاش - که تو دیدی همه چشمد و (۸) ب، تاش -
 آن (۹) تاش - عجیبی

گرا^۱ کم شوی از خود خبر یار بیابایی
 چون یافتی آن^۲ کم شده بسیار بیابایی^۳
 با موسی دیدار طلب وعده همین بود
 گر محو شوی دولت دیدار بیابایی
 چون سر بگریبان بری و غیر نیپنی
 در خرقه نکو جوی که ز ناز بهیابی
 گم شد سرو دستار تو از رحمت اغیار
 گر یار بهیابی سر و دستار بیابایی
 دل جانب دلدار چنان دار که از دل
 هر پاره^۴ که جوشی بر دلدار بیابی
 گر طالب دردی که ز سوز نفس او^۵
 نا جسته علاج دل بیمار بیابایی
 آن عاشق^۶ دلموخته امروز کمال است
 کز گفته او گرمی عطار بیابی

(۱) ب - چون (۲) ل، تاش - از (۳) د، س - این غزل را ندارد
 (۴) ب - مه پاره؛ تاش، تب - هر بار (۵) تاش، ب - تو ز سوز
 نفس خود (۶) ل، تاش، تب - طالب

گر زلف خود^۱ بفتنه و شوخی^۲ رها کنی
 سرهای ما کشان^۳ همه در زیر پا کنی
 گفنی نمایمت رخ و کامت ز لب^۴ بهم
 لطیفست این و مهر تو اینها کجا کنی
 شوخی فراغ از آتش و آبت از آن مدام
 در دل مقام^۵ سازی و در دیده جا کنی
 من آن نیم که ناله کنم از تو چون قلم
 گر خود به تیغ بند ز بندم جدا کنی
 بر عاشقان حبیب که يك يك جفا کند
 از تو به ای رقیب که صد صد وفا کنی^۶
 دیدی صفای عارض ای دیده گریه چیست
 بعد از صفا بگریه چرا ماجرا کنی
 آن خط همیشه مشک خطا خوانده^۷ کمال
 در يك خط ای عجب زجه^۸ چندین خطا کنی

(۱) ب - را (۲) تاش - بشوخی و فتنه (۳) ب، ل، د، س، تب -
 سرکشان (۴) د - کارت برآوم (۵) تاش - لطیفست و عین (۶) تاش -
 مقیم (۷) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۸) تاش - که تو

گر لذت خونریزی آن غمزه^۱ شناسی
 از تیغ نترسی و زکشتن نهراسی^۲
 ای دل همه رفتند ز دلبر بشکایت
 صد شکر کزین درد تو در^۳ شکر و سیاسی
 مه نیست باندازه^۴ روی تو که در حسن
 افزونی از اندازه و بیرون ز قیاسی
 آورده چه سازی بلباس آن تن نازک
 جانی تو سرا پای چه محتاج لباسی
 درویش ترا جای پر از^۵ اطلس چرخ است
 خوش باش دوشه روز که^۶ در زهر پلاسی
 ای شه سر کاوس اگر کاس^۷ شرابست
 یاد آر ز دروی^۸ که تواس جامی و کاسی
 دستی نتوان بود کمال از فلك و مهر
 مادام که بازیچه^۹ این مهره و طامسی

(۱) ب - خونخواری عشاق (۲) د، م - این غزل را ندارد (۳) ب -
 یا (۴) تاش، لن - جایزه براطلس، ب، تب - خانه پر از اطلس
 (۵) ب - دو روزی که (۶) ب، تاش - جام (۷) ب - ز روزی

گر همه وقتی همه دل خون نبی
 لیلی وقتی تو و مجنون نبی^۱
 نیست چو ما مردی خون خوردنت
 در خور این باده گلگون نبی
 در طلب زر چکنی گنج^۲ عشق
 خواجه گدائی تو فریدون نبی
 پیش دهان و لبش ای قند مصر
 قند چه خوانیم ترا چون نبی
 در صفت جستن دوری ز مهر
 کم نبی از ماه گر افزون نبی
 جای تو یا دیده ما یسا دلست
 زمین دو یقین است که بیرون نبی^۳
 ای مه درخانه تو آه کمال
 چون شنوی زانکه بگردون نبی

(۱) سر ل - این غزل را ندارد (۲) ب - در (۳) ل - این بیت را
 ندارد ده تاش - بیت پس از بیت ۱ جای دارد

گفتم ای سیم ذقن گفت کرا میگوئی
 گفتم ای عهد شکن گفت جها میگوئی^۱
 گفتم ای آنکه نداری سر يك موی وفا
 گفت معلوم شد اکنون که مرا میگوئی
 گفتم ای جان ز دل سخت تو فریاد مرا
 گفت باما^۲ سخن سخت چرا میگوئی
 گفتم آن زلف پریشان تو یا^۳ مشک خطاست
 گفت تا چند پریشان و خطا میگوئی
 گفتم از باد نسیم تو شنیدن چه خوست
 گفت تاکی سخن از باد هوا میگوئی^۴
 گفتم از بخت دل خود بهلاکسم راضی
 گفت این^۵ خود ز زبان و دل ما میگوئی
 گفتمش کی رسد از بخت پیامی بکمال
 گفت آن روز که از ما می سلامی گوئی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - من (۳) ب - این (۴) ب - از
 (۵) ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۶) ل - آن

گل و رخسار تو دارند بهم یکرنگی
 لب شیرین و دهانت بگرهم تنگی
 بملامت نند از لوح دل آن نقطه^۱ خال
 که سیاهی نتوان ست بآب از رنگی
 خالهای سیه تو بزندان گوئی
 دهنت دانه بچه کرد ز بیم تنگی^۲
 تا چرا غمزه و ابروی توأم زود نکفت
 سالها رفت که با تیر و کمان در جنگی
 صوفی ار جام لب ببند و در کنج حضور
 نشکند شیشه^۳ سالوس^۴ زهنی بیسنگی
 جامه رنگین چه کنی جام طلب کز می عشق
 رنگ آنراست^۵ که دارد صفت بیسنگی^۶

تا هنوزت قدمی^۶ در ره هستیست کمال
 رو که از مقصد خود^۷ دور بعد فرسنگی

(۱) ب - دانه (۲) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۳) ب - د، تاش، س -
 ناموس (۴) ب - تب - رنگ اوداست (۵) ب - یکرنگی (۶) تاش -
 صفتی (۷) ب - ما

لبست آن بگو یا شکر خورده^۱
 ز خود خورده باشی اگر خورده‌ای^۱
 چرا میدمد زان دهان بوی جان
 چو دایم ز لبها جگر خورده‌ای
 گرم با سگ خویش بخشی^۲ نصیب^۳
 غم من ازو بیشتر خورده‌ای
 ترا با من ای کاه یکرنگی است
 مگر با رخ بنده زد خورده‌ای
 ز الطاف آن غمزه ای دل منال
 چو هر لحظه تیری دگر خورده‌ای
 ز سرگشتگیهای مسا ای صبا
 تو دانی که گود سفر خورده‌ای^۴
 چو آن سرو دیدی یلین دان کمال
 که از شاخ امید بر خورده‌ای

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ب - سازی (۳) تاش - چه غم
 (۴) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

مبارك منزلسی خوش سرزمینی
 که آنجا سر برآرد نازینی^۱
 برایم؟ من که گر باشد جزاین نیست
 که حوری هست و فردوس برینی
 یقین دانی که چشم^۲ عین فتنه است^۳
 گرت حاصل شود عین^۴ اله قینی
 بآن لب ملك دلها شد مسلم
 سلیمان ملك راند سانگبینی
 جو پیش رخ خطا^۵ آری سوزیم جان
 شد این حرفم درست از پیش بینی
 بشوید چشم از غیرت بصد آب
 جو بینم بر دوت نقش جبینی^۶
 کمال از سینه مگمل مهر آن سرو
 نزیب صدر بی بالا نشینی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - برانم (۳) ل - چشمت (۴) تاش -
 که حسنش عین قبله است (۵) ل، تاش - علم (۶) لن - جو خط
 پیش رخ (۷) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

میبوشان روی خود^۱ ای شوخ خود رای
 تو چشمی چمن بر عشاق بگشای^۲
 ستم تا کی کنی فرمائیسم جود
 کم فرما دگر اینها مفرمائی
 ز دست ما کجا بگریزد آن زلف
 که طلاوسیت چندین رشته برپای
 تو ماهی دیده و دل منزل تست
 دلت هرجا فرود آید فرود آی
 دل ویرانه^۳ ماوای تو کرده^۴
 چو در ماوا نباشی وای ماوای^۴
 روم گفتی و سایم رخ بر آن در
 اگر آسودگی خواهی میسای^۵
 کمال آن آستان کردی تمنا
 بهشت عدن بادت مکن و جای^۶

(۱) تاش، ل - خوب (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ل، تاش -
 دیوانه (۴) تاش - برمای (۵) د - این بیت را ندارد (۶) تاش، ل،
 لن - بیت پس از بیت ۵ جای دارد

مرا در درد بی یاری^۱ درینا یار بایستی
 هزاران غم کزو دایم یکی غمخوار بایستی^۲
 نمودی چهره مقصودی زرخسار و خط خوبان
 ولی آئینه ما آه بی زنگار بایستی
 چه سود ارهمدم^۳ شد خضر سوی چشمه حیوان
 مرا همراهی آن سو خوش رفتار بایستی
 قدم گر رنجه فرمودی بسوقت من از یاری
 رقیب آن روز دور از یار و گل بهار بایستی
 توانستی بت چین کرد با او دعوی خوبی
 ولی از نرگش چمن و زگل رخسار بایستی^۴
 ز لب گر وعده فرمودی که بوسی با تو بفروشم
 چو نوحه عمر و چون قارون زر بسیار بایستی
 کمال از جمله تشریفی که بسخند یار با یاران^۵
 ترا بایستی وصلت و آن هربار بایستی

(۱) لن - دردی (۲) س، لن - این غزل را ندارد (۳) تاش - همهم
 (۴) ل، تاش - بیت پس از بیت ۳ و د - پس از بیت ۲ جای
 دارد (۵) تاش - یارانرا

مرا زبید بچوگان سر زلفت نظری بازی
 که سر در بازم و چون گوی نگرینم ز سر بازی^۱
 شکسته بسته چو گانیت گوئی زلف شبرنگت
 که کی با او نیارد گرد جز باد سحر بازی
 چه شیرین حقه بازست آن لب پر عشو^۲ کز مردم
 دهان تنگ تو چون حقه پنهان کرد در بازی
 دلا برگردن از زلفش ترا^۳ طوق آنگهی زبید
 که در دام بلا خود را کبوتر وار در بازی
 بآن لب هر که بازد عشق از کشتن نیندیشد^۴
 مگس گر فکر این^۵ کردی نکردی باشکر بازی
 چه^۶ آموزی بآن طره که چون فروزین نهد بندم
 جو کج بازست و رخ دارد مکن^۷ با او دگر بازی^۸

کمال ار عشق بازی و نظر بآن دو رخ اولی
 که در لعب محبت نیست خود زین^۹ خوبتر بازی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - شیوه (۳) ب - دلا (۴) ل - تاش،
 لن - نپرهیزد (۵) د، لن - سر این (۶) تاش - جو (۷) د - مگو
 (۸) ب، تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۹) تاش، د، لن -
 زمین دو

من آن بهتر که باشم رند و عامی
 که نیکو نیست عشق^۱ و نیکنامی^۲
 نوشتند از ازل بر سر جو جام^۳
 کزان لب باشدم بس تلخ^۴ کامی
 بدان^۵ ساعد یقین شد لاف سیم^۶
 که آن از سادگی بودست و خامی
 مه نو زابرویش خود را فزون دید
 همین باشد نشان نا^۷ تمامی
 کمال این پنج بیت آن پنج گنج است
 که ماند از تو جو آنها^۸ از نظامی

(۱) ل، تاش - زهد (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - باشدش
 بس دوست (۴) ل، تب - مان (۵) ب - که مانده یادگاری

من اوصاف حسنت^۱ ندانم کماهی
 ولی اینقدر روشنم شد که ماهی^۲
 مرا در سرت اینکه باشم غلامست^۳
 گدا بین که دارد تمنای شاهی
 بزلف جو شست گرفتار باشد
 من و هرکه گیری ز مه تا ب ماهی
 مرا توبه فرمودن از خصال مشکین
 بود شستن از روی رنگی سیاهی
 تو دلتنگی ما بپرس^۴ از دهانت
 که خرد است و صادق بود در گواهی^۵

بکن از دعای کمال احتیـرازی
 کانهـاست در ناله صبحگاهی

(۱) ل، تاش - رویت (۲) ده، سه - لن - این غزل را ندارد (۳) تب -
 اینکه درپات میم (۴) ب، تب - ز دل تنگی من میپرس (۵) ب -
 که مسوع نبود ز خوردن گواهی

من کیستم که ودم سودای چون تو یاری
 حیف آیدم که گودی مشغول خاکساری^۱
 کار خوشت مارا بار غمت کشیدن
 خوش وقت آنکه دارد زمین نوع کار و باری
 گفتم بسخاک پایت باشم رفیق لیکن
 ترسم ازین^۲ نشیند بردامنت غبّاری
 زلفت چو شد پریشان از جمع ما برانش
 کاین حلقه را نشاید^۳ هر تیره روزگاری
 گر سرو پیش قدت آزاد شد بخدمت
 گل را چه برگ باشد در معرض تو باری^۴
 ساقی ز جام دوشین دیگر می آر مارا
 کامروز اگر^۵ خم آری هم نشکند خماری
 بستیم در هوایت برخود در هوسدا
 عاقل^۶ کسی که نبود در بند غمگاری
 زان زلف سرکش^۷ ای دل نومیدم نباشی
 کاخر^۸ بروز آید شام امی دواری^۹

گردست من بگیری گردد فلك غلامت
 مه چون کمال گیرد آرنش اعتباری^{۱۰}

-
- (۱) د، س، ل، ن - این غزل را ندارد (۲) ب - اگر؛ تاش - ز من؛
 تب - که بر (۳) ل، تاش - نزید (۴) ب - این بیت را ندارد
 (۵) ل، تاش - گر (۶) ب، ل، تب - غافل (۷) ب، تب - دلکش
 (۸) ل، تاش - آخر (۹) ب - بیت پس از بیت ۶ جای دارد
 (۱۰) ب - این بیت را ندارد

من کیم گفتمی که گویم خاک نعلین منی
 ماه من تا چند نعل باز گونه میزنسی^۱
 گفته بودی دامنم روزی بدست افتد ترا
 وعده افتادگان دریای تا کی افکنسی
 دمبدم آهنگ رفتن میکنسی از پیش من
 عمری ای اندک وفا چون عمر از آن در رفتنی
 من سزایم گفته درکشتن تو ای رقیب
 راست میگوئی تو دشمن خود نه ای کشتنی^۲
 از گلستان جمالت^۳ برنگیم چشم تر
 فی المثل گر چشم من چون چشم نوگس برکنی
 گر می رنگین زند در شیشه با لعل تو دم
 هر چه آید زو فرو خور زانکه خامت و دنی^۴

بی تو چون ببند جهان چشم جهان بین کمال
 چون بچشم خویش می ببند که چشم روشنی

(۱) د، تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) ب - سزای دشمنی
 (۳) ل - جمالتر، (۴) ب - هر چه زود آید فروخور زانکه بد نامت
 زنی

ناوك غمزه چو هرسو بشتاب اندازی
 دل شتابد که سوی جان خراب اندازی
 گم از پا فکند خال لبست سهل مگیر
 بگم سهل نباشد که عقاب اندازی
 دل تحمل نکند جان تواند برداشت
 بار آن سایه که با رخ^۱ به نقاب اندازی
 شمع آخر شده یارب چه شبی باشد آن
 که منت بوسم و خود را تو بخواب اندازی
 خون دلها که کبابست چو می^۲ نوشت باد
 گر^۳ بستی نظری سوی کباب اندازی
 بمن رند بده تا سر حاسد^۴ شکنم
 زاهدان سنگ که بر^۵ جام شراب اندازی
 فیض ازین سان که ترا میرسد از گریه^۶ کمال
 زود بینند که^۷ سجاده برآب اندازی

(۱) تاش، تب - بر رخ (۲) تاش - همچو می خون دل سوخته گان
 (۳) ب، ل، س - که (۴) تاش، ل - خامان (۵) تاش - که در
 (۶) تاش - که از دوست (۷) ب، س - زود بینم که تو

ندارد دلسم طاقت بی توی
 که کردست چشم توام جادوی^۱
 ز نو ابرویت ساخت شیدا مرا
 چنین ها کند^۲ ماه نو در نوی
 گشودند چشمان تو ترك و هند
 بناوك كشی و کمان ابروی
 چه دولت که آن پای را در سرست
 که دارد بزلف تو هم زانوی
 در ایام بدحالی از جود زلف
 رخت کرد باما بسی نیکوی
 مصور اگر نسخه زان رخ برد
 بمعنی کشد صورت مسانوی
 کمال آن سر زلف هر دم^۳ نگیر
 که بازش بجنبد رگ هندوی

(۱) د، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) لن - چها میکند (۳) ب - هرگز

ندانم کی بدام من در افقی
 چه خوش صیدی چه خوش باشد گر افقی^۱
 اگر مد بام افقی چون لطیفه
 دران فکرم که بار دیگر افقی
 لبش بگذار ای^۲ گفتار و نسی
 بگوش این و آن چون گوهر افقی
 چه خوش افتد مرا ای سر ترا هم^۳
 ز تیغ او چو بر خاک در افقی^۴
 ره مردم تو گل میساز ای اشک
 چرا در ره ز مردم برتر افقی
 ز تنویش تو ای برقع ملولیم^۵
 خدایا زود تر وقتی بر افقی
 کمال از ریش^۶ دل لختی دهی شرح
 شب وصلی که پیش دلبر افقی

(۱) من - این غزل را ندارد (۲) ل - در (۳) تاش - سر ترا، نیز
 (۴) د - این برت را ندارد (۵) ب، تاش - ملولم (۶) د - حال

نشان خاک پشای او اگر مییافتم جاشی
 سم میگشت در پایش غلطان دیده در پشایی^۲
 تمنا کرده‌ام باخود که در پایش فقم بیخود
 کم افتد در سر عاشق ازین خوشتر تمناشی
 دل پروانه پیش شمع رای سوختن دارد
 نه بینم در میان جمع روشنتر ازین راشی
 جمالت را جو بازار بست نیز از غمزه و مؤگان
 رها کن تا کند زلفت بحسن خویش سوداشی
 بسد نقش از خیال آراست رویت خانه دل را
 ز مهرویان کرا باشد چنین روی دل آراشی
 بهاران بیگل رویت بداغ دل برون آریسم^۳
 جو لاله گر برون آیم بکوهی یا بصحرائی
 نخواندی این مثل جانا تماشا رایگان باشد
 رخی بنما ستان صد جان اجازت ده تماشاشی
 مرا تو چشم بیناشی بتو زان در تماشا می
 دلا میکن تماشاشی جو داری چشم بیناشی^۴

کمال از سرو بالایان چه میبرسی^۵ نشان گفتی^۶
 مهی میجویم از هر سو مگر بینم ز^۷ بالائی

(۱) تاش - در پاشی و (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - آیسیم
 (۴) ب - این بیت را ندارد (۵) ل - میجوئی (۶) تاش - حسن
 (۷) تاش - مگر یابم به

نیست بهای جان بسی پیش تو چون کند کسی
 در نظرت جهان و جان نیست بقیمت خسی^۱
 شادی جانی اگر تویی نیست غم جهان مرا
 غصه چه وحشت آورد بارخ چون تو مونی
 ازلب و غمزه توأم باده پرست و مست هم
 باده و ساقشی چنین نیست بهیچ مجلسی
 زیر دولب^۲ سه بوسه^۳ ام گفتم^۴ و^۵ چنم چار شد
 چون بیکمی نمیرسی^۶ وعده چه میدهی بسی
 از تو نه من چو بلبلان نالم و بس که درچمن
 بیرخ زرد و چنم تر نیست گلی و نوگی
 سهو قلم ز بیخودی باز نداند از^۷ رقص
 نقطه^۸ خالت ار فتد بر ورق مهندسی

یافت کمال وصل تو دولت نقد او ببین
 نقد چنین کم اوفتد خاصه بدست مفلسی

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - از دولت (۳) تاش -
 دادی و (۴) تاش - چونکه یکی نمیدهی (۵) ب - آن

وصال اوست بخت ما نبینم آن به بیداری
 خیالش دولست ای دل تو باری دولتی داری^۱
 بمستان و نظر بازان نظرها دارد آن چنمان
 مگر دیوانه زاهد که جوئی عقل و هشیاری
 در و دیوار در رقصند^۲ صوفی درسماع^۳ ما^۴
 چه بر دیوار چسبیدی^۴ نه آخی نقش دیواری
 چو خس برخاک راه تو بدان امید افتادم^۵
 که چون باد صبا آئی مرا از خاک برداری
 دل من چون زکار افتد بیار^۶ محنتت برردن
 رسد باری مرا از تو اگر دولت دهد باری
 کریمان تحفه آرند باخود پیش^۸ مسکینان^۹
 اگر آئی تو نیز^{۱۰} آن به که بر من رحمتی آری

بصد جان وصل او^{۱۱} خواهی کمال از سر نه این سودا^{۱۲}
 چو هیجت نیست این گوهر مکن هر دم^{۱۳} خریداری

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - رقصند و (۳) تاش - اما
 (۴) تاش - چسبیدن (۵) د - بدان امیدم افتاده (۶) ب، تب -
 آئی ز خاک راه (۷) تاش - بنازه تب - نیارد (۸) د - سوی
 (۹) تاش، ل - درویشان (۱۰) تاش - ترا (۱۱) تاش - بصد وصل
 ار تو او (۱۲) ب، تاش، تب - از سر بنه سودا (۱۳) د - چندین

هرگز سوی ما چشم رضائی نگشادی
 گویی بحديث من بیدل نهشادی^۱
 ای در گرانمایه که مثل تو کم افتد
 یکروز بدست من مفلس^۲ نفتادی
 در دیده^۳ من جمله خیالند و تو نقشی
 بر^۴ خاطر من جمله فراموشی و تو یادی
 با آنکه بسجز محنت و رنج^۵ از تو ندیدم
 خادم که برنج من محنت زده شادی
 از کام دل من نبود گر برود جان
 شیرینی آن بوس^۶ که گفتی و ندادی
 رفتی بر اسب جو باد از نظر ما
 تو عمر خویشی از^۷ پی آن رفته ببادی
 دی راندی و میگفت کمال از پی خیل
 شاهی که ز خوبان برخ و اسب زشادی

(۱) ص - این غزل را ندارد (۲) ل - مسکین (۳) ب، تب - در (۴) ب -
 غم؛ تب - درد (۵) ب - بوسه (۶) ب - وز

هر لحظه بما از تو رسد تحفه^۱ دردی
 گر این نبودی^۲ عاشق درویش چه خور دی^۳
 دل چاره^۴ درد تو باین کرد که خون شد
 این چاره نبودى دل بیچاره چه کردی
 میسوخت سراپای وجودم ز دل^۵ گم
 گرمی نزددم هر دم ازین غم^۶ دم سردی
 حوران^۷ کفن من همه در روی بمالند
 با خاک لحد گر بزم از کوی تو گودی
 عاشق بشه^۸ فرد یگانگه نشیند
 گر نیست جو فرزین ز دو عالم شده فردی
 کو یار سبک روح که بهر دل مجروح
 سازیم ز خاک قدمش مرهم^۹ دردی
 تا چند کمال این همه درمان^{۱۰} طلبیدن^{۱۱}
 رنجی برودردی طلب از باطن مردی

(۱) ب، د - نمود (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - ز دم (۴) تاش -
 هر نفس از دل (۵) ب، د، تاش - جانها (۶) ب - نشود (۷) ب،
 تاش - مرهم (۸) د - این همه تشویش تو زان زلف

هر لحظه بغمزه دل ریشم چه خراشی
 چشم از نظم پوشی و خون از مژه باشی^۱
 فهاد شکایت زدلی داشت نه از سنگ
 جانا چه شود^۲ گر دلی از سنگ تراشی
 رخت دل و دین پیش بتان گر ببها رفت
 ای جان فرومایه^۳ تو باری چه قماش
 هر^۴ تیر که برسینه زدی گو^۵ دل و جان هست
 فارغ ز چه بنشیننی و بیگانه چه باشی^۶
 زاهد چه بچنگ آری ازین شهرت و^۷ گلبانگ^۸
 گیم که جو بوبکر ربایی شده فاشی
 کس فهم نکرد از خط^۹ لب نقش دهانش
 مفهوم نند نکته مبهم بس^{۱۰} حواشی

بشکست کمال از سخت قدر کمالین
 چون از گهر و لعل^{۱۱} سیاهانی و کاشی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - بود (۳) ب - لن - گرانمایه
 (۴) تاش - با هر (۵) ل، تاش - ز دل گر (۶) د - این بیست را
 ندارد (۷) ب، د - (و) افتاده است (۸) تاش - شدت و ناموس
 (۹) ب - (و) میافزاید (۱۰) ب، لن - ز (۱۱) ل - سنگ

هر لحظه غمزه‌ها^۱ بجفا تیز میکنی
 باز این چه فتنه‌هاست که انگیز میکنی^۲
 دل‌های ما نخست بتاراج میبـری
 وانگه اسیر زلف دلاویـز میکنی
 گر خون چکانی از دل عاشق کراست جنگ
 شاهی بقلب رفته و خونریـز میکنی
 در بحر دیده آب کجا ایستد ز خـوش
 زمینان کـه آتش دل ما تیز میکنی
 خواب شبان میند بچشم دگر خیال
 چون همدم بآه بحر خیز میکنی
 از خون ما چه توبه دهی چنم مست را
 از بادیه حلال چه پرهیز میکنی
 شهر^۳ سرائی^۴ چون دلت آشفته شد کمال
 وقتت اگر عزیمت تبریز میکنی

(۱) ب - را (۲) س، د - این غزل را ندارد (۳) ده، لن، تاش -
 شهرت (۴) لن - سراپ

هیچ شب ای مه از وطن جانب ما نیامدی
 همچو شهبان بمرحمت سوی گدا نیامدی^۱
 سوخت غم جو از دعا حاجت ما^۲ روا نشد
 هیکل خویش سوختم چون بدعا نیامدی
 آمده بقصد جان هجر تو کشته^۳ شب مرا
 درد و دریغ جان من دوش چرا نیامدی
 نیست سزای دیدنت دیده بگیر زآینه
 زانکه جمال خویش را جز تو سزا نیامدی
 از سر زلف دلکشت کس نشنید بسوی جان
 تا بر شکسته گان همچو صبا نیامدی
 جان نفشانده بر در کعبه وصل زلببران
 طوف مکن جو از سر^۴ صدق و صفا نیامدی
 هست کمال گفتیم این همه درد گرد تو
 درد کجا رود دگر چون تو دوا نیامدی

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) تاش - دل ؛ ل ، تب - مسن
 (۳) تاش ، تب - کشت (۴) لن - در

ای زخم کلک شکریار تو
 تازہ و تر باغ سخن را نہال^۱
 تاشدہ روشن ز تو آب سخن
 سرد شدہ بر دل مردم زلال
 دیدہ خط شعر تو و گشتہ سرخ
 جدول دیوان من از انفصال
 گر بہدایای موظف ز فقر
 می نرسد دست تو چون بارمال
 تحفہام اشعار مخیل فرست
 از توجو قانع شدہام با خیال
 ہمت تو گر چہ نیارد فرو
 سر بمقام من شوریدہ حال
 ہست امیدم کیہ رساند سرا
 پیر مکمل بمقام کمال

بسم ممجزی ای پیک عاشقان برسان
 حدیث شوق ملاقات و آرزومندی^۲
 ز بعد آنکہ زدی حلقہ بر در و خود را
 در آن جناب ہمایون جو دولت افکندی
 بگویش این قدر از من کہ ای برتبت و فضل
 گذشتہ قدر تو از پایہ ہنرمندی،

(۱) ب، د، تاش، س، لن - این قطعه را ندارد (۲) ب، تاش، س، لن - این قطعه را ندارد

چه گل شگفت ازینت که براسبیل خلاف
 درخت مهر و محبت ز بیخ بر کندی
 گر از تنیده یاری گسته شد تـاری
 چه باشد ار بر انگشت عفو پیوندی
 مرا خود از توجه نفع و ترا ز من چه ضرر
 که من ترا ببندم مرا تو نبندی
 بنظم و نثر گرفتم که سعدی و قـسی^۲
 چو^۳ من ز خاک خجندم تو از سرفندی

۹۸۵

بسمع شیخ محمد ایا صبا برسان
 که باد پیرهن صبر ما ز دست تو چاک^۴
 درین جهان که بود رنج و راحتش گذران
 نه دوستی است که باشی تو شاد و ما غمناک
 کنی که او پی دنیا ز دست داد دلـی
 فروخت دامن دنیا بکمترین خاشاک
 گشت مدت شش ماه و قوب سالی شد
 که تحفه‌ایت فرستادم از عقیده پاک
 بدان امید که تخریف بنده بفرستی
 ز بندگان خود و از کسی نداری پاک
 شنیده‌ام که هنوزت نیامده است بدست
 غلامکی که سبک روح باشد و چالاک
 مرا غلام با پیام زندگـی باید
 نه آنکه بعد وفاتم بود مجاور خاک

(۱) ل- ازین بس که (۲) د- و قسیم (۳) د- نه (۴) نقل از نسخه
 چاپ تبریز

ز مـا ای صبا با محمد رسان
 خدارا درودی که اورا^۱ سزاست
 بگو با درود آنگش در نهفت
 که ای ساز معنی ز طبع تو راست
 گرفتسم که باشد ترا صد گرفت
 بهر يك غزل کاختراعی مراست^۲
 نه آخر غریب دیار توانند
 ترا با غریبان خشونت جراست
 ز بهداد تست این همه بر غریب
 که شعر من آوازه شهرهاست

ای بلبل خوش نغمه زما بساد سلامت
 هر مرغ که بر^۳ سدره همین نغمه سراید
 نام تو بدان خرد شد از مادر فطرت
 کاین خرده شناسی همه از طبع تو زاید^۴
 هر نقش که در پرده نهفتی^۵ زنی و چنگ
 چون ماه نوش زهره بانگست نمایم
 نام سخن بنده برآورد بفـریبی
 کاین کار غریبست و ز^۶ دست تو برآید
 هر بیت که ما بیرہ^۷ و اندازه بسازیم
 از در تنه در نای^۸ شما در تنه آید

(۱) د، ل - آنرا (۲) ب، د - تراست (۳) ب - در؛ د - که افتاده
 است (۴) د - آید (۵) ل - نمودی (۶) ل - به (۷) ل، د - زه
 (۸) ب - ناز

بحر معنی حاسم ملت و دین
 ای مفاخر بگوهر تو عقول
 حل هر مشکلی که در سخنست
 کرده بر خاطر تو جمله حلول
 از محبان خود بتقصیری
 خاطر نازکت مباد ملول
 در عیادت اگر تاهل رفت
 تو کریمی و عذر من مقبول
 زان نند فرصتم بپوش تو
 که بمرثیه بوده‌ام مشغول

خواستم از خادم مطبخ حساب
 برده^۱ گان کشت و بر سه پایه برد
 گفت بر رسم فدای^۲ کان سود تست
 حنو آن^۳ همسایه بپیمایه برد
 بیه و گرده حاجی سقا گرفت
 شیردان را گنده پیر دایه برد
 گفتمش دل را کجا بردی که نیست
 گفت دل را دختر همسایه برد

گفت فرهاد آقیا بمیرولی
 که رشیدی را کنیم آباد

(۱) ل- برده را (۲) ل- فدا (۳) ل- او

زر به تبریزیان بآجر و سنک
 بدهیم از برای این بنیاد
 بود مسکین بشفل کوه کنی
 که ز مودان کوه و دشت زیاده
 لشکر پادشاه - توقتمش^۱
 آمد و هاتف این ندا در داد
 لعل شهرین بکام خسرو شد
 کوه بیهوده میکند فرهاد

۹۹۱

مودشی - کان علاء دین سازد^۲
 گر کشد دود بپا شد امر محال
 چاره^۳ این ز پیر بنباشی
 رفت شرمنده و بکرد^۴ سوال
 پیر گفتا منت دهم تعلیم
 گر نگیرد طبیعت - سو ملال
 مود پیش دهان آتشدان
 بیگلو نهک نیست در همه حال
 گفت من مودی همه کمر را
 بیگلو^۵ کار کرده ام همه سال

۹۹۲

دی علاء دین بمیزی^۶ میگفت
 که ازین نکته شدستم غمناک

(۱) ل - طور قیتمش؛ د - طور قیتمش (۲) ل - بکشد (۳) ل - آن (۴) ل -
 کو نکرد؛ ب - گر نکرد (۵) ل - ب - بگو (۶) د، ل، تاش، لن -
 عزیزی بعلادین

کآنکه حافظ نبود خاک خورد
 همه اعضااش چو افتد بمضاک
 بنده هم یاد بگیرد^۱ قرآن
 تا که در خاک نبوسد^۲ تن پاک
 گفتم ای بنده^۳ مقبل تو مترس
 هرگز انگشت نبوسد در خاک

۹۹۳

صاحباً شوکت دی ماه بدان^۴ پایه رسید
 که زحل کپسی نه پایه بهیمن بفروخت
 برقد هیچ کس ایام قبائسی نبرید
 کز طمع چشمه^۵ خورشید بدان چشم ندوخت
 میکند باد برفتن حرکتهای خنک^۶
 مگر این شیوه ز زهاد ریائی آموخت
 با همه ذوق درون گرم نشد وقت کمال
 تا که در خلوت او^۷ دمبدم آتش نفروخت
 بر سر نغده^۸ و امی بدعاگو^۹ بفروست
 پاره‌ای هیم و انگار که آن نیز بسوخت

۹۹۴

سوال کرد یکی از علاء دین گلکسار^{۱۰}
 که تو غلام نیبی روی تو سیاه چراست
 جواب داد که هر مودشی که ما سازیم
 چو آتشی بکنی^{۱۱} میل دود جانب ماست

(۱) ب - نگیرد (۲) ب - بیوسد (۳) ل - موسم دیماه بآن (۴) د - خود
 (۵) لن - نقدی و (۶) ب، ل - علاء دولت و دین (۷) ب - آتشی
 فکنسی

سیاه روشنی من عارضی است اصلی نیست
سیاه روشنی بنده ز دود مسوریهاست^۱

۹۹۵

جوانی گفت با محبوب خوشگسوی
که چون بینی هوا خواه تو یارم
عوا کاغذ نجیبانی به بینی
سریش از نیست تا^۲ کاغذ من آم
بگفت از ضعف پیری و فقهیری
من مسکین سر بینشی ندادم

۹۹۶

پنج بیت قطعات کز پنج گنج آمد فزون
من چه گویم چون نظامی را جوابش حد نبود
تو سخن کردی روانه نزد من من بنده آن
گرچه فکر نیک بود آن از تو این هم بد نبود
در جواب شعر چون آب روانت بیت ما
خانه زین بود و ما را زین روانتر خود نبود

۹۹۷

دوش مهمانان لب جانان شدم
عذر گفتم و منتقم بر جان نهاد
کامشیم چیزی چنان در دست نیست
کان توان پیش چنین مهمان نهاد
گفتم آن نقل دهان بس نیست گفت
هیچ پیش مهمان نتوان نهاد

(۱) ب - این بیت را ندارد (۲) ب - با

جستم از یاری نشان آن پسر
 کاب حیوان است جویسان لبش
 گفت بیگانهان بجیحونش طلب
 کان زمان یابد خلاص از مکتبش
 هر نماز دیگری آیسم روان^۱
 جانب جیحون و جویم لب لبش

طبع تو کمال کیمیاست
 کز وی سخن تو همچو زرش
 دیوان تودی یکی^۲ همی خواند
 دیدم که دهانش پر شکرشد
 از بغایت لطف و آبداری
 حاد سخت شنید^۳ و تر شد^۴

هفت بیت آمد غزلهای کمال
 پنج گنج از لطف آن عشر عشر
 هفت بیتیهای یاران نیز هست
 هر یکی پاک و روان و دلپذیر
 لمک از هر هفتشان^۵ حک کرد نیست
 چار بیت از اول و سه از آخر

(۱) لن - برون (۲) ب، لن - کسی (۳) لن - بدید (۴) د، ل - (و) افتاده
 است (۵) د، لن - از آن هر هفتشان؛ ب - از هر هفت آن

چو دیوان کمال افتد بدست
نویس از شعر او چندانکه خواهی
خیالات غریب^۱ و لفظ و حرفش
اگر خواهی که دریایی کماهی
ز هر لفظش روان مگذر چو خامه
بهر حرفی^۲ فرو رو^۳ چون سیاهی

مرا هست اکثر غزل هفت بیت
چو گفتار^۴ سلمان نرفته زیاد
که حافظ همی خواندش در عراق
بلند و روان همچو سبع^۵ شاد
به بنیاد هر هفت چون آسمان
کزین^۶ جنس بینی ندارد عماد

دو کمالند در جهان مشهور
یکی از اصفهان یکی^۷ ز خجند
این یکی در غزل عدیم المثل
و آن^۸ دگر در قصیده بیمانند
فی المثل در میان این دو کمال^۹
نیست فرقی مگر بموئی چند

(۱) ب، س - لطیف (۲) ل - حرفش (۳) س - شو (۴) ل - اشعار (۵) د،
ل - سبعاً (۶) ل - کزان (۷) ل - دگر (۸) ب - آن (۹) د - دو بزرگ،
ل - هر دو کمالی

یکی شعر ملّمان ز من^۱ بنده خواست
 که در دفترم ز آن سخن هیچ نیست
 بدو گفتم آن^۲ گفتهای چو آب^۳
 کز آنسان دری در عدن هیچ نیست
 من از بهر تو مینوشتم و لـ
 سخنهای تو پیش من هیچ نیست

۱۰۰۵

ما را بار از شکارستان مشکین
 دو آهو بره^۴ مشکین فرستاد
 چو افتادند دور از سبزه و آب^۵
 بصحرای عدم رفتند چون باد^۶
 گر آهو برگان را کرد اجل صید
 بقای آهوان چنم او باد

۱۰۰۶

وقتست که استاد سخن زرگر معنی
 مانند رز از بوته بما صاف برآید^۷
 کان نیک نباشد که ز صندوق ضمیرم
 زر دزد دو بامن به^۸ ترازو نگراید
 شك نیست که اقبال درآید ز در من
 گر رأی مبارك بصفای میل نماید

(۱) ب - ازین (۲) ب - این (۳) ب - نکته‌ها را جواب (۴) ب، د،
 ل - او (۵) د، ل - لاله و گل (۶) د، ل - بصحرای عدم رحلت
 افتاد (۷) د، ل - نماید (۸) د، ل - چو

از جناب رفیع داودی
 که سلیمانان آستان بوسید
 بطریق معامله^۱ سوی شیخ
 مدتی شد که تحفه^۲ نرسید
 بار دیگر ز جامه‌دان امیر
 میتوان صوف دیگری دزدید

ترك دنیای دون^۲ بگیر کمال
 تا جهانیت مرد دین خوانند
 هرکه در بند ریش و دستارست
 خاص و عامش بهیچ نشانند
 چون کلاه از سریش هست برك^۳
 همه بر فرقه‌اش بنشانند

ز شعر خویش جزوی و کلاهی^۴
 که هر يك قالبی و بی بهایند
 بدان حضرت فرستادم بتحفه
 اگر چه صدر عالی را نشانند
 امیدم هست کز لطف تو هر دو
 جو یابند التفاتی برسر آیند^۵

(۱) ل - معاملات (۲) لن - دنیا و دین (۳) ب - کلاه ار سریش
 هست بترك (۴) ب، د، ل - کلامی (۵) ب - جو آرند التفاتی را
 بشایند

کرد حکیمی ز نظامی سؤال
کای بر گنج معانی مقیم
هست در انگشت کمال آن قلم
یا نه عماثیم بدست کلیم
گفت قلم نیست عما نیز نیست
هست کلید در گنج حکیم

باغیت پر از گل معانی
دیوان کمال تازه‌اش دار
شعر دگران جو خار بستی
پیرامن او بجای دیوار
تا سنبل و نرگش نجینند
دزدان گل ریاض اشعار

کردم از سید راگسوی^۲ سوالی که ترا
نیست جز رای و جز اندیشه سودای دگر
گفت صد رای دگر با تو بگویم فردا
هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
گفتم ای ساده خود رای مکن نیز چنان
که من از دست تو فردا بروم جای دگر

(۱) ب - اشتر (۲) ب - زاگوی (۳) ب - لیکن

ما بتدریج در مقام سلوک
 خیمه بر^۱ پهلوی ملک زده ایم
 بر سر خوان آرزو همه شب
 شکم آرزو^۲ نمک زده ایم
 برفلک میزنیم ناوک آه
 تا بدانی که ما فلک زده ایم

این خیمه سرادق کمال است
 نقصان ز طناب او گشته
 گرد در او ز صبح تا شام
 اصحاب کمال حلقه بسته
 زیرا که درو مقیم^۳ قطبیت
 اوتاد بگرد او نشسته

ز فاقه و ره پر محنت و عذاب سفر
 طبساع مردم معنی^۴ بغایتیست ملول
 که از ملال به بیتی نمیکند شروع
 که تا نخست به بیتی نمیکند نزول
 در ابتدای سفر من قصیده ای گفتم
 اگر چه السفراء^۵ قطعه گفته است رسول

(۱) ب - در (۲) تاش - آرزو (۳) ب - مقام (۴) ب، س - دانسا
 (۵) ب - الشعراء د، تاش - السفراء

ذاکر حق که دل روشنت از بیداریست^۱
 همدم صبح سحر خیز و خنک جان و تنت
 گر تو در زکری و فکری شده زانسان^۲ مشغول
 که دگر یاد نیاید زمن و حال منت
 من هم از ذکر نیم خالی و از فکر دمی
 که بذکر توام و گاه بفکر سخت

قطعه مدح تو گر دیر ترك شد مکتوب
 عفو فرما ز دعاگو که قلم دیر کشید
 ورنه آن گفته^۳ چون آب روان بود چنان
 که ببوسیدن خاک قدمت خواست دوید
 تو روانی سخن بین که ز دروازه^۴ شهر
 تا در خلوت خاص تو به ماه رسید

چو حاجی احمد کل از در شیخ
 جدا افتاد زو افغان برآمد
 روان بر منظر آن حاجی نی زن^۳
 طربناک و خوش و خندان برآمد
 چو تابستان رسید و شد هوا گرم
 کدو افتاد و بادمجان برآمد

(۱) لن - پنداری (۲) به تاش - شده را (۳) ل - منظر او حاجی آسود

دهقان فضل عالم بردان^۱ جلال^۲ دین
 آنی که جهات چو خمی پر زگندم است
 بردانی تو ساخت تنبت را چو خم بسزرگ
 تن پروران برند گمان کز تنعم است
 چون تو فقیه خشکی و مسکر^۳ نمیخوری
 دستار تو همیشه چرا بر سر خم است

۱۰۲۰

زر طلبسان همچو در حلقه بگوش آمدند
 شکر کز آزادگی^۴ بنده در آن ملک نیست
 باغ اگر نیست هست نخل معانی بسی
 نخل مرا برگ و شاخ جز ورق و کلك نیست
 خانه^۵ ملکی مرا نیست بجز بیت شعر
 ملک دگر قافیه است قافیه خود ملک نیست

۱۰۲۱

در یاب کمال این سخن نازک و باریک
 آزرده مکن خاطرت از کس سرمشوئی
 گر باتو برابر زید آن صوفی اقوع
 یا دست مرا در حق او بیت نکوئی
 بد خواه تو خود را ببزرگی چو تو دانند^۶
 لیکن مثل است اینکه چناری و کدوئی

(۱) ب - برهان (۲) ب، تاش، لن - هلال (۳) ب، تاش - می گر
 (۴) ب - که از دادگر (۵) ب - ماند

جواب گفته‌های ما به تبریز
 که میگویند یاران گاه و بیگاه
 به پستی و بلندی مینماید
 به پیش بیت کعبه بیت جوله
 تو گوئی خانقاه خواجه شیخست
 بجنب مسجد خواجه علیناه

ای جو بیتی به بیت خود نمدی
 خواستی گر چه آن سزاوار است
 همچو شمرت چرا نمیدزدی
 نمد خانقه که بسیار است
 مگر آگه نبی ازین معنی
 که ندمم ز جنس اشعار است

گفت صاحب‌دلی بمن کسه جراست
 که تورا شمر هست و دیوان نهست
 گفتم از بهر آنکه چون دگران
 سخن من پرو فراوان نیست
 گفت هرچند گفته تو کم است
 کمتر از گفته‌های ایشان نیست

کمال اشعار اقوانت جوا اعجاز
 گرفتم سر بسر وحی است و الهام

جو خالی از خیال خاص باشد
خیالست آنکه^۱ گیرد شهرت عام

۱۰۲۶

بسا آن صوفی ببریده بینی
بغیر از عجز و مسکینی ندارد
ن شاید جرم خود بینی برو بست
که آن بیچاره خود بینی ندارد

۱۰۲۷

الا ای صوفی مکشوف بینی^۲
که بنمائی ره ارباب ودع را
بیاطن صود فقر^۳ دعا گو
جو بینی قطع کن از من طمع را

۱۰۲۸

بمجمعی که دف از قول خویش میرود لاف
جواب داد نیش در نفس بیانگ بلند
که در برابر من ای فراخ جنب بر پوش
ز لطف لاف زنی تن زن و بطبله مخند

۱۰۲۹

محبت تو امانا فریضه چون روزه است
اگر تو میل محبت کنی و گر نکنی

(۱) تاش، لن - اینک (۲) ب، ل، تاش، د - باطن (۳) د - قطع

کمال گو بتراویح بعد فرض^۱ عشا
من از تو روی نه پیجم که مستحب منی

۱۰۳۰

ای حافظ عندلیب آهنگ
آهنگ تو رفته نیم فرسنگ
گر زهره بر آسمان زند عود
سهلست تو بر زمین بزن جنگ

۱۰۳۱

حافظ نیک خوان نیک نویس
هر که حق گویدت شنو سخنش^۲
جنگ را بیش در^۳ کنار من
بسر خود که بر زمین بسزنش

۱۰۳۲

نکته پیراهنت آمد بمن
یافتم جان نوی زان^۴ رایحه
خوانده بودم فاتحه وصل ترا
شد قبول الحمد لله فاتحه

۱۰۳۳

کیسه مکن بر زروسیم ای پسر
کیسه برانند درین رهگذر
کیسه تهی باش و بیاسا کمال^۵
هر که تهی کیسه تر آسوده تر

(۱) ل - قرض بعد (۲) ب - سخن شنویش (۳) د - بر (۴) ب - را
(۵) ل - زعمر

آواز حزین سوزنی را
 مشنوه کنند عیب بسیار
 خشکت همین و تیز و باریک
 چون سوزن خارهای دیوار

اگر زهره شنیدی بانگ چنگت
 رباب و بربط خود باتو میداد
 وگر بودی نبی بر رسم تحفه
 بناخنهای تو نی میفرستاد

جز آه و ناله ندادم بعاشقی هنری
 مرا زبست هنرهای خویشتن فریاد
 زاشك سرخ و رخ زرد چون زیم بیغم^۲
 که هر یکی بدگرگونه داردم نسا^۳شاد

نشسته بر در حمام دیدم آن مه را
 به رخا^۲ن دگر گفتمش ز بعد سلام
 اگر تو آدمشی اعتقاد من اینست
 که دیگران همه نقشند بر در حمام

(۱) ب - و عظیم (۲) ب - بی اشك

نی به آواز عود گفت نهفت
 همه چشمیم تا برون آئی
 عود گفتش که راستی ما نیز
 همه گوئیم تا چه فرمائی

کسی کز عشق دولتمند گردد
 بیفزایید هزاران اعتبارش
 نه بینی کز تعشق بلبل مست
 یکی مرغست و میخوانی هزارش

گفته‌های لطیف بنده* خویش
 بنده‌ام گر بلطف میخوانی
 برمن خودپسند نیـز قلم
 حاکمی گر بقهر میرانی

جو آید بر دلم اندوه بیوقت
 ز دور دون صباحاً و ارواحاً
 صلاح کار نقل است و می لعل
 لعل الله یَرْزُقُنِی صلاحاً

میزند بنگ صاف مرشد خاف
 غافل از ذوق باده غیبیست
 گرچه الشیخ کالنبسی گویند^۱
 کالنبی نیست شیخ ما کنبست

ما ز تشریف میر عبدالله
 نیک آسوده و قوی شادیم
 نیست مارا ز صحبتش گله^۲
 لیکن از گوش او بفریادیم

چو همدمی و مصاحب بجای چنگ ای نی
 تو آن نبی که دل از صحبت تو برگیرند
 بگو بمصاحب نی مطربا کزین نیازی
 اگر ملول شوی صاحب دگر گیرند

گفتم از مصر معانی بفرستم بتو باز
 سخنی چند که آید بدهانت جو شکر
 باز ترسیدم ازان نکته که گوئی جو هام
 شکر از مصر به تبریز میارید دگر

(۱) ب - گفتند

دوش گفتم خلیل اچکـــــورا
 تا کی این عیش و چند لهو و نشاط
 گفت شیخا برو تو خودرا کوش^۱
 کلّ شاةِ برجلهـــــا استنباطاً

عمارت چرا میکند جیسم آقا
 درین شهر ویران انده فزای
 یکی خانه اورا مگر بس نبود
 که دو خانه میسازد اندر سرای

ای طالب معانی در شاعری زهر در
 در حجره معاذی^۳ چون آئی و نشینی
 از بس تواضع اورا کوچک دلی شناسی^۴
 لیکن برادر او مردی^۵ بزرگ بینی

طامس بازی بدیدم از بغداد
 چونز جنید از سلوکش آگاهی
 رفت در جبه وقت پازی و^۶ گفت
 لیس فی جبتی سَوی اللهی^۷

(۱) ب، د، تاش - باش (۲) ب، د، ل، تاش، س - ستناط (۳) تاش،
 لن - معانی (۴) ب - نیایی (۵) د - مرد (۶) د - (و) ندارد
 (۷) ل - سو اللهی

با من آن ترك كمان ابرو گفت
پیش چشمش بزبان ترکی
گر ترا کشته‌ام آن زنده به بین
در میان دو کمان ترکی

۱۰۵۱

طبع من هرچه بسازد بسر خوان سخن
قسمت تست اگر نيك و اگر بد سازد
بنده در هر غزلی کرد ادا قول کمال
تا به تصنیف ترا معتقد خود سازد

۱۰۵۲

ای آنکه دفتر ما دیدی پر از حواشی
دانم که با دل خود گفتی چه هست اینها
بسیار دیده باشی خاشاک بر لب بحر
از بحر^۱ شعر ماهم خاشاکه^۲ است اینها

۱۰۵۳

شیر مردانه بیگفتم^۲ پندیت
دوبهی باشی^۳ اگر نبذیری
برکس آن به که نگیری آهو
که سگی باشی ار آهو^۴ گیری

(۱) ب - بهر (۲) ه - بگویم (۳) ب - باش (۴) د - ل - باشد آهو

بـــود وقتی کمال اسمعیل
شرف روز گار اهل سخن
بکمال تو در سخن . امـــروز
آن کمال این شرف نداشت که من

حافظا بریط نواز و جنگ ساز
بامنت از بینواشی جنگ چیست
از برای سوختن در زیر دیگ
گفته . هینم ندانم جنگ چیست

سید آل کر بقول^۱ رسول
هست فعلش گوا که سید نیست
ساختست آل مصطفی خود را
غالباً آل کر بدین معنیست

خادم^۲ نا اهل خوارزمی که باد
هر دو دندانش شکسته هر دو^۳ دست
کوزه^۴ کز لطف آبن میجکبد
نا شکسته تشنگی ماء^۵ شکست

۱) د - قبول ؛ ل - بفعل ۲) ب - خادمی ۳) ب - همچو ۴) ل -
ناشکسته دست او آمد

مطبخ بی برگی^۱ مرا در سفر
 نیست بحق نمک اوماج خنک
 همچو ستونی که بود خیمه را
 میگذرانیم بکوماج خنک

حسام کچل^۲ را یکی پیر راه
 کلاهی ببخشید و گفت آه آه
 فتاد از سر سبز من^۳ این کلاه
 بجایی که هرگز نروید گیاه

مکن خواجه اصلاح شعر کمال
 قبول از تو از بنده فرمودنت
 که پیش من اصلاح شعری چنین
 بگل بیت معمور انسودنت

برسر بیمو حسام خلوتی را هر که زد
 حق بدست اوست گر فریاد و افغان میکند
 چون سرش زیر کلاه بخیه از گرمی بسوخت
 بر مثال کاسه نو بانگ پنگان میکند

(۱) لن - بیدود (۲) لن - کدو (۳) ب، ل، لن - ما

چون^۱ علاءدین ما بولت سماع
درفغان و خروش میآید
گوشت^۲ از حرارت انگشت
دیگ طوسی بجوش میآید

حاجی کل از بر ما گرچه^۲ سوی قبله رفت
نیست او حاشا و کلا^۳ عازم بهت الحرام
طاس بنگانرا چو بازاری شنید اندر دمشق
سر گرفت از سادگی بیچاره و شد سوی شام

حاجی احمد کله میکرد که در خانه مرا
نیست برگ و شده ام راضی ازین غصه برگ
گفتم ای کله کدو فهم نند این قدرت
که زمستان نبود هیچ کدو خانه برگ

براه گیم بغداد^۴ ابن سلمان
دران حالت^۵ که از جان میبریدی
نبودش گوشتا شعر بدر یاد^۶
که خواندی آن دم و^۷ بر خود دمیدی

(۱) ل - جو (۲) ب - جو (۳) ل - کلا و حاشا (۴) ل - بگر ماهای
بغداد (۵) تاش، ل - ساعت (۶) ل، تاش - از اشعار بدر یسار
نیامد (۷) ل، تاش - که آنرا خواندی و

از کتابت مشو جلال ملسول
 قلم کاھلی بسخط درکن
 سخن خال خود نویس که هست
 سخن خال و خط نوشتن خواهی

جیم آقا گفت بهر قبر میر
 حافظی باید که ما صرنا^۱ چثیم
 چون حمید گربه این معنی شنید
 از میان^۲ برجست و گفتا ما چثیم

ز ضعف و صحت تن یار صرف خوان از من
 سوال کرد ز لفظی که آن صحیح^۳ بود
 نظر بجانب قدش فکندم و گفتم
 الف مقابل عین است چون صحیح بود

گر گوشه بسازد سلطان حسین مآرا
 در قلب شهر نبود کسرا^۴ بزاعی
 با مطربان خوشگو شام و صباح باشد
 در گوشه حسینی عشاق را سماعی

(۱) د، ل - قرنا (۲) ب - زمین (۳) ب، ل، لن، س - فصیح
 (۴) ل - بیدان

به نی گفت در خانه صوفی
 که دارند جمعی بیانگت هوس
 نی انگشت بر دیده بنهاد و گفت
 کمر بستم در قبول نفس

حمیدک همی گفت با دوستان
 که ما موش مه پیکر و دوست اوست^۱
 جو ما گریه ایم ای عزیزان چه عیب^۲
 که ما موش را دوست داریم دوست

با فطاعی گفتم از روی مزاح^۳
 بد معامل نیستم من ای خیس
 وجه شربتها که دادی نسیم
 گر فراموش شود بر یخ نویس

دعای من اینست در هر نمازی
 بخلوت که یا ملجائی یا ملاذی
 نگه دار اصحاب ذوق و طرب را
 ز چنگ ملاطی و شعر معاذی

(۱) س - روست (۲) ب - باک (۳) ل - نیاز: لن - نزاع

صوفی علم لغت میکرد بحث
جز جدل هیچش نبود از علم بهر
در لغت گفتا چه باشد موت و سم
گفتش تا چند گوئی مرگ^۱ و زهر

در سخنم کزو ز نسیم لاف^۲
«لاف از سخن جو در توان زد»^۳
بر فوی حسود قالبی گوی
«آن خشت بود که پر توان زد»^۴

معایبی که در اشعار خواجه عمارت
نوشته آن همگی در درون دیوانهاست
جداولی که برخی کشید در دیوان
نه جدولست بمعنی که خون دیوانهاست

ز بنده خسرو فخار^۴ اجازتی میخواست
که در غزل بپیم نسیم آن دلارارا
رقیب گفت ز نیم ممت و بشکنم^۵ ز نخش^۵
مزن بجان تو گفتم چنین ز نخبهارا

(۱) ل- موت (۲) مصراع از نظامی گنجوی است (۳) مصراع از
نظامی گنجوی است (۴) تاش - بخار (۵) تاش - دهنش

پهلوان فقاعی ار ناگاه
 زیر یخ رفت و داد جان نفیس
 بر خاک او بگو پسرش
 برد الله مضجعه بنویس

در علف زار^۱ دو نعل اسب مرا رفت ز دست
 گر رود راه به آهستگی اورا چه گناه
 این زمان غیر دو نعلی جو ندارد بر پای
 تیزتر زمین نتوان رفت بنعلین^۲ براه

سیلهائی کز سهند آمد من و یاران ز کوشك
 موج آن بالا و اوج بام میدیدیم پست
 شد بطلاقی هر دریچه آب نزدیک آنچنان
 کان زمان شستیم ما و هرکه بود از کوشك دست

پیش جنگ دلخراشت صوفیانرا حافظا
 نمره‌ها باید بوقت نقش بنمودن زدن
 اردشیر و تو اگر در مجلسی آرید جنگ
 مردم مجلس ترا خواهند فرمودن زدن

دی بمن شیرین لبی گفت این لفت
 گوی بمن تا اهل و دانا گویمت
 چیست قبل دانی و حتی اقول
 گفتمش بوسی بده نا گویمت

شاهرا از فضل و رحمت پادشاه ذوالجلال
 هم جمال ملک بخشیدست و هم ملک جمال
 داعی جاه و جمال تو کمال است و ملک
 از سلاطین نیست کسرا این کمال و این جمال

(۱) ل- چیست قبله هاننی حتی اقول؛ لن- چیست گوئی قبله
 حتی اقول

با اکبر مسکر بدکان گفتم من زانگشت سیه شد به تنت پیراهن
یا نیست چنین
گفتا که ز عشق ... احمد سوخت بر آتش دل پیرهن باره من
گند لسه بین

< ترانه >

۱۰۸۵

بهر بریان امیرزاده * ما
گوسفندی خرید فربه و خوش^۱
زود باورچیان مطبخ وی
گو سپند افکنند در آتش

۱۰۸۶

گله کردی که ز رنجور نکردی پسرش
تو بپرس از من بیدل که برو زان و شبان^۲
مونسى نهت مرا در برو مشهورست این
دلبرى هست ترا در برو معروفست آن

(۱) نقل از نسخه چاپ تبریز (۲) نقل از نسخه چاپ تبریز

< رباعیات >

۱۰۸۷

آن میر که در سماع سوزی داری
سگ روی غلام همچو پوزی داری^۱
گویند غلام او خطسی دارد سبز
خط نی که ولی جوال دوزی داری

۱۰۸۸

قول و غزلی که دل رباید همرا
چنگت باصول چپ^۲ سرآید همرا
چنگ تو بچنگ زلف خوبان ماند
زان رو که شکستنش خوش آید^۳ همرا

۱۰۸۹

تا فکرت من نهاد بنیاد سخن
آباد شد از من طرب آباد سخن
میخواست سخن ز دست^۴ بی طبعان داد
دادم باشارت خود داد سخن

۱۰۹۰

خط تو که خوانند خط ریحانش
منبل نکشد سر ز خط فرمانش

(۱) نقل از نسخه چاپ تبریز (۲) د - حب (۳) د - آمد (۴) ب - بدست

گر در رخ تو کج نکرد صودت چین
نقاش بانگشت کشد^۱ چشم^۲انند

۱۰۹۱

ای آنکه توشی سوار در هر هنری
از وعده^۳ اسب دادیم دی خبری
بی همتیست اسب تنها بتو داد
خواهیم روانه کرد اسبی و خیری

۱۰۹۲

ای یار لطیف دلستان نازک^۱
قیماغ و عمل بیار و نان نازک^۲
قیماغ ز لطف عارض همچون شیر
نان و عمل از لب و دهان نازک^۳

۱۰۹۳

هرگز نکشیدم^۲ سر آن^۳ زلف^۴ بخشم
چون دال بست خویش^۵ الا بقلسم
تا ابروی تو نون و دهانت میم است
چشم ز^۶ خیال هر دو باشد پر نسیم

۱۰۹۴

با قامتت ای لاله رخ سوسن بوی
از جای رود چو آب سرو لب جوی

(۱) تصحیح غیائی - کند (۲) ب، تاش - نشنیدم (۳) د - آن سر
(۴) تاش - زلفین (۵) ب، د - به

پیش رخ تو ز سلی بساد صبا
گل هم به^۱ طبنجه سرخ میدارد روی

۱۰۹۵

امروز جو شعر هر که در خط کوشد
حرفی ز^۲ خطت بصد غزل نفروشد
پوشید^۳ خط خوب تو عیب مخنت
همچون خط خوبان که زسخ را پوشد

۱۰۹۶

ما روی تو بینیم و نه بینیم بماه
تا روی تو بینیم و نه بینیم بماه
راهی که رساند بتو مارا شب وصل
باروی تو بینیم و نه بینیم بماه

۱۰۹۷

کس خوبتر از تو در جهان ممکن نیست
بس خوبتر از تو در جهان ممکن نیست
گر خوبی ماه پیکران بد مهریست
پس خوبتر از تو در جهان ممکن نیست

۱۰۹۸

دندان مرا چون درد پنهان بگرفت
آن درد نهان در دل و در جان بگرفت

(۱) ب - را (۲) د - هم (۳) تاش - پرسید

چون مرهم دردها همه در لیب تست
آن لب باید بزیر دندان بگرفت

۱۰۹۹

یاران جو ورق شکست ما میجویند
چون خامه یکی دوعیب ما میبویند
گویند بدم جو شعر هرجا که رسید
من شعر نیم بدم چرا میگویند

۱۱۰۰

ای سرو ترا اگرچه طوبی خوانیم
از سرکشیت بجای خود بنشانیم
با قامت او چند کنی نسبت خویش
ما اصل تو و فرع تو نیکو دانیم

۱۱۰۱

دی از سر اسپ ای قمر خانه نشین
گر زانکه فتادی که کند عیب تو زین
تو برگ گلی و اسپ تو باد صباست^۱
از باد صبا برگ گل افتد بزمین

۱۱۰۲

گر گل نه بخدمت زجا برخیزد
بهر زدنش باد صبا برخیزد
پیش قد تو سرو سهی را در باغ
چندانک نشانند بپا^۲ برخیزد

(۱) ب، تاش - صبا (۲) ده، لن - ز پا؛ تاش، س - ز جا

دی جلوه گری بین که آراست مرا
 خوان کرم خدا مهیاست مرا
 حلوا جو ز غاره بود در سفره ما
 امروز همان ز غاره حلواست مرا

گفتم مستی گفت که آری بخدا
 گفتم مگذر گفت که بگذار مرا
 گفتم باز آ گفت که از من باز آ
 گفتم رفتم گفت دگر باز میا

با بسته شیرین تو شکر هیچ است
 با سنبل مشکین تو عنبر هیچ است
 گویند که هیچ است ز تنگی دهنت
 من هیچ ندیده‌ام سخن در هیچ است

با بسته تنگ تو شکر بر هیچ است
 با موی میان تو کمر بر هیچ است
 گر بر دهنت کنم نظر هیچ مرنج
 زیرا که مرا از تو نظر بر هیچ است

تا کی نبود با دل من تمکینت
تا چند بود جور و جفا آئینت
پیوسته بکینه‌ای دلم مـسی پیچد
زلفین غم اندر غم چیدن برجینت

گفتم چه خورم در طلبت گفت که خون
گفتم چه بود حال دلم گفت جنون
گفتم که مرا کی بکشی گفت اکنون
گفتم که ز قیدت بجهم گفت که چون

گفتم که چه خواهی که بهم گفت که جان
گفتم که چه خواهی که بهی گفت امان
گفتم که چه گیری زبزم گفت کنار
گفتم که چه داری چو تنم گفت میان

گفتم چه زخم در غم تو گفت که آه
گفتم چه کنم در پی تو گفت نگاه
گفتم که کجا روم ز دست غم تو
گفتا که بتون و تنجه و آب سیاه

گفتم جانا گفت بگو گور مردی
 گفتم مردم گفت که نیکو کردی
 گفتم چشم گفت بس این بی آبی
 گفتم نفسم گفت مکن دم سردی

گفتم چشم گفت مگر بی بصری
 گفتم جانم گفت ز دستم نبوی
 گفتم عقلم گفت که بر عقل مخند
 گفتم که تنم گفت که بر تن بگری

گفتم که بده بوسه ای حور نژاد
 زان تنگ دهان که هیچ ازویم نگشاد
 گفت ارچه دهان ما ز تنگی هیچ است
 مارا بکسی هیچ نمی باید داد

گفتم که چه دیزد ز لبث گفت که قند
 گفتم که چه خیزد ز مو گفت کمند
 گفتم که بفرما سخنی گفت خسوش
 گفتم بشکر خنده درآ گفت بخند

گفتم که برویت چه کنم گفت نظر
 گفتم که بکویت چه کنم گفت گذر
 گفتم که غمت چند خودم گفت مغود
 گفتم چه بود چاره من گفت سفر

گفتم روزم گفت بدین روز منساز
 گفتم که شیم گفت مکن قصه دراز
 گفتم زلفت گفت که در مار میبچ
 گفتم حالت گفت برو مهره مبار

گفتم بچه ماند مژه ات گفت سنان
 گفتم که جو قدم چه بود گفت کمان
 گفتم جو بیاشی چه بری گفت که دل
 گفتم چه دهم تا نوی گفت که جان

گفتم چه کند دفع غم گفت که می
 گفتم چه زند راه دلم گفت که نی
 گفتم که تو داری دل من گفت که کسو
 گفتم ز غمت جان بدهم گفت که کی

گفتم قنوت گفت بچشمش گردی
 گفتم شکرت گفت بچشمش خوردی
 گفتم باز آگفت که باز آوردی
 گفتم مردم گفت کنون جان بردی

۱۱۲۰

کی باشد ازین تنگ برون آمدنم
 نامست ازین تنگ برون آمدنم
 گوئی مگر از سنگ برون میآید
 پروانه از سنگ برون آمدنم

۱۱۲۱

ای گشته تو مشهور بشیرین مخنی
 در نقل رباعیت تو پنج منی
 بویکر رباعیت چو بیند گوید
 کاندرا غلطم که من تو ام یا تو منی

۱۱۲۲

زلف تو که داشت عادت دل شکنی
 میگفت بمشك از پریشان سخنی
 من با تو چنانم ای نگار جینسی
 کاندرا غلطم که من تو ام یا تو منی

آن خوش پسر که بردند در مکتب نظامش
 مشتاق اوست از جان دارد و را گرامی
 سیمین ذقن نگار است دیوان شیخ در دست
 یارب نگاه دارش از خسته نظامی

به امانسی تبریزی یکی گفت
چو از شوق برادر شب نمی خفت
که چون در گل بماندی زاشتد باقش
چگونه میبکشی بار فسراقش
بدو گفت ای رفیق غمگام
چراشی بیخبر از کار و بام
چنین بینی که پیش روی من هست
نه بینی آنکه پنجه شست من هست
خری کوشت من برگرد آسان
ز شست و پنج من نبود هراسان

۱۱۲۵

بنام "خسّم" شیرین تر ازین چکار باشد
گویم بقو نام آن شکر لب خرمّا بگزین و بفکن ازوی چیزی که میان خار باشد

۱۱۲۶

به اسم "قاسم" چون نهادم سر قلم بر نام
نام او نانوشته بر خواندم

۱۱۲۷

به اسم "بلقیس" چون برافشاند آن پری رخ طهرا دل بر آورد از درون طره سر

۱۱۲۸

له اسم "سیدی" عیدی دیدم سر علم افتاده فی الحال بجایش سر سنجق بستم

۱۱۲۹

به اسم "سیدی" دست رس یافتم بقامت دوست بر سرو نست من جو رسید

با آنکه ترا سر مسلمانی نیست یا بود کنون نیست همان محبوبی

شبی کردم نیاز پای بوش زناگه پای او دیدم بپاشی

عقل را از میانه برپاشی بر سر سنبل از نهی بندی

لب چون قند او مکرر کن تا بدل نام او فرود آید

آنکه در حسن مه چارده بود دی شنیدم که به پیوست بسی

آن دلبر بی مهر که ماهست بچهر دارد سر عاشقی ندارد سر مهر

< مفردات >

۱۱۳۶

جهان خاتون غرست و شعر او غر عزیزان بشنوید اشعار غسرا

۱۱۳۷

این تگلفهای من در شعر من کلمینی یا خمیرای من است

۱۱۳۸

عاقبت عمار مسکین مرد و رفت خون دیوانها بگردن برد و رفت

۱۱۳۹

گر غزلهای جهان خاتون بهندستان روند
روح خسرو با حسن گوید که این بس گفته است

۱۱۴۰

گفت شخصی کمال زن داری گفتم آری زنان ما مردند

۱۱۴۱

ترك آهو چشم ای آهوی چشمت شیر گیر
صید آهوی توام بر صید خود آهو مگیر

۱۱۴۲

ز چیست قهقهه* شیشه‌های می دانی
بریش محتسب شهر میکند خنده

فهرستها

فهرست اسامی
(طبق نمره اشعار)

خبرو فخار ۱۰۷۷
خضر ۴ ، ۲۰۶ ، ۳۰۴ ، ۵۳۴
۵۵۰ ، ۵۸۸ ، ۷۱۵ ، ۸۷۶
۸۷۹ ، ۹۶۶
خلیل آجکو ۱۰۴۶
خواجه شیخ ۱۰۲۳
خواجه عطار ۱۰۷۶
خواجه علیشاه ۱۰۲۳
رستم ۳۱۶
رفیع داودی ۱۰۰۷
زلیحا ۷۰ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷
سبکتکین ۶۴۱
سعدی ۳۱۶ ، ۵۴۳ ، ۵۶۰ ، ۶۹۲
۷۷۹ ، ۹۰۲ ، ۹۸۳
سکندر ۲۰۶ ، ۶۰۶
سلطان حسین ۱۰۶۹
سلمان ۳۵ ، ۶۰۷ ، ۱۰۰۳ ، ۱۰۰۴
سلیمان ۱۱۶ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۷
سوزنی ۱۰۳۴
سید راگوی ۱۰۱۲
سیدی ۱۱۲۸
شمس تبریزی ۲۳
شیخ محمد ۹۸۵
شیرین ۳۹۸ ، ۳۰۲ ، ۳۳۶ ، ۴۰۴
۴۴۵ ، ۴۶۲ ، ۹۵۱ ، ۹۹۰
ظہیر ۴
عطار ۴۹ ، ۹۵۷
علاء الدین ۹۹۱ ، ۹۹۲ ، ۹۹۴ ، ۹۹۶
۱۰۶۲۰

ابن سلمان ۱۰۶۵
ابو الفوارس ۴۲۸ ، ۵۷۹
ابو جہل ۳۴۸
احمد ۱۰۸۴
ارشدیر ۱۰۸۱
اسکندر ۱۰۵۳ ، ۲۰۶
اسمعیل ۱۰۵۴
اکبر ۱۰۸۴
امانی ۱۱۲۴
انودی ۴
ایاز ۵۰ ، ۷۵ ، ۲۱۲ ، ۲۱۹
۳۰۹ ، ۳۳۲ ، ۴۱۶
یلال ۸۷۶
بلقیس ۱۱۲۷
بو لہب ۶۷ ، ۴۳۰ ، ۸۱۹
توفتش ۹۹۰
جلال ۱۰۶۶
جم ۴ ، ۳۲۱
جیم آقا ۱۰۶۷
حاجی احمد ۱۰۱۸ ، ۱۰۶۴
حاجی سقا ۹۸۹
حاجی کل ۱۰۶۳
حافظ ۹۹۲ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۳۰ ،
۱۰۳۱ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۸۱
حسام ۹۸۸ ، ۱۰۵۹ ، ۱۰۶۱
حسن ۸۱۷ ، ۸۷۷ ، ۱۱۳۹
حمیدک ۱۰۷۱
خسرم ۱۱۲۵
خبرو ۲۹۸ ، ۸۱۷ ، ۸۷۷ ، ۹۹۰ ، ۱۱۳۹

۴۴۲ ، ۶۲۱ ، ۷۸۸ ، ۸۵۴ ،
 ۸۹۳ ، ۹۶۰ ،
 محمد ۹۸۵ ، ۹۸۶ ،
 محمود ۵ ، ۷۵ ، ۲۱۲ ، ۲۹۱ ،
 ۳۰۹ ، ۳۳۲ ، ۳۵۸ ، ۴۱۶ ،
 مریم ۴ ،
 معجزی ۹۸۴ ،
 منصور ۷۸۱ ، ۹۰۰ ،
 موسی ۲۳ ، ۱۳۷ ، ۹۵۷ ،
 میر عبداللہ ۱۰۴۳ ،
 میرولی ۹۹۰ ،
 نظامی ۹۶۸ ، ۹۹۶ ، ۱۰۱۰ ، ۱۱۲۳ ،
 یاقوت ۴۸۸ ، ۴۲۵ ،
 یعقوب ۵۰۳ ،
 یوسف ۷۰ ، ۱۰۸ ، ۲۲۷ ، ۲۸۵ ،
 ۳۹۲ ، ۴۰۸ ، ۵۰۳ ، ۷۴۴ ،
 ۸۷۲ ، ۸۷۷ ، ۹۱۲ ، ۹۳۸ ، ۹۴۳

عماد ۱۰۰۳ ،
 عیسیٰ ۴ ، ۹۳۷ ، ۹۴۳ ،
 فرہاد ۳۱ ، ۷۷ ، ۱۵۲ ، ۱۹۹ ،
 ۲۹۳ ، ۳۹۸ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ،
 ۳۳۶ ، ۳۴۵ ، ۴۴۵ ، ۴۵۴ ،
 ۴۶۲ ، ۷۷۵ ، ۸۰۹ ، ۸۱۸ ،
 ۸۱۹ ، ۹۵۱ ، ۹۵۶ ، ۹۹۰ ،
 فرہاد آقا ۹۹۰ ،
 قانون ۹۶۶ ،
 قاسم ۱۱۲۶ ،
 کمال اسماعیل ۱۰۵۴ ،
 لیلیٰ ۱۳۸ ، ۱۴۶ ، ۲۴۶ ، ۲۸۷ ،
 ۲۹۳ ، ۴۳۴ ، ۴۴۲ ، ۶۲۱ ،
 ۷۸۸ ، ۸۱۹ ، ۸۹۳ ، ۹۶۰ ،
 مجنون ۲۷ ، ۱۳۸ ، ۱۴۶ ، ۲۱۱ ،
 ۲۴۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۳ ، ۴۳۴

فهرست اماکن
(طبق نمرهٔ اشعار)

۸۰۹	رقم	۱۰۰۳	اصفهان
۱۴۹	ری	۴۵۴	بابل
۴۷۵ ، ۷۲	سرخاب	۱۰۶۵ ، ۱۰۴۹ ، ۵۱۸ ، ۲۹۸	بغداد
۹۸۴ ، ۱۶۲	سمرقند	۱۰۶۳	بیت الحرام
۱۰۸۰	سهند	۲۷۵	بیستون
۱۰۶۳ ، ۱۹۷	شام	۱۰۲۲ ، ۹۸۱ ، ۴۷۵ ، ۷۲	تبریز
۵۵۰	شیراز	۱۰۴۵	
۲۳	طبر	۹۰۵ ، ۵۸۱ ، ۱۷۵ ، ۳۴۸	ترکستان
۱۰۰۴ ، ۳۱۸ ، ۳۰۳	عدن	۹۹۱ ، ۷۸۴ ، ۴۳۴ ، ۳۲۰	جیحون
۱۰۰۲ ، ۷۴۸ ، ۶۰۷	عراق	۳۱۳ ، ۳۱۱ ، ۲۱۱ ، ۸۶	چین
۹۳	فرا	۴۱۷ ، ۴۲۹ ، ۷۱۵ ، ۸۰۹	
۸۷۸ ، ۶۴۱ ، ۴۱۰ ، ۳۸۰	کعبه	۶۴۱	حجاز
۱۰۲۲ ، ۹۸۲		۷۸۱ ، ۴۲۹	ختن
۱۰۸۰	کوخک	۳۲۰ ، ۱۳۷ ، ۸۶ ، ۴	خجند
۴۴۶	کوه بیستون	۹۸۴ ، ۷۱۵ ، ۵۵۰ ، ۵۳۲	
۱۳۷	کوه میوه غل	۱۰۰۳	
۱۰۴۵ ، ۹۶۰ ، ۵۰۳ ، ۳۹۸	مصر	۷۸۶ ، ۷۴۸	خوارزم
۶۳۳ ، ۶۳۹	نیل	۶۲۹ ، ۴۳۴ ، ۳۲۰ ، ۲۹۸	دجله
۴۴۹	هند	۱۰۶۳ ، ۲۹۸	دمشق
۱۱۳۹ ، ۶۳۹ ، ۵۸۱ ، ۳۴۸	هندوستان	۹۹۰	رشیدیه

غلط نامه

درست	نادرست	سطر	شماره	
			غزل	صفحه
بمی	یعن	۱۴	۱۵	۳۳
آمد ندا ز	آمدند از	۹	۲۲	۴۰
حلقه	خلقه	۸	۵۲	۷۲
دار شفاست	دار اشفاست	۵	۷۸	۹۸
کمال	کامل	۱۳	۹۸	۱۱۸
هرکه	پرکه	۱۱	۱۰۷	۱۳۲
خیلیست	خیلست	۲	۱۳۸	۱۵۸
هر بار	هریاد	۳	۱۴۷	۱۶۷
گویت	گویت	۴	۳۳۷	۲۵۸
چون	حون	۱۴	۲۴۲	۳۳۳
به نرگس	بزگس	۳	۳۶۹	۳۹۱
بزدندش	بزدنش	۶	۳۷۴	۳۹۶
نگشود	نگسود	۱۳	۵۰۱	۵۲۸
صبح خیری	صبح خیزی	۴	۵۱۶	۵۴۳
فروشتی	فروشتی	۱۴	۵۴۳	۵۷۰
فروشتی	فروشتی	۱۶	"	"
تجری	تجری	۸	۵۴۹	۵۷۶
بیوی	ببو	۱	۶۴۹	۶۷۶
می پرسی	مپرسی	۱۳	۶۶۶	۶۹۳
نه	نا	۴	۶۶۶	۷۲۳
هزم	هز	۸	۶۹۷	۷۲۴
مساى	مساوی	۱۱	۷۱۰	۷۳۷
استغفرالله	استغوالله	۳	۷۳۲	۷۵۹
هم بود بس	هم بس	۱۰	۸۶۸	۸۹۵
دیوانه‌ای را	دیوانای را	۳	۸۸۰	۹۰۷
زلف تو بر	زلف بر	۵	۸۹۱	۹۱۸
عراق	عرق	-	-	۱۰۶۰

شماره روی جلد کتاب دوم ۱-۲ و روی جلد کتاب سوم ۲-۱ خوانده شو

Т Е К С Т

И
К 18

Ответственный редактор

И.С. Брагинский

СОДЕРЖАНИЕ

Текст (окончание) УЧО — 1.4.

Книга II, часть 2 содержит окончание критического текста дивана персидско-таджикского поэта XIII в. Кам'ала Худжанди.

К 70403-091 Письмо
013(02)-76 "Межкниги"

Кам'ал Худжанди
ДИВАН
(в двух книгах)

Книга II, часть 2

*Утверждено к печати Институтом востоковедения
Академии наук СССР*

Редактор *М.М. Хасман*, Художественный редактор *Э.Л. Эрман*

Технический редактор *Т.А. Сударева*

Персидский текст набран *О.М. Оганесян*. Корректор *О.Л. Щигорева*

Слано в набор 1/VIII 1974 г. Подписано к печати 20 IV 1976 г. Формат 60x90 1/16.

Бум. № 1. Печ. л. 67,75. Уч.-изд. л. 31,9. Тираж 6000 экз. доп. Зак. 1932

Изд. № 3480. Цена двух книг (каждая в двух частях) 3 р. 20 к.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"

Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 9 "Союзполиграфпрома"

Москва, Волочаевская ул., 40

© Главная редакция восточной литературы
издательства "Наука", 1975

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

КАМĀЛ ХУДЖАНДĪ

ДĪВĀН

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ
К. А. ШИДФАРА

II, 2



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1976